

شعله جاوید

ارگان مرکزی

پونش (مائوئیست) افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست
(مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در
خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت
ملی، مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی
جنگ خلق) قرار دارد.
(اساسنامه حزب)

جوزای ۱۳۹۲ (می ۲۰۱۳)

دوره سوم

(۲)

بیانیه مشترک انترنشنالیستی - اول می ۲۰۱۳

دولت های مردم نیاز دارند دولت های امپریالیستی و دولت های نوکران آنها را
برون نمایند!

برولترها نیاز دارند که توسط حزب انقلابی متحد شوند!
دولت های امپریالیستی را براندازند و نمایند و جنگ های انقلاب
جهانی را برانند!

(لنین) امپریالیزم عالی
بر پایه دار
فت آن اس
ایجاد می نماید.
آنها واگیری ای
حالت بربریت
(۲)

بیانیه مشترک انترناسیونالیستی - اول می ۲۰۱۳

توده های مردم نیاز دارند دولت های سرمایه داری امپریالیستی و دولت های نوکران آنها را سرنگون نمایند!

پرولترها نیاز دارند توسط حزب انقلابی متحد شوند!

کمونیست ها مبارزات ضد امپریالیستی را حمایت می نمایند و جنگ خلق ها برای انقلاب جهانی پرولتری را توسعه می دهند!

«جنبش پرولتری جنبش خودآگاه و مستقل اکثریت بیکران و به نفع اکثریت بیکران است.» (همانجا). بحران مالی سرمایه داری جهانی عمق و گسترش می یابد. امپریالیست ها برای غارت تمامی انواع منابع (انسانی و مادی) در کشور های عقب نگه داشته شده، و برعلاوه افزایش استثمار کارگران و طبقه متوسط در کشور های خود شان، برای فایق آمدن بر این بحران، گفتمان میان خود شان را پیش می برند.

این امر در کشورهای اروپایی و سرمایه داری منتج به بازسازی تولید، تجارت و خدمات می گردد که باعث جابجایی تولید در کشورهای دارای کارگر ارزان، از بین رفتن انبوه مشاغل و ابداع وسایل تولید جدید و پربارتر با هزینه امنیت شغلی و صحتی کارگران، می شود. در عین زمان، مالیات افزایش می یابد، دستمزد ها سقوط می نماید و سود کاهش می یابد. بطور کلی تشدید بحران دلالت بر این دارد که «تجار خرده پا، دکانداران و تجار بازنشسته همه به صورت تدریجی به موقعیت پرولتری تنزل می نمایند.» (همانجا)

در کشور های تحت ستم امپریالیسم، پرولتاریا و مردمان افریقا، آسیا و امریکای لاتین در معرض اوامر قدرت های امپریالیستی و سگ های زنجیری محلی شان قرار دارند. این قدرت ها سگ های زنجیری شان را، موقعیکه آنها دیگر نمی توانند منافع شان را پاسداری نمایند و یا بد پاسداری می نمایند، دور می اندازند. قدرت های امپریالیستی سیاست " تفرقه بینداز و حکومت کن " را بکار می برند و در مداخله نظامی - بخاطر حمایت از رژیم های مزدور شان و یا سرنگونی رژیم هایی که برای شان مطلوب نباشند، تردید بخود راه نمی دهند و تصادفات اتنیکی و مذهبی را برای حفظ منافع شان و

امپریالیسم « بالاترین مرحله سرمایه داری » است - مرحله « طفلیگری و پوسیدگی » (لنین، امپریالیسم عالی ترین مرحله سرمایه داری). وقت آن است که این نظام در زودترین زمان ممکن بخاک سپرده شود. بحران سرمایه داری مرض مزمنی است که آن را اذیت می نماید. این مرض مزمن زمینه های مرگ آن را ایجاد می نماید. بحران سرمایه داری بالاتر از همه یک بحران اضافه تولید است: « در این بحران ها، شکستگی آنها واگیری ای است که یک وفور به نظر می آید - واگیری اضافه تولید. جامعه ناگهان خود را در برگشت به یک حالت بربریت آبی می یابد.» (مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست)

اما این زمانی است که بورژوازی تلاش های خود را در وادار کردن پرولترها و توده ها به مایه گذاشتن برای بحران تشدید می نماید. چنانکه مارکس و انگلس بیشتر از صدوپنجاه سال قبل در مانیفست کمونیست نوشته اند:

« سلاح هایی که بورژوازی با آنها فیودالیسم را به زمین انداخت، اکنون علیه خود بورژوازی چرخش نموده است. اما بورژوازی نه تنها سلاح هایی را که موجب مرگش می شود حدادی می نماید، بلکه همچنان انسان هایی را که این سلاح ها را بکار می برند، نیز بوجود می آورد - طبقه کارگر مدرن - پرولترها.»

پرولتاریای جهان هیچگاه مانند امروز کثیرالعهده نبوده اند. همراه با توده های مردم، آنها حد اقل ۹۰ درصد نفوس جهان را تشکیل می دهند؛ و این ۹۰ درصد کسانی هستند که توسط بحران متاثر می شوند و نیازمند یک تغییر رادیکال در جامعه هستند.

کارخانجاتی که با مخاطره بسته شدن مواجه هستند علیه مسدود شدن ها، تنزیل شرایط کار، تقلیل دستمزدها و افزایش وقت کار به تحرک در آمده اند، زیرا آنها نمی خواهند که برای بحران مایه بگذارند. دهقانان و کارگران زراعتی مقاومت می کنند و گاهی اوقات دست به اشغال زمین می زنند. توده ها علیه اخراج از خانه ها، افزایش مالیات، یورش بر محیط شان، از بین بردن امکانات بخش خدمات عمومی، حمله بر آزادی های اتحادیه ها و حقوق جوانان، زنان و غیره، به تحرک در آمده اند.

این مبارزات در تمامی کشورهای جهان براه افتاده اند، مثلا کارگران موتر سازی و فلزکاری در فرانسه، بلجیم، جرمنی و ایتالیا و کارگران معادن در هسپانیه، در حالیکه توده ها علیه اخراج از خانه ها می جنگند، دانشجویان در کانادا و همچنان در سایر کشورها مبارزه عظیم علیه حمله بر آموزش و پرورش و افزایش مالیات را پیش می برند. بر علاوه مبارزات در هند یعنی جاییکه صدها میلیون از کارگران دست به اعتصاب زدند و در افریقای جنوبی یعنی جاییکه کارگران معادن علیه طبقات استثمارگر و سرکوبگر کارگران، اعم از سیاه و سفید شورش کردند یا در برازیل یعنی جاییکه دهقانان فقیر و بی زمین دست به اشغال زمین هایی می زنند که روی آن کار می کنند، به پیش می رود. در کشورهای عربی، به ویژه در تونس و مصر، با وجود مانورهای امپریالیست ها برای حفاظت از منافع شان و حمایت از سگ های زنجیری جدید شان، علیرغم این واقعیت که این سگ های زنجیری بخاطر استثمار کارگران و مردم و سرکوب شورش های برحق شان قبل از آنکه به انقلاب مبدل گردد، خود را زیر ماسک مذهب پنهان می کنند، توده ها راه شان را می یابند و از اشتباهات شان، برای یک انقلاب دموکراتیک نوین راستین که بدون رهبری طبقه کارگر غیر قابل دستیابی است، عبرت می گیرند. این امر موضوعات استراتژی انقلابی مبارزه مسلحانه و ساختمان یک حزب پیشآهنگ را مطرح می نماید.

امپریالیست ها و مداخلات شان قادر نیستند مبارزات ضد امپریالیستی در جهان را، از فلسطین تا عراق، افغانستان، امریکای لاتین و علیه مداخلات جدید امپریالیست ها در لیبیا، سوریه و مالی، متوقف بسازند و فرو بنشانند. از راه صلح آمیز نمی توان انقلاب برپا نمود!

درهم شکستن مقاومت مردمی و تحمیل ستم، دامن می زنند. آنها بر تاریک اندیشی مذهبی یا لیبرالیزم سکولار تکیه می کنند تا با استفاده از هر وسیله ای حکمروایی شان را برقرار نگه دارند. طبقات حاکمه این کشورها، به شمول قدرت های در حال خیزش در کشورهای تحت ستم - چین، هند، برازیل، یا افریقای جنوبی - به هر کار ممکن دست می زنند تا حد اکثر استثمار نیروی کار را امکان پذیر سازند و دسترسی به مواد خام و کنترل آنها روی این مواد را به نفع نظام امپریالیستی یقینی نمایند.

در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت ستم، طبقات حاکمه از نیروهای راست ارتجاعی و همچنان نیروهای ریفورمیست، سوسیال دموکرات و رویونیست به مثابه سگ های زنجیری اجراکننده سیاست های اعمال استثمار و ستم بر پرولتاریا و توده ها استفاده می کنند. اتحادیه های صنفی رسمی که با دولت های مختلف کار می کنند، با آنها روی اقدامات ریاضت کشانه و برنامه های خصوصی سازی مذاکره می نمایند تا بدین سان کارگران با آنها مصالحه نمایند و مبارزات متصادم علیه کارفرمایان و دولت را متوقف سازند. مصالحه مدام به امپریالیست ها اجازه می دهد که فعالیت ویرانگرانه شان برای منحل نمودن ثمرات بدست آمده توسط طبقه کارگر در طی یکصد سال مبارزه را، تقویت نمایند و ادامه دهند.

در کشورهای امپریالیستی، راست های ارتجاعی آشکارتر و همچنان ریفورمیست ها و "چپ" سوسیال دموکرات، به اشکال مختلف " هویت ملی " را تقویت می نمایند تا آن را علیه آوارگان بکار برند، تفرقه میان پرولتاریا و توده ها را تقویت نمایند و بدینگونه راه را برای فاشیسم کهن و نوین باز نمایند. احزاب و سازمان های پوپولیست، فاشیست و نیونازیست بسیاری در حال رونق یابی در زمین حاصلخیز کشت شده توسط نیروهای سیاسی و نهادهای سنتی هستند. بورژوازی نظام خود را توسط دولت پولیسی و همچنان استفاده از شرکت توده ها در انتخابات مورد دفاع قرار می دهند. ازینجاست که پرولتاریا و توده ها باید تحریم انتخاباتی را توسعه بخشند و مبارزه طبقاتی را تشدید نمایند.

«شورش بر حق است» (مائوتسه دون)

در مواجهه با بحران، پرولتاریا - کارگران شهری و کارگران روستایی - در حال شورش هستند. کارگران

ما باید مسیر وحدت بین المللی کمونیست ها در جهان در جهت ساختمان یک تشکیلات بین المللی برای نبرد مشترک علیه امپریالیزم و ارتجاع و مارش مشترک بطرف یک انترناسیونال کمونیستی جدید برای سوسیالیزم و کمونیزم را تعقیب نماییم.

پرولترها و مردمان تحت ستم جهان متحد شوید!

سرنگون باد امپریالیزم و تمامی سگ های زنجیری شان!

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

زنده باد انقلاب پرولتری جهانی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

حزب کمونیست هند (مارکسیست-لنینیست)

ناگزالباری

حزب کمونیست مائوئیست - فرانسه

حزب کمونیست مائوئیست - ایتالیا

حزب کمونیست انقلابی (آر - سی - پی)، کانادا

حزب کمونیست مائوئیست ترکیه و کردستان شمالی

جنبش کمونیست مائوئیست، تونس

دموکراسی و مبارزه طبقاتی، ویلز - ایالت بریتانیا

کمیته ساختمان حزب کمونیست مائوئیست

گالیسیا - ایالت اسپانیا

راهپیمائی طولانی به سمت کمونیزم (مادرید، اسپانیا)

گروپ نوین مطالعه مارکسیستی سریلانکا

همبستگی با مبارزات مردم، اندونیزیا

سازمان کمونیستی آینده سرخ - فرانسه

خدمت به خلق - آکسیتی - ایالت فرانسه

جهان در آشفتگی بسر می برد. درک ایدئولوژیک در صفوف پرولتاریا و توده ها و در باره آگاهی از بحران و طبیعت امپریالیزم، نیاز به سرنگونی امپریالیزم و ساختمان جهان نوین بر ویرانه های جامعه کهن، اندک اندک یا با جهش ها حرکت می نماید.

در این موج جدید مبارزه و مقاومت ما باید نبرد برای رهایی مردمان و برای دموکراسی نوین بطرف سوسیالیزم و کمونیزم را پشتیبانی نماییم و استحکام ببخشیم. این است زمینه بالقوه پرورش و پدیدار شدن موج جدید انقلاب پرولتری که جنگ خلق های تحت رهبری احزاب مائوئیست را به مثابه نقاط رجوع و تکیه گاه خود دارد. جنگ خلق پیشرفته ترین راه برپایی انقلاب است. بنابراین ما باید از جنگ خلق در هر کشوری که سازماندهی شده، توسط نیروهای گسترش یابنده تدارک دیده شده و با شرایط واقعی هر یک از کشورها بکار برده شده است، پشتیبانی نماییم. جنگ خلق در هند که تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست هند قرار دارد موفقانه علیه حملات دشمن مقاومت می نماید و در جهت گسترش و ارتقا به پیش برده می شود. همچنان جنگ خلق در فلیپین تحت رهبری حزب کمونیست فلیپین که مائوئیزم را تأیید می نماید، جریان دارد. در پیرو، با وجود تاثیرات یک جریان انحلال طلب، جنگ خلق ادامه دارد. در ترکیه مبارزه انقلابی تحت رهبری مائوئیست ها در مطابقت با استراتژی جنگ خلق در حال پیشرفت است. در سایر کشورها، ابتکارات و پیشرفت های جدید در حال تدارک قرار دارد. ما باید ساختمان و تحکیم احزاب پرولتری برای انقلاب، احزاب طراز نوین، احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست را در کشورهای مربوطه مان با توجه به تجارب گذشته و بکار بستن آن در اوضاع جاری نظام امپریالیستی امروز، پیش ببریم.

این امر واضحاً در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۲ در هامبورگ به وسیله کنفرانس مهم بین المللی پشتیبانی از جنگ خلق در هند که در آن صد ها تن از نمایندگان سازمان های انقلابی و ضد امپریالیست و احزاب و سازمان های مائوئیست بیشتر از بیست کشور جهان فراخوان اتحاد دادند و خواهان تحکیم مبارزه طبقاتی در هر یک از کشورها شدند، متباز گردید. این، مثال سترگی از انترناسیونالیزم پرولتری بود. ما باید در مسیر تحکیم بیشتر و شکل تشکیلاتی بخشیدن به انترناسیونالیزم پرولتری پیشروی نماییم.

(٢٠١٣)

(



آوارگان سیاسی بر مائوئیزم و مائوئیست ها می تازند

"فدراسیون آزاد ملی" التقاطی از گرایشات مغشوش ناسیونالیستی محلی هزاره گی و گرایشات لیبرالیستی خجالتی توام با تمایلات عملی واضح تبعیت از سیاست های جاری امپریالیست های امریکایی در قبال افغانستان بود.

در واقع به دلیل تمایلات عملی واضح تبعیت از سیاست های جاری امپریالیست های امریکایی در قبال افغانستان بود که "فدراسیون آزاد ملی" و حتی قبل از آن "شورای نویسندگان ... قبلی، در تخالف روشن با گرایشات مغشوش ناسیونالیستی محلی هزاره گی اش، در ابتدای پیدایش تحریک طالبان و حتی در ابتدای قدرتگیری امارت اسلامی در کابل، از طالبان و امارت اسلامی شان استقبال کرد؛ اما بعد ها با واضح شدن تغییر در سیاست های امریکا در قبال طالبان، و نیز به دلیل قایل نشدن کوچکترین نقشی به فدراسیون آزاد ملی و افرادش در امارت اسلامی، علیه شان موضع گرفت.

در هر حال، این تغییرات سیاسی و معلق زدن های "فدراسیون آزاد ملی" در چنان اوضاع و احوال سیاسی باعث گردید که فعالیت های این گروه دوام نیاورد. "فدراسیون آزاد ملی"، قبل از سرنگونی امارت اسلامی طالبان توسط امریکایی ها و متحدین شان، از هم پاشید و بعضی از منسوبین آن راه امریکا و اروپا را در پیش گرفتند. به همین جهت، پس از به اشغال در آمدن افغانستان و شکلگیری رژیم دست نشانده، مدیر مسئول سابق نشریه امروز ما یعنی یکی از افراد کلیدی "شورای نویسندگان ... منحل شده، که به یک فرد بی تشکیلات و به تعبیری فاقد "وطن سیاسی" تبدیل شده بود، به بارگاه پیر سید اسحاق گیلانی پناه برد و جناب پیر شفیع او در نزد عبدالکریم خلیلی گردید تا گستاخی های گذشته او را بیخشد و او بتواند با فراغ خاطر در کابل تحت اشغال و حاکمیت پوشالی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان و رژیم دست نشانده آنها جابجا شده و خدماتش را به صورت مستقیم و غیر مستقیم، به اشغالگران و رژیم پوشالی تقدیم نماید.

در جریان و مسیر این خدمتگذاری ها بود که کسانی از "فدراسیون آزاد ملی" منحل شده در داخل و خارج و احتمالاً در همراهی با افراد دیگری، "سایت جمهوری سکوت" را راه اندازی کردند. راه اندازی این سایت بنام "فیدراسیون آزاد ملی" و یا کدام تشکل سیاسی دیگر صورت نگرفته است. بنابراین گردانندگان آن کماکان آوارگان سیاسی و فاقد "وطن سیاسی" هستند. قابل تعجب است که این آوارگان سیاسی، که عدم موثریت

سایت انترنیتی "جمهوری سکوت" را باید ادامه کار کسانی دانست که سال ها قبل در "شورای نویسندگان نشریه امروز ما" (ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری) تجمع کرده بودند. در آن زمان بعد از کشته شدن عبدالعلی مزاری و چند تن از یاران نزدیکش توسط طالبان، مقاله کوتاهی تحت عنوان "تسلیم شدن برای مردن" در رابطه با واقعه متذکره در نشریه "شعله جاوید - دوره دوم" ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان به نشر رسید. نشر این مقاله بر گردانندگان ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی گران آمده و عکس العمل شدیدی از خود نشان دادند. نشر مقاله "شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش" به قلم فردی به نام "ارزگانی" در نشریه متذکره، تبلور چنین عکس العملی بود. "شعله جاوید - دوره دوم" از بحث براه افتاده استقبال کرد و بحث متقابل علیه عکس العمل غیر منتظره ارزگانی و یارانش تحت عنوان "بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا"، در شماره ۱۶ شعله جاوید، منتشره ماه حمل سال ۱۳۷۵، درج گردید. در آن موقع واقعا انتظار می رفت که آنها بحث متذکره را ادامه دهند. اما آنها بصورت غیر منتظره در موقعیتی قرار گرفتند که دیگر نتوانند بحث براه افتاده را ادامه دهند.

"شورای نویسندگان امروز ما" به تاریخ ۸ دلو ۱۳۸۴ توسط خود افراد جمع شده در این "شورا" منحل گردید. علاوه بر افراد متذکره با حزب وحدت اسلامی نیز اعلام قطع رابطه کردند. دلیل این انحلال و اعلام قطع رابطه آن بود که عبدالکریم خلیلی، جانشین عبدالعلی مزاری، طی یک صحبت تیلیفونی با یکی از اعضای شورای متذکره، او و یارانش را بخاطر انتشار یک مطلب ضد جمهوری اسلامی ایران در نشریه "امروز ما"، با فحش ها و ناسزا های رکیک تویبخت کرده بود. در واقع در اثر این برخورد توهین آمیز عبدالکریم خلیلی، آنها ناگزیر شدند "شورا" را منحل نموده و اعلام نمایند که رابطه شان با حزب وحدت اسلامی را قطع می نمایند. پس از آن ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی مدتی از انتشار باز ماند. ولی پس از آنکه شورای نویسندگان نشریه توسط نصری ها بازسازی شد، شورای جدید بحث براه افتاده با شعله جاوید را ادامه نداد.

افراد اصلی شامل در "شورای نویسندگان ... قبلی، کسانی از بقایای رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و حد اقل در یک مورد یکی از تفاله های صفوف پایینی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) بودند. آنها مدتی پس از انحلال "شورای نویسندگان امروز ما" تشکلی را بنام "فدراسیون آزاد ملی" ایجاد کردند. خط فکری و سیاسی

کمونیستی شان علیه مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها را بر اساس تکفیر مائوئیست ها و ضد دین خواندن آنها استوار می سازند و سایر استدلالات شان علیه آنها در حقیقت استوار بر همین حکم تکفیر است، حکم تکفیری که به گفته خود شان، و با ذکر کلمه خوشبختانه، از افراد موسفید در میان توده ها بر نمی آید، ولی از آنها بر می آید و در واقع همان کاری را انجام می دهند که در اصل کار متعلق به اخوانی های وابسته به غرب و بر علاوه کار افراد و گروه های وابسته به جمهوری اسلامی ایران بوده و هست.

اما این ادعا که مائوئیسم و مائوئیست ها برای توده ها ناشناخته و برای روشنفکران تا حدودی مرموز هستند، بلافاصله در جمله بعدی خود مقاله، مورد تردید و انکار قرار گرفته است. شکی نیست که مائوئیست ها بین تمام اقوام افغانستان {ملیت ها و اقوام افغانستان} نفوذ دارند. اگر نویسنده مقاله این حقیقت را قبول دارد، پس این ادعا که مائوئیسم و مائوئیست ها برای توده های کشور ناشناخته و برای روشنفکران تا حدودی مرموز هستند، قطعاً نادرست و مبتنی بر قضاوت پیش داورانه در مورد این اندیشه و جنبش است. البته درین جای شکی وجود ندارد که اکثریت توده ها و روشنفکران کشور از مائوئیسم و مائوئیست ها شناخت درست و روشن ندارند. قضاوت ها و معلومات نادرست مقاله مورد بحث در مورد مائوئیسم و مائوئیست ها خود موید این حقیقت است. به عنوان مثال به چند مورد از قضاوت نادرست محمد فاضلی در مورد مائوئیست ها توجه کنیم:

۱ - « مائوئیستهای هزاره آخرین شعار {پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید} را برای جنبش احیای هویت هزاره ها به عاریت گرفته اند: هزاره های جهان متحد شوید. »

مائوئیست به کسی گفته می شود که نظراً و عملاً مائوئیست باشد. ولی کسی را که زمانی مائوئیست بوده است و یا خود را مائوئیست قلمداد کرده است، ولی حالا نه مائوئیست است و نه حتی خود را مائوئیست قلمداد می نماید، نمی توان مائوئیست نامید و شعار مطرح شده توسط او را به مائوئیست ها و مشخصاً مائوئیست های هزاره نسبت داد. مثلاً مدیر مسئول سابق نشریه امروز ما که یکی از مهره های اصلی شورای نویسندگان منحل شده نشریه امروز ما بوده است، برای مدتی در صفوف پایینی ساما قرار داشته و به صورت نادرست مائوئیست قلمداد می گردید. اما فعلاً همین فرد نه خودش خود را مائوئیست می داند و نه دیگران او را مائوئیست قلمداد می نمایند. اگر این فرد با نوحه خوانی بابه در زیر علم مزاری سینه بزند، نمی توان نوحه خوانی و سینه زنی او را به مائوئیست ها نسبت داد. اما اگر کسی

خط فکری و سیاسی شان را در شرایط جاری افغانستان و جهان از همین آوارگی سیاسی شان می توان روشن تر از آفتاب دید، در مقاله کوتاهی تحت عنوان " مائوئیسم شعله ای در مسیر طوفان "، به قلم شخصی بنام محمد فاضلی، به تاریخ دوم قوس ۱۳۹۱، بر مائوئیسم و مائوئیست ها تاخته و با استدلال های مسخره، مغلوط و ملغمه ای از ناسیونالیسم محلی تنگ نظرانه، لیبرالیسم و اندیشه های خرافاتی شبه مذهبی و مجموعاً تسلیم طلبانه، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و مبارزات رهروان آن در افغانستان را به باد انتقاد گرفته، غیر قابل تطبیق و غیر موثر خوانده است.

" محمد فاضلی " از همان ابتدای مقاله مختصرش، روی یک داستان خرافی ساختگی شبه مذهبی اتکاء نموده و می نویسد: « کمو یعنی خدا و کمونیست یعنی خدا نیست. اینها قرهان (قرآن) را قبول ندارند. این جمله مربوط به یکی از موسفیدان منطقه ما در زمان جهاد است. وی به سادگی از ترکیب " کمو " و " نیست " حکم و جوب جهاد علیه خلقیها را استنباط می کرد. دسته ای از کمونیستها جریانی است که با نام مائوتسه رهبر فقید چین پیوند خورده است؛ مائوئیسم. خوشبختانه امثال موسفید سابق الذکر به هیچ وجه نمی توانند از کلمه مائوئیسم دسته ی را تکفیر کنند ولی بعید نیست تصور نمایند که این کلمه از زبان اجنه و یا یاجوج و ماجوج آمده باشد. برای روشنفکران نیز این جریان به عنوان یک جنبش فکری و سیاسی تا حدودی مرموز به نظر می رسد. بر خلاف احزاب اسلامی چپی ها از جمله مائوئیستها بین تمام اقوام افغانستان نفوذ دارند. »

کاملاً روشن است که داستان نقل شده در ابتدای جملات فوق الذکر در قدم اول یک داستان خرافی شبه مذهبی است، ثانیاً مبتنی بر یک ترجمه غلط از کلمه کمونیست است، ثالثاً یک داستان ساختگی و من در آوردی است و در عالم واقعیت رخ نداده است و رابعاً حتی از لحاظ مذهبی و باورهای دینی اسلامی غلط و نادرست است. برای یک شخص و یک کتله سیاسی، ولو اینکه از لحاظ سیاسی آواره و " بی وطن " و فاقد خط فکری و سیاسی مدون و فاقد تشکیلات باشند، خجالت آور است که مقدمه تحلیل سیاسی شان از یک مکتب فکری و جنبش و حرکت سیاسی مربوطه آن را بر اینچنین داستان خرافی شبه مذهبی، ترجمه و تفسیر نادرست، ساختگی و حتی از لحاظ اسلامی نادرست استوار سازند.

اما واقعیت این است که نه " محمد فاضلی " از درج چنین مقدمه ای در مقاله اش خجالت می کشد و نه هم گردانندگان سایت " جمهوری سکوت " از درج آن در سایت شان. اینها، آنچنانکه در قمست دیگری از مقاله شان خواهیم دید، در حقیقت کل استدلال و موضعگیری ضد

یکجا با جنبش ملی - دموکراتیک تحت رهبری شان تلفات ده ها هزار نفری را بر جان خریده اند. آنها در دهه چهل شمسی برآمد ملی - دموکراتیک آشکار و وسیع جریان شعله جاوید، به مثابه وسیع ترین جریان سیاسی آن وقت در افغانستان، را داشته اند. بر اثر مبارزات این جریان، مائوئیست ها و جنبش ملی - دموکراتیک تحت رهبری آنها به یکی از سه جریان سیاسی اصلی شناخته شده در کشور (مائوئیست ها، رویزیونیست های وابسته به شوروی و اخوانی ها) مبدل گردید و موجودیت شان بصورت ماندگار در جامعه افغانستان تثبیت گردید. در دهه های بعدی و تا همین اکنون، حتی در صورتی که مائوئیست ها از لحاظ تشکیلاتی مخفی کاری نموده باشند و مخفی کاری نمایند، تاثیر گذاری آنها بر جامعه و مبارزات جاری در کشور، از منافذ متعددی خود را نشان داده و کماکان نشان می دهد. این بدین معنی است که آنها در متن جامعه حضور دارند و صرفا جنبین سیاسی ای در رحم جامعه نیستند.

مخفی کاری تشکیلاتی به مفهوم حالت جنینی نیست ولو اینکه این مخفی کاری بیست سی سال و حتی صد ها سال دوام نماید. مثلا اصل تقیه در تشیع که حتی همین حالا و پس از گذشت تقریبا چهارده قرن از پیدایش آن کماکان به عنوان یک اصل معتبر وجود دارد، بدین مفهوم نیست که این مذهب کماکان از حالت مخفی و از رحم جامعه بیرون نیامده و در متن جامعه حضور ندارد. دوم اینکه چه کسی گفته است که مائوئیست ها صرفا بخاطر رهنمون شدن هزارجات به سوی آزادی مبارزه می نمایند. به نظر می رسد که این گفته از همان شعار قبل الذکر نسبت داده شده به مائوئیست ها (هزاره های جهان متحد شوید) استخراج گردیده است. جنبش مائوئیستی در افغانستان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیسم در افغانستان مبارزه می نماید و در حال حاضر طرفدار مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده آنها، به مثابه وظیفه مبارزاتی عمده کنونی، هست و نه صرفا طرفدار رهنمون شدن هزاره ها و هزاره جات بطرف آزادی. ما اصولا آزادی و رهایی هزاره های افغانستان را در چهارچوب کلی آزادی و رهایی تمامی ملیت های افغانستان و به عبارت روشن تر در چهارچوب کلی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان می خواهیم و نه صرفا در چهارچوب تنگ و محدود هزارگی.

۳ - « از لحاظ سیاسی مائوئیستهارا به وابستگی به دولت چین متهم می کنند. اگر این اتهام صحت داشته باشد آنها تفاوتی با خلیفهای وابسته به شوروی سابق و اخوانی های وابسته به پاکستان و غرب ندارند. »

شیخ آصف وار در مورد مائوئیست ها به قضاوت بنشینند، می تواند حتی مزاری را به جنبش مائوئیستی نسبت دهد و ادعا نماید که:

« حالا برای من ثابت شده است که مزاری مائوئیست است. »

نمونه های دیگر، کسانی مثل دادفر، اسپنتا، نجفی، سیماسمر، حبیبه سرابی، کریم براهوی و غیره هستند، که در گذشته رویهمرفته منسوب به جنبش مائوئیستی کشور بودند و یا توسط دیگران به عنوان منسوبین این جنبش قلمداد شده بودند. اینها امروز بخشی از خدمتگذاران اشغالگران امپریالیست هستند و ادعا هم ندارند که فعلا مائوئیست هستند و دیگران نیز آنها را مائوئیست قلمداد نمی کنند. واضح است که گفتار و کردار کنونی این افراد خاین به کشور و مردمان کشور را تحت هیچ عنوانی نمی توان به جنبش مائوئیستی نسبت داد.

مائوئیست ها هرگز شعار هزاره های جهان متحد شوید را بلند نکرده اند و بلند نمی کنند. بلند شدن این شعار توسط هر کسی صورت گرفته باشد، خود موید این حقیقت واضح است که شعار دهنده مائوئیست نیست و شعار او به مائوئیسم ربطی ندارد. البته واضح است که مائوئیست ها علیه ستم ملی در افغانستان، منجمله ستم ملی بر هزاره ها، مبارزه کرده اند و مبارزه می کنند. این حقیقت را محمد فاضلی نیز قبول دارد و می گوید:

« نمی توان منکر شد که مائوئیستها علیه تبعیض نژادی به تعبیر خود آنها ستم ملی در افغانستان مبارزه می کردند. » اما شعار بین المللی آنها همان شعاری است که جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس تا حال و در آینده حمل کرده و خواهد کرد. ۲ - « چنین به نظر می رسد که مائوئیستها ممکن است به مرحله پیری و انحلال رسیده باشند {باشند} ولی تاهنوز نتوانسته {اند} از مرحله مخفی کاری ابتدای تشکیلاتی از رحم جامعه بیرون شوند. آیا چنین نیروی می تواند در تاریخ فردای جامعه موثر باشد و هزارجات را بسوی آزادی رهنمون شود؟ جواب منفی است. »

در جملات فوق دو نکته نادرست وجود دارد:

اول اینکه جنبش مائوئیستی جنبشی نیست که تا حال از مرحله مخفی کاری ابتدایی تشکیلاتی بیرون نشده و در رحم جامعه قرار داشته باشد. از زمان پیدایش جنبش مائوئیستی در افغانستان تقریبا چهار دهه می گذرد. در طول این مدت، مائوئیست های افغانستان از فراز و نشیب های مبارزاتی زیادی گذشته اند و در این فراز و نشیب ها،

امپریالیست های امریکایی به افغانستان و اشغال کشور توسط آنها و رویکار آمدن رژیم دست نشانده در کشور، به تبعیت از رویزیونیست های بر سر اقتدار در چین، به دنبال اشغالگران و رژیم دست نشانده افتاد و عملاً به یک گروه تسلیم شده به آنها مبدل گردید و تا هم اکنون نیز به نحوی از انحاء به تسلیم طلبی ادامه می دهد. برعکس، مائوئیست های حقیقی در کشور یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و چند گروه دیگر که واضحاً خود را مائوئیست می دانند و مائوئیست اعلام می کنند و مجموعاً تشکیل دهنده جنبش مائوئیستی کنونی در کشور هستند، همانگونه که علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده موضع اصولی و قاطع دارند، هیچگونه پیوند و رابطه ایدئولوژیک و سیاسی و حتی غیر سیاسی ای نیز با دولت فعلی چین ندارند، چه رسد به وابستگی سیاسی به آن دولت.

۴ - « ... این هم گوشه های از شعارهای مائوئیستها: مرگ بر امپریالیسم، سوسیال-امپریالیسم، رویزیونیسم، استالینیسم، انور خوجه ایسم، زنده باد انترنشنل سوم، پرولتاریای جهان متحد شوید... »

درینجا شعارهای مرگ بر امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم، رویزیونیسم و پرولتاریای جهان متحد شوید، به درستی به مائوئیست ها نسبت داده شده اند. اما شعار های مرگ بر استالینیسم و انورخوجه ایسم شعار هایی نیستند که به مائوئیست ها نسبت داشته باشد. معلوم نیست نویسنده طبق کدام دلیل و مدرک مائوئیستی این شعار ها را به مائوئیست ها نسبت داده است. مائوئیست ها اصلاً چیزی را بنام استالینیسم و یا انورخوجه ایسم قبول ندارند، چه رسد به اینکه علیه آنها شعار بدهند. البته آنها استالین را به عنوان یک مارکسیست - لنینیست بزرگ که تقریباً سی سال دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در آن کشور، منجمله جنگ کبیر ضد فاشیستی، را طبق گفته معروف مائوتسه دون « ۷۰ درصد درست و ۳۰ درصد نادرست»، رهبری کرد می شناسند، اما چیز هایی بنام اندیشه استالین و یا استالیزم را قبول ندارند. همچنان مائوئیست ها اندیشه و ایزمی را به انورخوجه نسبت نمی دهند. مائوئیست ها تا زمانی که انورخوجه کتاب "امپریالیسم و انقلاب" را نوشته بود، رویهمرفته او را مارکسیست - لنینیستی می دانستند که دولت انقلابی البانیه را رهبری می کرد. اما وقتی او در کتاب متذکره یک سلسله نظرات دگماتیستی - رویزیونیستی را به میان کشید، دیگر او را به عنوان یک رویزیونیست نشانی نمودند و نظرات او را بعنوان "دگمارویزیونیسم خوجه یی" به نقد کشیدند و نه به عنوان "انورخوجه ایسم".

به نظر می رسد نویسنده مقاله در وارد کردن اتهام وابستگی سیاسی مائوئیست های افغانستان به دولت چین قاطع نیست و با اگر و مگر صحبت می نماید. این خود نشان می دهد که اتهام مذکور پایه و اساس محکمی ندارد. علاوه تا نویسنده خود در جای دیگری از مقاله اش بین جنبش مائوئیستی از یکطرف و مزدوران رویزیونیست سوسیال امپریالیسم شوروی و اخوانی های وابسته به غرب از طرف دیگر تفاوت قایل می شود. جنبش مائوئیستی نه در زیر بیرق اشغالگران سوسیال امپریالیست جنگیده است و نه در زیر بیرق اشغالگران کنونی، بلکه برعکس طبق توان و ظرفیت خود در سطح ملی و بین المللی علیه اشغالگران در هر دو دوره ایستاده است. این وضعیت نشان می دهد که این جنبش با خلقی ها - پرچمی ها و اخوانی ها فرق دارد. درین مورد نیز نویسنده مقاله ضد و نقیض گویی کرده است.

برعلاوه باید میان دولت انقلابی چین در زمان مائوتسه دون و دولت ارتجاعی چین در زمان قدرتگیری رویزیونیست ها تفاوت اساسی را از نظر دور نداشت.

جنبش مائوئیستی با تاثیر پذیری و الهام ایدئولوژیک از چین مائوئیستی در افغانستان به وجود آمد و مراحل اولیه رشد و گسترش خود را از سرگذشتاند. در آن زمان نه چین مائوئیستی از لحاظ سیاسی در پی وابسته ساختن جنبش های انقلابی سایر کشور ها به خود بود و نه هم جنبش تازه پای مائوئیستی کشور در پی چنین وابستگی ای براه افتاد.

اما بعد ها و با گذشت تقریباً دوازده سال از زمان پیدایش این جنبش در افغانستان، که در چین رویزیونیست ها در قدرت قرار گرفته بودند، وضعیت فرق نمود. اولین رابطه گیری مستقیم میان حاکمان رویزیونیست چینی و گروه اکونومیست منحرفی که قبلاً از سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید انشعاب کرده بود، در خزان سال ۱۳۵۷ یعنی چند ماه بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ در افغانستان صورت گرفت. این گروه با اتخاذ خط رویزیونیستی سه جهانی و پذیرش وابستگی سیاسی چین رویزیونیست نظراً و عملاً نشان داد که دیگر هیچگونه تعلقی به جنبش مائوئیستی افغانستان ندارد. با آنها در طول دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان، این گروه های اخوانی و عمدتاً حزب اسلامی بود که بیشترین امکانات پولی و تسلیحاتی دولت ارتجاعی چین را دریافت می کرد و نه گروه به اصطلاح چپی وابسته به آن دولت (سازمان رهایی افغانستان).

سازمان رهایی پس از تجاوز امپریالیست ها به رهبری

قبلا "شورای نویسندگان امروز ما" و "فدراسیون آزاد ملی" گروه های خالص هزارگی بودند. البته "فدراسیون آزاد ملی" برخلاف "شورای نویسندگان امروز ما" یک گروه صرفا شیعی نبود و حد اقل یکی دو همکار هزارگی سنی مذهب داشت و ممکن است گروه انتشار دهندگان "سایت جمهوری سکوت" نیز چنین باشد.

نفوذ جنبش مائوئیستی میان تمامی ملیت ها در افغانستان و تفرقه ملیتی و مذهبی احزاب اسلامی ناشی از چه چیزی بوده می تواند؟ آیا می توان گفت که نفوذ جنبش مائوئیستی میان تمامی ملیت ها ناشی از موجودیت حفره عمیق و پر نشدنی بین مائوئیست ها و توده ها است و برعکس تفرقه ملیتی و مذهبی میان احزاب اسلامی ناشی از پیوند عمیق میان این احزاب و توده ها؟ قطعاً جواب منفی است. در واقع برعکس استنباط بنیادگرایانی مثل سیاف، که اسلام را یگانه عامل وحدت دهنده ملی در افغانستان به حساب می آورند و از قرار معلوم جناب محمد فاضلی نیز دارای اینچنین دید و بینشی است، جنبش اسلامی در افغانستان، در طول چند دهه گذشته در افغانستان عملاً نشان داده که فقط توانسته است عامل و حامل تفرقه های ملیتی و مذهبی، در اشکال و صور خونین مسلمان جنگی ها میان جناح های مختلف اسلامی در افغانستان باشد. خانه جنگی های خونین میان جهادی ها و میان جهادی ها و طالبان فقط بخشی از این جنگ ها بود و هم اکنون نیز جنگی که میان اشغالگران و رژیم دست نشانده از یکطرف و مخالفان اسلامیت شان (طالبان و حزب اسلامی حکمتیار) از طرف دیگر جریان دارد، از یک جنبه خود جنگی است میان جناح های مختلف اسلامی.

آیا باورهای دینی اسلامی توده های مردم افغانستان چنین اقتضا می نماید و این مسلمان جنگی های خونین و خانمان برانداز، ناشی از پیوند عمیق و گسترده جناح های جنگی متقابل و متخاصم اسلامیت با توده های مردم افغانستان است؟ نه و باز هم نه. مسلمان جنگی های خونین و خانمان برانداز کنونی، که از مدت تقریباً ۲۰ سال به اینطرف یعنی از ۸ ثور سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) تا حال ادامه دارد و شکلگیری آن سال ها قبل از آن، در درون بخش ارتجاعی اسلامی مقاومت ضد شوروی آغاز یافته بود، قبل از آنکه نشاندهنده نفوذ عمیق مردمی احزاب اسلامی در میان توده های افغانستانی باشد، اولاً بازتاب دهنده بحران ایدئولوژیک و سیاسی عمیق "نهیضت اسلامی" افغانستان و سایر کشورها است و ثانیاً بخوبی و روشنی برملا می سازد که این نهضت تا چه حدی در ضدیت با استقلال و آزادی حقیقی کشور و مردمان کشور و منافع اساسی توده ها قرار دارد. هم اکنون بخش عمده این نهضت در زیر درفش اشغالگران

برگردیم به استفاده مقاله نویس از حربه تکفیر علیه مائوئیست ها:

"محمد فاضلی" همانطوری که مقدمه مقاله اش را با بلند کردن حربه تکفیر علیه مائوئیزم و مائوئیست ها؛ که گفتیم در اصل حربه ای هست متعلق به اخوانی های وابسته به غرب و بنیادگرایان وابسته به جمهوری اسلامی ایران، شروع می نماید، اختتامیه مقاله اش را نیز با تاکید مجدد روی حربه مذکور به صورت ذیل استوار می سازد:

«سؤال اساسی اینجا است که آیا مائوئیسم که با فرهنگ مردم هم خوانی ندارد ایدئولوژی مناسبی برای مبارزه ... است؟ آیا چنین ایدئولوژی می تواند توده ها را بسیج و هدایت کند؟ بدون تردید جواب منفی است. فقط ایدئولوژی که ریشه در فرهنگ مردم دارد می تواند جهت دهنده مردم به تعبیر چپها "خلق" و یا "توده" باشد. شهرت جهانی کمونیستها به باور ضد دینی و تعلق مائوئیستها به چنین باوری حفره عمیق و پر نشدنی بین آنها و توده ها ایجاد می کند.»

استدلال جالبی است. از یکطرف جنبش مائوئیستی جنبشی است که برخلاف احزاب اسلامی بین تمامی ملیت های افغانستان نفوذ دارد و از طرف دیگر حفره عمیق و پر نشدنی بین مائوئیست ها و توده ها وجود دارد.

البته جنبش مائوئیستی واقعا بین تمامی ملیت های کشور نفوذ دارد، کما اینکه احزاب اسلامی تقریباً در مجموع احزاب تک ملیتی و یا حد اقل عمدتاً تک ملیتی و همچنان کاملاً تک مذهبی هستند. مثلاً جمعیت اسلامی افغانستان عمدتاً حزب بنیادگرایان تاجیک است، حزب اسلامی عمدتاً حزب بنیادگرایان پشتون، حزب اسلامی یونس خالص و حزب اتحاد اسلامی سیاف خالصاً احزاب بنیادگرایان پشتون، محاذ ملی، جبهه نجات و حرکت انقلاب اسلامی تقریباً در مجموع احزاب اسلامیت های به اصطلاح میانه رو و همه اینها مجموعاً احزاب اسلامی سنی. همچنان احزابی مثل حزب حرکت اسلامی، حزب وحدت اسلامی، حزب وحدت اسلامی مردم، حزب وحدت ملی و حزب اقتدار ملی، همه احزاب اسلامی شیعی هستند؛ آنهم به قسمی که در حزب وحدت اسلامی و حزب وحدت اسلامی مردم عمدتاً هزاره ها، در حزب حرکت اسلامی عمدتاً قزلباش ها و سادات، در حزب وحدت ملی عمدتاً قزلباش ها و در حزب اقتدار ملی عمدتاً سادات تجمع کرده اند. نمونه دیگر "تحریک اسلامی طالبان" است که یک تحریک عمدتاً پشتون و خالصاً سنی است.

برعلاوه، همین گروه انتشار دهندگان سایت "جمهوریت سکوت" خالصاً یک گروه هزارگی است، همانطوری که

« در زمان شکل گیری مائوئیسم در افغانستان جهان دو قطبی بود؛ شرقی و غربی. جریانی که می خواست متحد به تعبیر بهتر ارباب قابل اعتماد و توانا پیدا کند باید یا درب کاخ سفید را می زد و یا به کرملین پناه می برد. دو ارباب قدرتمند دنیا در داخل این دو قصر بودند. چین نه توانای رقابت با شوروی و آمریکا را داشت و نه اراده جدی آن را. مثلاً چین هرگز نمی توانست که کودتای شبیه کودتای هفت ثور را در افغانستان سازماندهی و حمایت کند و یا مثل غربی ها سیل اسلحه و پول را به پیشاور واریز نماید. « درینجا به وضوح گفته می شود که یک دلیل مهم قدرتگیری " خلقی - پرچی ها " و نهضت اسلامی وابسته به غرب، سازماندهی و حمایت کودتای هفت ثور توسط " شوروی ها " و واریز شدن سیل اسلحه و پول توسط غربی ها به پیشاور بوده است و این، گفته نادرستی نیست. مشخصاً باید خاطر نشان کرد که در زمان واریز شدن سیل اسلحه و پول غرب به پیشاور، کمک های تسلیحاتی و پولی وسیع دولت رویزیونیستی چین نیز از طریق دولت پاکستان به نهضت اسلامی وابسته به غرب داده می شد و نه به مائوئیست های کشور. البته گروه رویزیونیست وابسته به چین رویزیونیست نیز کم و بیش از آن دولت کمک دریافت می کرد، که در مقایسه با کمک های دریافتی اخوانی ها در واقع در حکم هیچ بود.

بعد از کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیست های شوروی به افغانستان و اشغال کشور توسط آنها، رویزیونیست های چینی به مثابه متحدان امپریالیست های غربی عمل می کردند و پول و اسلحه شان را نیز در اصل به نیروهای وابسته به آنها در افغانستان اعطا می کردند. دلیل این امر واضح بود. چین مائوئیستی در ضدیت با دو اردوگاه امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی به جنبش مستقلانه انقلابی در جهان تعلق داشت، به آن یاری می رساند و از آن نیرو می گرفت. اما چین رویزیونیستی یعنی جین بعد از مائوتسه دون، طبق استراتژی بین المللی سه جهانی خود در اتحاد با اردوگاه امپریالیزم غرب علیه اردوگاه سوسیال امپریالیستی شوروی قرار داشت. به عبارت دیگر سرنگونی انقلاب و سوسیالیزم در چین، که ذکر دلایل آن درینجا یک بحث خارج از موضوع مورد بحث ما است، نه تنها ضربه جدی بر کل جنبش انقلابی در جهان وارد کرد، بلکه جنبش مائوئیستی در افغانستان و جنبش ملی - دموکراتیک تحت رهبری آن (جریان شعله جاوید) را نیز شدیداً مورد ضربت قرار داد.

بدین ترتیب جنبش مائوئیستی بعد از سرنگونی انقلاب و سوسیالیزم در چین و دو قطبی شدن شدید جهان، در سطح کل جهان، منجمله افغانستان، ضربت خورد و رو به ضعف

امپریالیست امریکایی و متحدین شان قرار گرفته و نیروی عمده در ترکیب رژیم دست نشانده آنها را تشکیل می دهد، در حالیکه بخش غیر عمده آن یعنی طالبان و سایر نیروهای اسلامی مخالف رژیم، مقاومت ارتجاعی و قسمی ای را علیه اشغالگران و رژیم پیش می برد که به دلیل ماهیت ارتجاعی و محدودیت های ذاتی خود، سرنوشتی جز شکست کلی و یا سازش با اشغالگران و رژیم ندارد. در چنین صورتی چرا و به چه دلیلی، جنبش مائوئیستی در افغانستان رو به ضعف نهاد، در حالیکه رویزیونیست های وابسته به شوروی سوسیال امپریالیستی و نهضت اسلامی وابسته به امپریالیزم غرب به مثابه دو نیروی اصلی رقیب برای تصرف و حفظ قدرت سیاسی در مقابل هم قرار گرفتند؟

تذکر یک نکته حساس تاریخی - سیاسی درینجا بصورت مکرر ضروری است. در دهه چهل شمسی جنبش های سیاسی مختلف در افغانستان شکل گرفتند، ولی در نهایت سه جنبش سیاسی به مثابه جنبش های سیاسی مهم سر برآوردند: جنبش به اصطلاح چپ وابسته به شوروی سوسیال امپریالیستی، نهضت اسلامی وابسته به امپریالیزم غرب و جنبش مائوئیستی - که صرفنظر از همبستگی فکری با چین انقلابی و برخلاف استنباط غیر قاطع محمد فاضلی یک جنبش سیاسی وابسته به چین مائوئیستی، از نوع وابستگی " خلق " و " پرچم " به " شوروی " و وابستگی نهضت اسلامی به امپریالیزم غرب نبود. در آن موقع هر یک از این سه جنبش توانستند در میان بخش های مختلف مردم و در سراسر کشور، پایه های اجتماعی و نفوذ وسیع خود در میان مردم را ایجاد نمایند. درین میان " جریان دموکراتیک نوین افغانستان " یا " جریان شعله جاوید " که جریان ملی - دموکراتیک تحت رهبری سازمان مائوئیستی آن زمان یعنی " سازمان جوانان مترقی افغانستان " بود، پر نفوذ ترین و وسیع ترین جنبش سیاسی سرتاسری در کشور بود. کسان بسیاری که شاهد اوضاع سیاسی آن زمان بوده اند هنوز زنده هستند و نمی توانند از این حقیقت تاریخی - سیاسی انکار نمایند. در آن زمان، مسئله اصلی مورد اتکای دو جنبش دیگر در مبارزه علیه جنبش مائوئیستی این نبود که گویا « یک حفره عمیق میان مائوئیست ها و مردمان افغانستان وجود دارد. » بلکه این بود که در دنیای دو قطبی رقابتی میان بلوک های تحت رهبری امریکا و " شوروی "، جنبش مائوئیستی - که وابسته به هیچ یک از این قطب ها نبود - چانس و اقبالی برای پیروزی ندارد. حتی امروز و بعد از گذشت چند دهه از آن زمان، نویسنده سایت " جمهوریت سکوت " هنوز استدلال متذکره را همچون آیه " فبای آلاء ربکما تکذیبان " با شد و مد تکرار می نماید:

ثوری و متعاقبا جنبش مقاومت ضد اشغالگران سوسیال امپریالیست، با وجودی که در ابتدا عمدتا بصورت خود بخودی براه افتاد، اما فعالیت های آگاهانه سیاسی نیروهای منسوب به جریان شعله جاوید و نیروهای منسوب به " نهضت اسلامی" نیز در راه اندازی این جنبش مبارزاتی و مقاومت دخیل بود. ورود تجاوزکارانه و اشغالگرانه قوت های سوسیال امپریالیستی به افغانستان، عرصه مبارزاتی در افغانستان را شدیداً به درون گرداب جنگ سرد میان دو بلوک سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی انداخت و عملکرد تضاد میان این دو بلوک امپریالیستی را در افغانستان پیوسته تشدید نمود. در نتیجه جنبش مبارزاتی و مقاومتی که عمدتا بصورت خودبخودی و عمدتا در اثر عملکرد تضاد ملی مردمان کشور با سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان براه افتاده بود، در طی چند سال به یک جنبش عمدتا تحت رهبری نیروهای جهادی وابسته به امپریالیست های غربی و وابستگان ارتجاعی آنها در منطقه و جهان مبدل گردید. در واقع ازینجا بود که رنگ و بوی اخوانیت، اعتقادات دینی سنتی توده ها در افغانستان را آلوده کرده و رویهمرفته سمت و سوی سیاسی ارتجاعی ضد کمونیستی و لابد ضد مائوئیستی به آن بخشید، چیزی که در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه یا اصلاً تبارزی نداشت یا اگر داشت واضح، گسترده و عمیق نبود.

درین جریان آنچه در افغانستان رونما گردید، صرفاً ضعف شدید و ضربات مرگبار وارده بر جنبش مائوئیستی در اثر فشارهای دوجانبه سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان از یکطرف و جهادی های وابسته به امپریالیست های غربی و حامیان امپریالیست و ارتجاعی خارجی شان از طرف دیگر نبود، بلکه تبدیل شدن کل مبارزه و مقاومت عمدتا ناشی شده از تضاد ملی مردمان کشور با سوسیال امپریالیست ها و مزدوران داخلی شان به یک جریان سیاسی عمدتا آلت دست امپریالیست های غربی و قدرت های ارتجاعی وابسته به آنها در منطقه بود. در واقع در اثر همین باخت سرتاسری و نه صرفاً باخت مائوئیست ها بود که قربانی های بی همتای مردمان افغانستان در مبارزه و مقاومت علیه سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان برپا رفت و سر انجام پس از خانه جنگی های ارتجاعی ذات البینی بخش های مختلف "نهضت اسلامی"، یکبار دیگر کشور مورد تجاوز و اشغال امپریالیستی، و این بار امپریالیست های غربی تحت رهبری امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی یا همان اخلاف مکنتان و لارد برنس انگلیسی قرار گرفت. این باخت سرتاسری ملی زمانی بیشتر از پیش عمق و پهنای خود را نشان می دهد که ببینیم با گذشت بیشتر از یازده سال از تحت اشغال بودن مجدد کشور، نیرویی که میداندار مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دست

نهاد. البته این یگانه دلیل اصلی رو به ضعف نهادن جنبش مائوئیستی در افغانستان نبود، بلکه دلایل اصلی دیگری از قبیل مشکلات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی این جنبش تازه پا و غیره نیز وجود داشت، اما در هر حال چیزی بصورت بی ریشه بودن ایدئولوژیک مائوئیزم در فرهنگ مردم به مثابه دلیل اصلی این رو به ضعف نهادن وجود نداشت. جنبش ملی - دموکراتیک تحت رهبری مائوئیست ها در دهه چهل یک جنبش مخفی و زیر زمینی نبود که صرفاً در رحم جامعه وجود داشته باشد، بلکه یک جنبش علنی و وسیع بود، آنچنان علنی و وسیع که می توانست در یک روز ده ها مظاهره توده یی وسیع را در شهر ها و نقاط مختلف کشور سازماندهی و هدایت نماید، که شامل ده ها هزار نفر می شد. طبق یک محاسبه تخمینی از ده ها مظاهره شعله یی ها در مناطق مختلف کشور به مناسبت تجلیل از روز جهانی کارگر (اول می) در سال ۱۳۴۸، مجموع افراد شرکت کننده در آنها به ۱۵۰۰۰۰ نفر می رسید که همه افغانستانی و از ملیت های مختلف بودند و بخش نسبتاً مهمی از آنها را کارگران تشکیل می دادند. قبل برین در تاریخ افغانستان هیچگاه چنین حرکت های وسیع توده یی صورت نگرفته بود و تا حال نیز این حرکت توده یی وسیع بی نظیر باقی مانده است.

واضح است که در آن موقع نیز اعتقادات دینی اسلامی توده های افغانستانی وجود داشت، اما این اعتقادات عملاً به مثابه سد قابل توجهی بر سر راه رشد و گسترش جنبش مائوئیستی در افغانستان عمل نکرد. در واقع بطور کل می توان گفت که در دهه چهل و بیستین سال های دهه پنجاه، "نهضت اسلامی" بطور کلی مدعی انحصاری عرصه سیاسی افغانستان نبود و بطور کلی رقابت نظری و عملی میان این جنبش و دو جنبش دیگر، به مثابه جنبش های اصلی عملاً موجود در کشور، پیش می رفت. حتی زمانی که رویزیونیست های وابسته به شوروی سوسیال امپریالیستی با شرکت در کودتای ۲۶ سرطان داود خان به سوی قدرت سیاسی خزیدند، رقابت مذکور کماکان نظراً و عملاً وجود داشت. سپس زمانی که رویزیونیست های "خلق" و "پرچی"، در همکاری نزدیک با نظامیان و استخبارات "شوروی"، از طریق کودتای نظامی در ۷ ثور ۱۳۵۷ قدرت دولتی در افغانستان را بصورت انحصاری قبضه کردند، وضعیت تا اندازه زیادی، و به ضرر جنبش مائوئیستی، در کشور تغییر کرد.

ولی پس از آنکه قوت های نظامی سوسیال امپریالیست های شوروی به افغانستان تجاوز کرده و کشور را مورد اشغال قرار دادند، اوضاع به شدت به ضرر جنبش مائوئیستی رو به تغییر نهاد. جنبش مبارزاتی علیه کودتاچیان هفت

مزدوران شوروی سوسیال امپریالیستی سابق گذاشته اند و اقتدار و حاکمیت پوشالی فعلی شان را از طریق خزیدن در زیر پرچم قوت های اشغالگر امپریالیست های غربی به رهبری امپریالیست های امریکایی به دست آورده اند.

قطعا نمی توان منکر این واقعیت تلخ گردید که طالبان بخشی از مشکل اساسی افغانستان و مردمان آن هستند، اما در عین حال باید صریحا بیان داشت که در شرایط کنونی افغانستان، که کشور تحت اشغال و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده قرار دارد و طالبان در یک ضدیت نظامی - سیاسی با اشغالگران و رژیم قرار گرفته اند، آنها مشکل عمده کنونی در کشور محسوب نمی گردند، بلکه این اشغالگران و رژیم دست نشانده آنها هستند که مشکل عمده کنونی افغانستان و مردمان آن محسوب می گردند.

در مقاله مورد بحث، هیچ دغدغه و پریشانی خاطری در رابطه با حالت فعلی کشور یعنی تحت اشغال بودن آن و موجودیت حاکمیت پوشالی خائنین ملی در آن وجود ندارد. این موضع تسلیم طلبانه ملی در جای دیگر از مقاله نیز به چشم می خورد: « زمانیکه مائوئیسیم نیروهای پیشتاز هزاره را جذب می کرد حکومت عوامل استعمار مشکل اصلی مردم هزاره بود؛ حکومت اخلاف عبدالرحمان. به عبارت بهتر می توان گفت که معضل اصلی مردم هزاره مثل اکثریت کشورهای جهان سومی استعمار غرب بود. وسیله های اجرای سیاستهای استعمار در افغانستان عبدالرحمان، نادر خان و اخلاف و اسلاف آنها بودند. تا هنوز سایه سیاه همین مشکل به اشکال دیگری بر جامعه هزاره سنگینی می کند. »

درینجا نیز چند مشکل جدی در مطلب بیان شده وجود دارد:

اول - عدم تفکیک میان استعمار و استعمار نوین - حکومت عبدالرحمان خان و حبیب الله خان حکومت های دست نشانده استعمار انگلیس بود. در زمان آنها افغانستان در حالت مستعمراتی قرار داشت و حاکم اصلی در کشور در واقع خود استعمار انگلیس بود. امان الله خان علیه استعمار انگلیس ایستاد و بخاطر از بین بردن حالت مستعمراتی کشور با استعمار انگلیس جنگید و توانست افغانستان را از حالت مستعمراتی نجات دهد و بر علاوه تا جاییکه به وضعیت هزاره ها در زمان حکومت امان الله خان مربوط است، او فرمان لغو برده داری در افغانستان را صادر کرد و با این کار برده های هزارگی را از یوغ برده داری نجات داد. اما محمد فاضلی شاید صرفا به این اعتبار که امان الله خان نواسه عبدالرحمان خان است، او را نیز به مثابه اخلاف عبدالرحمان خان جزء عوامل استعمار به حساب آورده است. البته شکی وجود ندارد که امان الله خان نیز نتوانست

نشانده شان است، طالبان است، یعنی عقبمانده ترین نیروی سیاسی در کشور از لحاظ فکری و سیاسی و بصورت مشخص شوونیست ترین نیرو از لحاظ ملیتی و جنسیتی.

مشکل اساسی گردانندگان "سایت جمهوری سکوت" و نویسنده مقاله مورد بحث یعنی محمد فاضلی این است که آنها باخت سرتاسری فوق الذکر و عمق و پهنای بیشتر از پیش آن را نمی بینند. به نظر آنها در شرایط فعلی مشکل عمده در افغانستان نه تحت اشغال بودن و حالت مستعمراتی آن است، بلکه موجودیت طالبان است. به عبارت ذیل توجه کنیم:

« از لحاظ سیاسی مائوئیستها را به وابستگی به دولت چین متهم می کنند. اگر این اتهام صحت داشته باشد آنها تفاوتی با خلقیهای وابسته به شوروی سابق و اخوانی های وابسته به پاکستان و غرب ندارند. تمام جریان های فوق الذکر شاید برای آزادی و ترقی کشور به خارجها پناه برده اند. ولی تا هنوز آنها به این سؤال جواب نداده اند که آیا "اتکا" به یک قدرت استعمارگر خارجی با "مبارزه" برای آزادی کشور قابل جمع است؟ مسئولیت مائوئیستها برای پیدا کردن جواب به این سؤال کمتر از احزاب اسلامی و خلق و پرچم است. چون آنها نه لشکر یک کشور خارجی را مثل خلقیها به افغانستان آورده اند و نه نیروی وحشی و خونخوار مثل طالبان را سازماندهی کرده اند.»

درینجا واقعیتی بیان می شود که روشن تر از آفتاب است و آن عدم شرکت مائوئیست ها در افتادن کشور به حالت اشغال و یا سازماندهی نیرویی مثل طالبان است. اما در عین حال باید توجه داشت که مطلب بیان شده توسط محمد فاضلی دارای چند مشکل بزرگ است: اول اینکه در اصل این خلقی ها نبودند که قوت های اشغالگر سوسیال امپریالیستی را به افغانستان آوردند، بلکه این دولت سوسیال امپریالیستی شوروی بود که وقتی اقتدار و حاکمیت کودتایی مزدورانش را در افغانستان در معرض سقوط دید، به این کشور لشکر کشی نمود و ضمن تحکیم اقتدار و حاکمیت متذکره، پرچمی ها و خلقی های فراری را دوباره در قدرت شریک ساخت. آنچه درینجا محمد فاضلی ادعا دارد، یک ادعای مبتنی بر دروغ بزرگ سیاسی مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی است که در همان روز ششم جدی ۱۳۵۸ از زبان ببرک کارمل بیان شد که گویا: « قوای دوست اتحاد شوروی سوسیالیستی بنا به تقاضای دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان به کشور ما آمده اند.»

دوم اینکه خیانت تاریخی این بار اخوانی های وابسته به امپریالیزم غرب در اصل این است که آنها پا جای پای

حاکمیت عوامل استعمار یا عوامل استعمار نوین بر کشور نیست، بلکه حاکمیت مستقیم اشغالگران امپریالیست تحت رهبری امپریالیست های امریکایی است. برعلاوه این مشکل صرفاً بر جامعه هزاره سنگینی نمی کند، بلکه کل کشور و مردمان کشور را در بر گرفته است.

محمد فاضلی حالت موجود در کشور را نمی بیند؛ شاید هم ببیند اما درک نمی کند و شاید هم ببیند و هم درک نماید ولی با تجاهل عارفانه و بخاطر منافع مزدور منشانه خاصی از بیان مطلب بصورت روشن خود داری می نماید. به همین جهت حتی در شرایط اشغال کشور و حاکمیت پویشالی رژیم دست نشانده اشغالگران که کل کشور استقلال خود را از دست داده و آزادی ملی تمامی ملیت های کشور توسط اشغالگران سلب گردیده است، صرفاً به هزاره ها می اندیشد و برای آنها اشک تمساح می ریزد و در نتیجه خود نقض کننده موضوع درستی می شود که در نوشته اش بیان کرده است:

« ... "انکا" به یک قدرت استعمارگر خارجی با "مبارزه" برای آزادی کشور قابل جمع ...» نیست.

بلی! کاملاً واقعیت دارد، بخصوص حالا که نه یک قدرت استعمارگر خارجی بلکه خیلی از کرگسان جهانخوار به رهبری جهانخواران امریکایی بر این کشور هجوم آورده و آنرا تحت اشغال قرار داده اند. در شرایط فعلی افغانستان، بدون مخالفت، مبارزه و مقاومت عمومی علیه این خیل کرگسان جهانخوار و اشغالگر، هرگونه صحبتی از استقلال کشور، آزادی مردمان آن و خلاصی ملیت های تحت ستم، منجمله هزاره ها، از ستم ملی و تبعیض نژادی، فقط و فقط قلمزنی تسلیم طلبانه ای برای خدمتگذاری به اشغالگران کنونی است نه چیز دیگری و محمد فاضلی و گردانندگان جمهوری سکو قلمزنانی از همین قماش هستند.

اینچنین است که دگم اندیشی مذهبی محمد فاضلی، حتی نه مثل دگم اندیشی مذهبی طالبان بلکه مثل دگم اندیشی عبدالرب رسول سیاف، مانع قلمزنی تسلیم طلبانه وی برای خدمتگذاری به اشغالگران کنونی و رژیم دست نشانده آنها نیست، اما از این "برتری" ارتجاعی برخوردار است که چوکات فکری - سیاسی ای برای ارتجاع انتی کمونیستی تسلیم طلبانه فراهم نماید.

مسلمان این انتی کمونیسم مبتنی بر دگم اندیشی مذهبی از لحاظ فکری بر هیچ جمع‌بندی تیوریکی از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم استوار نیست جز جمع‌بندی تیوریک مذهبی گونه از این مکتب فکری - سیاسی. یک دگم اندیش مذهبی که منطق فکری اش متافزیک و فلسفه و جهان

استقلال و آزادی حقیقی برای افغانستان و مردمان آن به ارمغان آورد، اما حکومت او حکومت عوامل استعمار انگلیس نبود، بلکه حکومت عوامل استعمار نوین بود و افغانستان را به حالت نیمه مستعمراتی انداخت، آنهم نه عمدتاً در ارتباط با استعمار نوین انگلیس.

دوم - حاکمیت نادر خانی نیز یک حاکمیت نیمه مستعمراتی بود و با حاکمیت مستعمراتی زمان عبدالرحمان خان فرق داشت، کما اینکه برخلاف دوره امانی، یک حاکمیت نیمه مستعمراتی عمدتاً وابسته به استعمار نوین انگلیس بود. حاکمیت ظاهر شاهی نیز همین گونه بود، کما اینکه در اواخر خود تا حد زیادی به یک حاکمیت نیمه مستعمراتی وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی مبدل گردید. حاکمیت داود خانی در دوره به اصطلاح جمهوری‌یتش عمدتاً یک حکومت وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی بود و تا خواست به طرف غرب برگردد، از مسند قدرت به زیر کشیده شد. همچنان حاکمیت زمان خلقی ها و پرچی ها یک حاکمیت وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی بود. اما در دوران موجودیت اشغالگرانه قوای شوروی سوسیال امپریالیستی در افغانستان، حاکمیت در کشور در اصل یک حاکمیت مستقیم اشغالگران سوسیال امپریالیست بود و نه حاکمیت عوامل استعمار و یا استعمار نوین " شوروی"، کما اینکه چنین حاکمیتی به مثابه روکش ظاهری برای پوشاندن حالت اشغال کشور وجود داشت.

سوم - بیان مطلب بدین صورت که: حکومت‌های عبدالرحمان و آل یحیی مربوط به جامعه پشتون نیست و هر دو سلسله توسط انگلیسی‌ها با استفاده از نیروهای قبایل پشتون بوجود آمدند؛ یک بیان یکجانبه و ناقص است. خود جمله، بیان کننده این مطلب است که استعمار انگلیس و نیروهای قبایل پشتون دست در دست هم دادند و حکومت های عبدالرحمان و آل یحیی را به وجود آوردند. شما اگر نیروهای قبایل پشتون را از جامعه آنوقت پشتون حذف کنید، چه چیزی برای جامعه قبیله یی آن وقت پشتون باقی می ماند؟ در واقع حاکمیت استعمار و امپریالیسم، چه بصورت مستقیم و چه بصورت غیر مستقیم، بدون تکیه بر پایه اجتماعی استعمار و نیمه استعمار یعنی طبقات حاکمه فیودال و بورژواکمپرادور ممکن و میسر نیست. واقعیت این است که در زمان ایجاد حاکمیت عبدالرحمان خانی و همچنان حاکمیت نادرخانی، جامعه پشتون به مثابه یک جامعه قبیله یی تحت کنترل سران قبایل پشتون قرار داشتند و یک اتحاد میان استعمار و نو استعمار و سران قبایل مذکور وجود داشت.

چهارم - آنچه اکنون در کشور وجود دارد، نیز در اصل

در مرحله تکامل سرمایه داری رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری و کلا سرمایه داری امپریالیستی، امکان پیروزی انقلاب در حلقه ضعیف امپریالیزم به وجود آمد و انقلاب شوروی به پیروزی رسید. در نتیجه، از لحاظ اجتماعی تکامل مارکسیزم به مارکسیزم - لنینیزم الزامی گردیده و به تحقق پیوست.

وقتی از یکجانب جهانگیریت سرمایه داری امپریالیستی بیشتر از پیش در جهان عمق و گسترش یافت و از جانب دیگر انقلاب پیروزمند در شوروی باعث به وجود آمدن تضاد میان دو نظام (سرمایه داری امپریالیستی از یکطرف و سوسیالیزم از طرف دیگر) به عنوان یک تضاد جدید در جهان گردید، جنبش های ملی آزادیبخش در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم نیز به عرصه مبارزات انقلابی پرولتری و به یکی از دو مولفه انقلاب جهانی پرولتری مبدل گردید و امکان پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در چین و سایر کشورهای تحت سلطه امپریالیزم به مثابه مرحله اول انقلاب یعنی مرحله ضروری برای گذار به انقلاب سوسیالیستی به وجود آمد. با وجود رهبری پرولتری در این انقلاب، دهقانان نیروی عمده این انقلاب محسوب می گردند. در واقع همین امر پایه طبقاتی اجتماعی نفوذ جنبش مائوئیستی در جامعه هزاره و کلا جامعه افغانستان در دهه چهارم را تشکیل داد.

پیروزی انقلاب در چین با پیشروی های وسیع نیروهای کمونیستی در اروپای شرقی و مرکزی، در خلال جنگ جهانی دوم و سال های متعاقب آن، و همچنان ویتنام و کوریا توأم بود و همه اینها باعث پیدایش اردوگاه سوسیالیستی در جهان گردید که گرچه خوش درخشید اما عمر آن خیلی کوتاه بود.

قدرتگیری رویزیونیست های خروشچفی در شوروی و در نتیجه سرنگونی انقلاب در آن کشور عقبگرد عظیمی را بر جنبش بین المللی کمونیستی تحمیل نمود و نشان داد که مسیر مبارزه میان سرمایه داری و سوسیالیزم یک مسیر طولانی و پیچیده و شامل سرنگونی، احیا و ضد احیا است. مائوتسه دون و انقلابیون چینی بر پایه جمع بندی از شکست انقلاب در شوروی به "تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" دست یافتند و انقلاب فرهنگی در چین را بخاطر متحول ساختن و متکامل ساختن جهان بینی و بخاطر جلوگیری از سرنگونی انقلاب در چین و برانداختن رویزیونیست ها از مراجع قدرت برآه انداختند. با این جمع بندی و نتایج عظیم تیوریک آن، جنبش کمونیستی محدودیت در عرصه های مبارزاتی قبل از انقلاب را در نوردید و تیوری های سیاسی و اقتصادی اش عرصه های مبارزاتی بعد از پیروزی انقلاب را نیز در بر گرفت. مائوئیزم

بینی اش ایده الیستی است، نه تنها جمع بندی مذهبی گونه از مارکسیزم و تکاملات بعدی آن به عمل می آورد، بلکه در تحلیل از اوضاع یک جامعه، اولاً و در اساس نه بر مناسبات تولیدی بلکه بر فرهنگ و مناسبات فرهنگی تکیه می نماید و ثانیاً فرهنگ را نیز یک پدیده ایستا و ساکت و فاقد استعداد تحول و تکامل ارزیابی می کند.

مارکس در رابطه با مارکسیزم هیچگاهی شعار نداد که: «الیوم اکملت لکم دینکم». مارکسیزم یک مکتب فکری بشری است و هیچگاهی ادعای پیوند با منبع "وحی آسمانی" نداشته و ندارد. مکاتب فکری در جوامع بشری نه تنها در مسیر تحولات و تکاملات فکری نوع بشر دچار تحول و تکامل می گردند، بلکه در مسیر تحولات و تکاملات طبیعی و اجتماعی نیز دچار تحول و تکامل می شوند. به تبعیت از همین قانون عام، مارکسیزم نیز در مسیر تحولات و تکاملات فکری و اجتماعی و همچنان تعمیق و گسترش درک از طبیعت دچار تحول و تکامل شده و مراحل تکاملی مارکسیزم، مارکسیزم - لنینیزم و سپس مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را طی کرده است، مسیری که در آینده نیز می تواند - و باید - ادامه یابد.

بطور مشخص عرصه تحولات و تکاملات اجتماعی تحول و تکامل در مارکسیزم را در نظر می گیریم:

مارکسیزم از لحاظ اجتماعی محصول پیدایش مناسبات سرمایه داری بود که در آن وقت سرمایه داری رقابت آزاد و یک پدیده غربی (محدود به اروپا و امریکای شمالی و تا حدی استرالیا) بود. وقتی سرمایه داری به مرحله امپریالیستی رسید، از یکجانب از سرمایه داری رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری مبدل گردید و از جانب دیگر یک پدیده صرفاً غربی باقی نماند و از طریق صدور سرمایه به تمامی نقاط جهان، به یک نظام مسلط جهانی مبدل گردیده و مناسبات ماقبل سرمایه داری در تمام نقاط جهان را تحت تاثیر و نفوذ خود قرار داده و بخود وابسته ساخت. یک مغز دگم اندیش مذهبی مثل محمد فاضلی می تواند تصور نماید که شرایط زمان دهه چهارم در هزارجات با شرایط قرون وسطا در اروپا همسان بوده است. اما چنین تصویری نمی تواند بیان کننده وضعیت حقیقی شرایط هزاره جات در دهه چهارم باشد. شرایط قرون وسطا در اروپا شرایط فیودالی مستقل بود، ولی شرایط دهه چهارم در هزاره جات و سراسر افغانستان شرایط نیمه فیودالی و وابسته به سرمایه داری امپریالیستی بوده است و نه شرایط فیودالی مستقل. درینجا در واقع «حاکمیت عوامل استعمار نوین» سرمایه داری امپریالیستی که مبتنی بر سلطه جهانی سرمایه داری امپریالیستی است، مطرح است و نه سلطه فیودالیزم کهن.

یاری و عزیز طغیان در افغانستان، رفیق و هم‌زم نزدیک مارکس یعنی انگلس بوده است. اینگونه نمونه‌ها را در تمامی کشورها و در تمامی مقاطع تاریخی و در میان تمامی مکاتب فکری و به ویژه در میان روشنفکران می‌توان یافت. ثالثاً کسانی مثل رفقای جانباخته اکرم یاری یا عزیز طغیان با وجودی که از لحاظ منشاء خانوادگی خانزاده بودند، اما از لحاظ محیط زندگی کمتر در محیط خانوادگی فیودالی شان قرار داشته‌اند. عزیز طغیان از آوان کودکی و یکجا با مادرش مورد "بی لطفی" بیگ قرار گرفت و زندگی مشقت بار و سختش را تا آخر در خانه‌های کرایه‌ای کابل سپری کرد. اکرم یاری علیرغم اینکه مورد "بی لطفی" پدر قرار نداشت، اما در کابل و در محیط دور از خانواده فیودالی اش بزرگ شد و شخصیتش در همین محیط ساخته و پرداخته شد. در هر حال هر دو نفر در عمل مبارزاتی نشان دادند که نه تنها قادر اند امتیازات طبقاتی خانوادگی شان را به پای آرمان‌های سیاسی شان فدا نمایند، بلکه قادر اند تا پای جان در مسیر مبارزات انقلابی مائوئیستی بایستند. رفیق اکرم یاری در زندان دژخیمان "خلقی" جان باخت و رفیق عزیز طغیان در یک درگیری مسلحانه رویاروی با جلادان "خلقی". این جانباختگان انقلابی را مردمان کشور ما، منجمله مردم هزاره، بیاد دارند و در آینده نیز بیاد خواهند داشت. بگذار کسانی مثل محمد فاضلی ناسپاسی نامردمانه ای در قبال این جانباختگان انقلابی در پیش گیرند.

در اخیر این سطور لازم است یکبار دیگر روی این حقیقت انکار ناپذیر اجتماعی در افغانستان تاکید نمایم که جنبش مائوئیستی در افغانستان کماکان یکی از سه جریان سیاسی اصلی این کشور بوده و هست و نه یک پدیده فکری سیاسی جنینی بیرون نیامده از رحم جامعه. تاریخ چهار دهه گذشته سیاسی افغانستان و تاریخ کنونی جاری آن گواه انکار ناپذیر این واقعیت است و تاریخ آینده نیز گواه انکار ناپذیر آن خواهد بود.

به عنوان سومین مرحله در تکامل مکتب فکری کمونیزم عمدتاً محصول همین جمع‌بندی و نتایج تیوریک آن است و نه صرفاً محصول تیوریک تطبیق مارکسیزم - لنینیزم در شرایط کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و تکامل آن در همین عرصه.

بدین ترتیب لنینیزم در رابطه با مارکسیزم و مائوئیزم در رابطه با مارکسیزم - لنینیزم، اگر از یکجانب و بصورت غیر عمده نشانه‌ها و مظاهر گسست‌های قسمی را نمایندگی می‌نمایند، از جانب دیگر و بصورت عمده حاوی نشانه‌ها و مظاهر تداوم از لحاظ فلسفی و تیوری‌های سیاسی و اقتصاد سیاسی هستند و در یک پیوند اساسی دیالکتیکی با هم قرار دارند.

مقاله نویس جذب شدن تعدادی از خانزاده‌های هزاره به طرف مائوئیزم را یک پدیده استثنایی و قابل تعجب محسوب می‌نماید. درینمورد باید گفته شود که:

اولاً جنبش مائوئیستی در افغانستان و مشخصاً در میان هزاره‌ها، جنبش خانزاده‌ها نیست و خانزاده‌های شامل در این جنبش مجموعاً اقلیت خیلی کوچکی را تشکیل می‌دهند.

ثانیاً در هیچ کشوری و در هیچ مقطعی از تاریخ جوامع بشری، یک علامت تساوی مطلق میان منشاء طبقاتی و موضعگیری طبقاتی روشنفکران وجود ندارد، چرا که عرصه آزمون‌های علمی در زندگی انسان‌ها علیرغم پیوند عمیق و اساسی با عرصه مبارزات تولیدی آنها تا حد معینی و بصورت نسبی یک عرصه مستقل را تشکیل می‌دهد و همین امر سبب می‌شود که بعضاً افراد دارای منشاء طبقاتی خانوادگی استثمارگرانه، از لحاظ مبارزات طبقاتی در صف استثمار شونده‌گان قرار گیرد. نمونه بارز اینگونه افراد در جنبش کمونیستی، قبل از رفقای جانباخته اکرم

دست داشتن نیروهای اشغالگر

در کشت و قاچاق مواد مخدر

نشانه طولانی می‌شود، کشت و تولید مواد مخدر در افغانستان سیر صعودی می‌پیماید.

اکنون دیگر سال‌هاست که افغانستان "افتخار" بزرگترین تولیدکننده مواد مخدر را کمایی و حفظ کرده است، بطوری که همه ساله بیش از ۹۰٪ مواد مخدر جهان در این کشور تولید شده و سپس به

متجاوزین و اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین شان و همچنان رژیم دست‌نشانده شان، در پهلوی سایر تبلیغات دروغینی که بخاطر فریب اذهان عامه در افغانستان و جهان مداوماً براه انداخته و پیش می‌برند، یکی هم تبلیغات دروغین در مورد مبارزه با مواد مخدر در افغانستان است. اما درست برخلاف این تبلیغات دروغین، هر قدر عمر اشغال و رژیم دست

والی و ریاست مبارزه علیه مواد مخدر آن ولایت داشته اند نقشه هایی را برای آنها نشان داده اند که در آنها ساحات کشت کوکنار قرار ذیل مشخص گردیده است: « در ولایت هلمند دو نوع زمین تحت کشت کوکنار قرار دارد و مجموع این زمین ها به ۶۳۰۰۰ هکتار می رسد: نوع اول آن زمین شخصی افراد است که در آنها کشت کوکنار صورت میگیرد و در مجموع ۱۸۰۰۰ هکتار را احتوا می نماید. نوع دوم زمین های دولتی است که برای کشت کوکنار غصب گردیده است و مجموع آن به ۴۵۰۰۰ هکتار زمین میرسد. »

قوت های خارجی به والی و رئیس مبارزه علیه مواد مخدر آن ولایت گفته اند که شما صرف در ساحات سبز که در نقشه مشخص گردیده می توانید کشت کوکنار را تخریب کنید. ساحات سبز نشانی شده در نقشه عبارت از آن زمین های تحت کشت کوکنار میباشد که در ملکیت اشخاص قرار دارد. همچنان به آنها گفته شده است که نباید کشت کوکناری که در زمینهای غصب شده صورت گرفته تخریب گردد. خارجی ها دشت کلان بین ولسوالی های مارجه و ناوه، معروف به (لوی دشت)، را نشانی کرده و به آنها گفته اند که اگر پولیس برای تخریب کشت کوکنار در دشت مذکور عملیات را آغاز کند با واکنش قاطع آنها روبرو میشود و نخواهند گذاشت که کشت کوکنار را در دشت مذکور تخریب نمایند. خارجی ها به مقامات دولتی متذکره گفته اند که در صورت وقوع چنین وضعیتی، آنها کمک هایی را که در "مبارزه علیه مواد مخدر" با پولیس می نمایند قطع خواهند کرد.

سوم - چندی قبل یکی از سرباندهای معروف قاچاق مواد مخدر بنام حاجی یار محمد از ولایت هلمند توسط پولیس رژیم دستگیر شده و به وزارت داخله رژیم تحویل داده می شود. اطلاعیه دستگیری این سربانده معروف قاچاق مواد مخدر رسماً توسط وزارت داخله رژیم داده شد و درین اطلاعیه گفته شد که وی به زودی به محاکمه کشانده خواهد شد. اما این قضیه به سرعت خوابانده می شود و چند روز بعد روشن می گردد که وی از حبس رهایی یافته و دوسیه مربوطه اش بسته شده است. یقیناً یا افسران عالیرتبه قوت های اشغالگر یا مقامات عالیرتبه رژیم و یا هم هر دو در رهایی وی و

کشور های دیگر در جهان قاچاق می گردد. البته مقدار کمی این مواد مخدر تولید شده مصرف داخلی دارد که " دستاورد " آن موجودیت بیش از یک میلیون نفر معتاد به مواد مخدر در کشور است. ما در گذشته شاهد بوده ایم که بعضی از رسانه های امریکایی در مورد دست داشتن مقامات عالیرتبه رژیم پوشالی و یا منسوبین خانوادگی آنها دست به افشاگری زده و شرکت آنها در قاچاق مواد مخدر را افشا کرده اند که از جمله می توان از ولی کرزی برادر حامد کرزی، اسد الله خالد وزیر فعلی امنیت ملی رژیم و غیره نام برد. قدر مسلم است که این افشاگری ها ناشی از برخورد گاه بگاه منافع میان قاچاقبران داخلی و خارجی مواد مخدر است و همیشه هم یکطرفه و صرفاً از جانب خارجی ها برافشاده و نمی افتد، بلکه بعضاً قاچاقبران داخلی نیز به افشاگری در مورد شرکای خارجی شان می پردازند.

آنچه در ذیل می خوانید، چند نمونه از گزارشاتی است که از پارلمان رژیم پوشالی به بیرون درز کرده و حاوی افشاگری در مورد دست داشتن قوت های اشغالگر خارجی در قاچاق مواد مخدر است:

اول - قرار گزارشی که مسئولان امنیتی ولسوالی خان نشین ولایت هلمند به کمیسیون مبارزه علیه مواد مخدر پارلمان رژیم داده اند، آنها بعد از چندین روز تعقیب قاچاقبران در آن ولسوالی بالاخره در شب ۱۵ عقرب ۱۳۹۱ چند نفر قاچاقبر را با ۶۶۰ کیلوگرام تریاک در یک کمین دستگیر می نمایند. اما پس از گذشت چند دقیقه به تعداد چهار فرزند چرخ بال نیروهای ویژه خارجی - ظاهراً انگلیسی - در محل نشست کرده و قاچاقبران را همراه با مواد مخدر دستگیر شده از چنگ مسئولان امنیتی محلی فراری میدهند. آنها هیچ سندی در مورد تسلیمی قاچاقبران مواد مخدر متذکره به مسئولان محلی نمی دهند و به آنها می گویند که شما با اینها کاری نداشته باشید. زمانیکه موضوع از طریق پارلمان با معینیت مبارزه علیه مواد مخدر وزارت امور داخله در میان گذاشته میشود آنها از قضیه اظهار بی خبری می نمایند.

دوم - گزارش دیگر از ولایت هلمند میرساند که قوت های خارجی در اواسط ماه عقرب ۱۳۹۱ در جلساتی که با

و بخش نسبتا کمی از آن در اختیار زارعین و نیش زنان باقی می ماند.

پس باید قاطعانه گفت که مبارزه با مواد مخدر از جمله دروغ های بزرگی است که قوت های اشغالگر و رژیم دست نشانده آنها صرفا بخاطر فریب افکار عامه براه انداخته اند.

در واقع یکی از دلایل علاقمندی افسران عالیرتبه قوت های اشغالگر، بخصوص افسران عالیرتبه امریکایی و انگلیسی، برای حفظ یک تعداد از پایگاه های استراتژیک نظامی شان بعد از سال ۲۰۱۴ در افغانستان، منافع سرشاری است که آنها از بابت نقل و انتقال مواد مخدر با استفاده از وسایط هوایی و زمینی نظامی شان به جیب می زنند، منافع سرشاری که سالانه ده ها میلیارد دالر می گردد. بدین ترتیب مبارزه علیه مواد مخدر در افغانستان امری است که بطور گسترده ای با مبارزه و مقاومت علیه قوت های اشغالگر گره خورده است.

مسلمتا تا زمانیکه نیروهای اشغالگر در کشور حضور داشته باشند روند کشت، تولید و قاچاق رو به رشد مواد مخدر تداوم خواهد داشت و پیامدهای ناگوار آن مثل اعتیاد و زندانی شدن غریبکاران و دهقانان در زندان های کشور دامن گیر ملت جفا دیده افغانستان خواهد بود. بدین ترتیب مقاومت، و مشخصا مقاومت مسلحانه، علیه اشغالگران و رژیم پوشالی اصولا نباید با تکیه بر درآمد های حاصله از کشت و قاچاق مواد مخدر پیش برده شود. اینچنین مقاومت و جنگ مقاومتی خیلی بیشتر از آنکه به اشغالگران ضربه می زند، به آنها سود می رساند و انگیزه آنها برای باقی ماندن در افغانستان را تقویت می نماید.

مقاومت پیروزمند علیه اشغالگران و رژیم پوشالی فقط می تواند یک مقاومت ملی مردمی و انقلابی باشد و نه مقاومتی که با استفاده از در آمد حاصله از کشت مواد مخدر پیش برده شود، چرا که بخش بسیار کوچکی از منافع این کشت می تواند بر ضد اشغالگران استفاده شود، ولی برعکس سالانه ده ها میلیارد دالر به خارجیان اشغالگر نفع می رساند.

بسته شدن دوسیه اش نقش داشته اند.

چهارم - زمین های اطراف یکی از پایگاه های قوت های اشغالگر خارجی در مربوطات ولایت هلمند، اکنون از قرار فی جریب ۳۵ لک افغانی خرید و فروش می گردد. یکی از دلایل گران شدن این زمین ها، که قبلا کسی به آن توجهی نداشت و از قرن ها به اینطرف لامزروع و بدون استفاده بود، این است که قوت های خارجی مستقر در این پایگاه نه تنها اجازه می دهند که درین زمین ها کوکنار زرع گردد، بلکه تریاک تولید شده در این زمین ها را به قیمت روز خریداری نیز می نمایند.

اگر به قضایای متذکره توجه نماییم این موضوع مبرهن است که قوت های خارجی، همچنانکه مقامات عالیرتبه رژیم پوشالی، در کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر و حمایت از قاچاقبران بزرگ دست دارند و سروصداهای مبارزه با مواد مخدر بی معنی، پوچ و فریبکارانه است. وزارت مبارزه علیه مواد مخدر و معینیت مبارزه علیه مواد مخدر وزارت داخله رژیم فقط برای اقناع افکار عمومی در افغانستان و جهان ایجاد گردیده است. سر و صداهای آنها در مورد مبارزه علیه مواد مخدر باعث میشود تا اصل قضیه که ترویج، کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر و حمایت از قاچاقبران بزرگ توسط قوت های اشغالگر و همچنان مقامات عالیرتبه رژیم میباشد پوشیده باقی بماند. شکی وجود ندارد که بیشترین پول قاچاق مواد مخدر به جیب خارجی ها میرود و دهقانان ولایات جنوبی کشور که تمام زحمات کشت و جمع آوری تریاک بدوش آنها میباشد صرفا بخش کوچکی از مجموع قیمت اصلی مواد تولید شده را بدست می آورند. قیمت اصلی مواد مخدر تولید شده در افغانستان سالانه به ۶۰ تا ۸۰ میلیارد دالر می رسد، اما از مجموع این پول بطور متوسط صرفا بین ۳ تا ۴ میلیارد دالر آن به افغانستانی ها تعلق می گیرد. به عبارت دیگر طور اوسط در حدود ۹۰٪ مجموع پول در آمد حاصله از مواد مخدر تولید شده در افغانستان به خارجی ها تعلق می گیرد و صرفا ۱۰٪ آن به افغانستانی ها میرسد. طبعا بخش خیلی بزرگی از این ۱۰٪ مجموع قیمت مواد مخدر تولید شده، به مقامات دست اندرکار رژیم، قاچاقبران بزرگ و کوچک و غیره تعلق می گیرد

گزارش ذیل که به نقل از ویبلاگ "دسته هشت مارچ زنان افغانستان" ذیلا درج می گردد، مورد تأیید ما قرار دارد. به همین جهت بدون هیچگونه تبصره ای بر متن آن، در شعله جاوید منتشر می گردد.

ملالی، خبرنگار منطقه یی "نبرد زن"

اول قوس ۱۳۹۱

گزارشی در مورد داستان ساختگی

"قیام مردمی" علیه طالبان در ولسوالی اندر ولایت غزنی

گیرد - منصوب گردید. پس از آن ارتقای بیشتری یافت و به کابینه رژیم راه یافت. اکنون مدتی است که بحیث رئیس امنیت رژیم کار می نماید. این شخص که گفته می شود یکی از سرباندهای مهم قاچاق مواد مخدر است، یکی از مهره های استخباراتی مهم امپریالیست های اشغالگر امریکایی و یکی از چهره های مهم رژیم دست نشانده محسوب می گردد. حاجی اسد الله خالد در زمانی که والی ولایت غزنی بود، از یکطرف روابط نفوذی در میان طالبان داشت و از طرف دیگر دوبار توسط طالبان مورد سوء قصد قرار گرفت و هر دو بار جان سالم بدر برد.

ولایت غزنی یکی از ولایات سرد سیر کشور است و برودت آن در فصل زمستان طاقتفرسا است. به همین جهت جنگجویان طالبان در زمستان اکثرا این ولایت را ترک می گویند و به پاکستان و یا ولایات گرم سیر کشور نقل مکان می نمایند.

زمستان سال گذشته - سال ۱۳۹۰ - فیضان، مامور جبار شلگری و ملا عبدالقیوم با استفاده از غیابت طالبان، در اتحاد با بعضی از قومندان های سابق حزب اسلامی و در همکاری با حاجی اسد الله خالد، به صورت مخفیانه در قریه صاحب خان و بعضی قریه جات که قبلا مرکز اصلی حزب اسلامی بوده است، به مسلح ساختن یکتعداد افراد دست زدند تا در بهار سال ۱۳۹۱ بتوانند علیه طالبان، شورش را به راه اندازند و این حرکت یک الگو برای شورش های بعدی علیه طالبان در ولسوالی های دیگر ولایت گردد. تمامی این اشخاص از مسلح ساختن افراد به اسم پولیس محلی خود داری کردند، زیرا تجارب متعدد نشان داده است که پولیس محلی مورد نفرت شدید اهالی محلات و مناطق بوده و باعث ایجاد عکس العمل های منفی شدید علیه رژیم بوشالی و اربابان امپریالیستش در میان آنها می گردد.

ولسوالی اندر از جمله آن ولسوالی های ولایت غزنی است که طالبان در آن از قدرت و نفوذ زیادی برخوردار هستند. قبلا در این ولسوالی حرکت انقلاب اسلامی مولوی نبی نفوذ زیادی داشت. قاری بابا، قومندان عمومی حرکت انقلاب اسلامی در این ولسوالی، در دوران حکومت مجددی و ربانی، والی ولایت غزنی شد. او پس از رسیدن پای طالبان به این ولایت، به آنها تسلیم گردید و از ولایت عزل گردید. اما بعد از سقوط طالبان بازهم برای مدت کمی والی غزنی بود. قاری بابا مدتی بعد از برکناری از ولایت غزنی در صدد برآمد که همیشه دولتی در میان قوم اندر - در ولسوالی اندر و سایر ولسوالی های ولایت غزنی و حتی ولایت پکتیکا - را سازماندهی نماید. اما در جریان این تلاش ها توسط طالبان به قتل رسید.

در ولسوالی اندر، اشخاصی مثل فیضان و مامور جبار شلگری، قبلا از جمله قومندان های حزب اسلامی گلبدین بوده و جبهات اندر و شلگیر این حزب را تحت فرمان داشتند. فیضان چند سال قبل، در زمان همین رژیم دست نشانده کنونی، مدتی والی غزنی بود و مامور جبار شلگری نیز در دوره قبلی پارلمان رژیم بوشالی وکیل پارلمان مذکور. این دو شخص از یک طرف دولتی هستند و از طرف دیگر مناسبات خوبی با حاجی اسد الله خالد دارند. فیضان نیز دو ماه قبل از طرف طالبان مورد سوء قصد قرار گرفت، اما جان سالم بدر برد.

حاجی اسد الله خالد از ولسوالی ناوه ولایت غزنی است و قبلا مربوط به اتحاد اسلامی سیاف بوده است. این شخص پس از برطرفی قاری بابا از ولایت غزنی، در اوایل رژیم بوشالی، والی ولایت غزنی گردید و برای مدت نسبتا زیادی در این پست باقی ماند. سپس بحیث والی ولایت قندهار و پس از آن بحیث آمر زون جنوب - که ولایات قندهار، زابل، ارزگان و هلمند را در بر می

ولسوالی اندر، آشکارا برای تشکیل پولیس محلی (حربکی) به تقلا پردازد. اما این تقلاها نیز فقط در قریه جات پشتون نشین این ولسوالی تا حد معینی نتیجه داد و یک گروپ کمتر از چهل نفر از پولیس محلی (حربکی) درین قریه جات تشکیل گردید. جالب این است که رژیم نتوانست برای این گروپ حربکی از میان اهالی خود ولسوالی، یک قومندان پیدا نماید و قومندان آن را از ولایت قندوز وارد کرده است.

اما در بخش قریه جات هزاره نشین ولسوالی قره باغ، قومندان حربکی ها که از میان اهالی محلی تعیین گردیده بود، اصلا قادر نگردید که در مواجهه با عکس العمل قومی اهالی قریه جات متذکره علیه حربکی سازی، به دلیل نفرت آنها از بی بندوباری حربکی ها، حتی یک گروپ کوچک از حربکی ها را تشکیل دهد. در نتیجه فعلا برنامه تشکیل حربکی در این قریه جات فسخ گردیده است.

گرچه قومندان تعیین شده حربکی در قریه جات هزاره نشین ولسوالی قره باغ، با میانجیگری دو نفر از متنفذین پشتون و هزاره این ولسوالی، که از جمله "چهار کلاه" های معامله گر بوده و همزمان هم با طالبان تماس دارند و هم با رژیم پوشالی سر و سری دارند، با قومندان کوچی ها به مذاکره نشست و با دادن رشوه به او، با هم به سازش رسیدند، اما این حرکت بیشتر از پیش برایش مضر واقع شده و عامل دیگری برای ناکامی اش گردید. از طرف دیگر قومندان کوچی ها، بنام ملا امرالدین، که از قبل در میان اهالی ولسوالی وسیعا متهم به داشتن روابطی با رژیم پوشالی بود، بیشتر از پیش بدنام گردید. گفته می شود که او در بدل سازش و تبانی با قومندان تعیین شده حربکی در قریه جات هزاره نشین ولسوالی، به تعداد شش میل تفنگ رشوه فوری و شش میل تفنگ دیگر رشوه وعده داده شده گی گرفته است. همچنان قومندان حربکی ها به او وعده سپرده که در صورت تشکیل حربکی در آینده مهمات نیز بالایش خواهد فروخت.

ملا امرالدین و گروپش در همنوایی با طالبان قرار دارند، اما مسئولین طالبان در ولسوالی ادعا دارند که ملا امرالدین و گروپش به امارت اسلامی مربوط نیستند و صرفا در سطح محلی با طالبان همنوایی دارند، آنها می

شورش ضد طالبان در اواخر بهار سال ۱۳۹۱، تحت رهبری یک وزیر کابینه و والی سابق رژیم و عضو برجسته اتحاد اسلامی سیاف (حاجی اسدالله خالد)، یک والی سابق رژیم و قومندان سابقه حزب اسلامی گلبدین (فیضان)، یک وکیل قبلی پارلمان رژیم پوشالی و قومندان سابق حزب اسلامی گلبدین (مامور جبار شلگری) و یک مشاور ارشد ریاست معارف ولایت رژیم و سرگروپ سابقه حزب اسلامی گلبدین در ولسوالی قره باغ ولایت غزنی (ملا عبدالقیوم) و در ارتباط با برنامه های به اصطلاح همبستگی ملی شروع شد و گویا انگیزه این شورش مخالفت علیه مسدود شدن مکاتب توسط طالبان در این منطقه بود. قبل برین، روابط حزب اسلامی گلبدین در تعداد نسبتا زیادی از ولسوالی های ولایت غزنی در برنامه های همبستگی ملی که یکی از برنامه های مهم وزارت انکشاف دهات رژیم است، خود را سازماندهی کرده بودند.

بدون شک طالبان نه تنها به مسدود کردن مکاتب دخترانه بلکه مسدود کردن مکاتب پسرانه نیز در منطقه دست زده بودند و اهالی منطقه از نبود مکتب در منطقه سخت رنج می بردند. چنانچه بعضی از خانواده های اهالی این منطقه، فرزندان شانرا برای تحصیل به شهر غزنی انتقال داده اند و به همین خاطر حتی از منطقه بیرون شده اند.

ولی حرکت فعلی ضد طالبان از همان ابتدا یک حرکت مستقل و جدا از رژیم دست نشانده نبوده است. این حرکت از طرف رژیم همآهنگ گردیده و از همان ابتدا اداره به اصطلاح امنیت ملی ولایت غزنی در تجهیز و مسلح ساختن افراد شامل در این حرکت دست داشته است. قبل از آغاز شورش علیه طالبان در ولسوالی اندر، دفتر حزب اسلامی در ولایت غزنی رسما توسط رژیم افتتاح گردید و برای مردم "مژده" داده شد که به زودی "قیام" ضد طالبان تحت رهبری فیضان، مامور جبار شلگری و ملا عبدالقیوم شروع می شود.

فیضان و مامور جبار شلگری توانستند شورش تحت رهبری شان علیه طالبان را در ولسوالی اندر شروع نمایند، ولی ملا عبدالقیوم تا حال نتوانسته است در ولسوالی خودش (قره باغ) این کار را انجام دهد. به همین جهت در ولسوالی قره باغ رژیم ناچار شد، تقریبا از همان ابتدا و همزمان با آغاز شورش علیه طالبان در

ولسوالی های مقر و قره باغ نیز شروع نمایند. آنها در ابتدا با فرستادن بعضی از افراد شان به این مناطق، کار شان را شروع کردند. ولی از آنجاییکه این حرکت از همان ابتدا در وابستگی به رژیم و اشغالگران شروع شد، تمامی این افراد خواستند این کار را یک منبع در آمد برای شان بسازند. آنها لیست های طویل ساختگی از افراد به اصطلاح قیام کننده و یا آماده قیام را به اشغالگران و رژیم دست نشانده تحویل داده و سوء استفاده های پولی وسیعی به عمل آوردند، تا جاییکه افراد شورشی و یا آماده به شورش بار بار از نرسیدن "کمک" بدست شان شکایت سر داده و این شکایت ها به "اخبار سرچوک" مبدل گردید.

بدینسان، این حرکت نه تنها در ولسوالی های دیگر ولایت الگو قرار نگرفت، بلکه افرادی که ابتدا به ولسوالی اندر رفته بودند نیز به صورت پراکنده از این ولسوالی خارج گردیدند. فعلا تقریبا تمامی قریه جات تحت کنترل "شورشیان" قبلی ضد طالبان و همچنان بازار کنسرف، از طرف پولیس محلی اداره می شود. همچنان حرکت های بعدی در ولسوالی های دیگر ولایت نیز به ناکامی انجامیده است. فیضان در گفتگوهایش با اهالی محل و منطقه و حتی ولایت، به سختی نسبت به رژیم اظهار ناراحتی می کند و می گوید که رژیم با آنها "ناجوانی" کرده و آنها را به "میدان" مانده است.

درینجا لازم است در مورد نقش لطف الله کامران در حوادث ولسوالی اندر روشنی انداخته شود. لطف الله کامران یک محصل انجیری پوهنتون ننگرهار می باشد و فامیلش با حزب اسلامی رابطه دارد. این جوان به تشویق فیضان قومنده یک گروه را به عهده گرفته بود. کامران در خود ولسوالی اندر چندان مطرح نیست، ولی به دلیل اینکه یک فرد تحصیل کرده است و می توانست در سطح مطبوعات موثر باشد، علم شد تا نشان داده شود که شروع "قیام" به خاطر به آتش کشیده شدن و مسدود شدن مکاتب بوده است و رهبری جنگ را نیز یک محصل بر عهده دارد. به این ترتیب لطف الله کامران که صرفا یک گروه چند نفره جوانان تحصیل کرده را رهبری می کرد، در سطح مطبوعات عمدا بزرگساز گردید تا نشان داده شود که حرکت ولسوالی اندر تحت رهبری تحصیل یافتگان آن منطقه قرار دارد. البته روشن است که اینگونه جوانان

گویند که تا حال هیچ یک از افراد ملا امرالدین توسط طالبان آموزش نظامی ندیده است. ملا امرالدین قبلا مربوط به محاذ ملی پیر سید احمد گیلانی بود و چون او و افراد وابسته اش، همه از مریدان وفادار خانواده پیر سید احمد گیلانی هستند، اهالی محل وسیعا شک دارند که آنها هنوز هم با پیر سید احمد گیلانی و افراد خانواده اش در تماس و ارتباط نزدیک قرار داشته و از این طریق با رژیم پوشالی پیوند دارند.

حاجی اسدالله خالد بلافاصله بعد از شروع شورش علیه طالبان در ولسوالی اندر، به جلب و جذب افراد در مرکز ولایت شروع کرد و فیضان مستقیما به فرمانده جنگ مبدل گردید. تبلیغات مطبوعاتی از طرف رژیم وسیعا شروع گردید و "شورشیان" با مدرن ترین سلاح های جنگی مجهز گردیدند. اما خود مردم منطقه وسیعا از یکجا شدن با این نیرو خود داری کردند. از آنجاییکه این حرکت از همان ابتدا یک حرکت وابسته به رژیم بود و بر علاوه نمی توانست چیز بهتری از طالبان باشد، صرفا در سطح چند قریه محدود باقی ماند و نتوانست گسترش پیدا نماید.

سپس فیضان و حاجی اسدالله خالد به جلب و جذب نیروی هزارگی دست زدند. حاجی اسدالله خالد و معاون اسبق او حیدری کلک، که از ولسوالی ناهور ولایت غزنی است و قبلا مربوط به "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" - یک نیروی وابسته به جمهوری اسلامی ایران - بوده است، توانستند یک تعداد از افراد وابسته خویش را به منطقه اعزام نمایند. در واقع آنها از تضاد ملیتی هزاره ها و پشتون ها سوء استفاده نموده و نیروی ایله چار هزارگی را علیه طالبان بسیج نمودند. هم اکنون تقریبا تمامی محافظین فیضان را افراد مربوط به حیدری کلک تشکیل می دهند. علاوه تعداد زیادی از افراد مربوط به حیدری کلک، تحت نام پولیس محلی به منطقه اندر اعزام شده اند. این افراد اصلا از محل نبوده و به ولسوالی ناهور که شمالی ترین ولسوالی ولایت غزنی و در اصل یک ولسوالی هزاره نشین است تعلق دارند، در حالیکه ولسوالی اندر در جنوب ولایت غزنی واقع است و در اصل یک ولسوالی پشتون نشین است.

مرتبط با حرکت آغاز شده در ولسوالی اندر، افراد سابقه حزب اسلامی می خواستند شورش های مشابه را در

و رژیم پوشالی به آسانی مورد هدف قرار بگیرند.

کسانی که داستان ساختگی "قیام مردمی" علیه طالبان در ولسوالی اندر را سرهمبندی کرده و رهبری نمودند، برای آرایش این حرکت ضد ملی و ضد مردمی شان، حتی زنان را نیز روی صحنه های تبلیغاتی رسانه های وابسته به منابع اشغالگران امپریالیست آوردند تا گویا نشان دهند که زنان نیز در حرکت شان نقش دارند. شکی وجود ندارد که طالبان در مناطق تحت کنترل شان، مکاتب دخترانه را کلا مسدود نموده اند و سایر قیودات بالای زنان را نیز سخت و شدید نموده اند. اشغالگران و رژیم پوشالی، این سیاست نادرست و غیر اصولی طالبان را بهانه قرار داده و برای زنان و دختران افغانستان اشک تمساح می ریزند و اشغالگری و وطنفروشی شان را تحت ماسک مبارزه برای حقوق زنان پنهان می نمایند. وقتی این سیاست دروغین دفاع از حقوق زنان با سیاست اخوانی حزب اسلامی در مورد زنان با هم در یک التقاط مضحک قرار بگیرد، واضح است که اگر چیز بدتری از سیاست طالبان در مورد زنان نباشد، به هیچوجه بهتر از آن نخواهد بود. با توجه به چنین وضعی، زنان کلا از جریان حوادث جاری در ولسوالی اندر در طول سال جاری برکنار مانده اند. دارودسته "فیضان" در طول ماه های گذشته صرفا قادر شده اند یکی دوبار چند چهره زنانه وابسته به خود شان را در مطبوعات نمایش دهند و به این ترتیب سعی نمایند ذهنیت های مساعدی برای حرکت شان در میان زنان و مردان طرفدار حقوق زنان به وجود بیاورند.

در اخیر این گزارش از تمامی شخصیت ها و نیروهای مبارز ملی و مردمی جدا تقاضا دارم که در مورد هر حادثه ای، حد اقل حوادث مهم و پرسروصدا، ارزیابی و تحلیل شان را روی برنامه های تبلیغاتی فریبنده رسانه های خبری وابسته به تمویل کنندگان اشغالگر امپریالیست و مزدوران ارتجاعی خارجی و داخلی آنها استوار نسازند. آنها باید همیشه توجه داشته باشند که وظیفه اصلی این رسانه ها، ذهنیت سازی به نفع اشغالگران و رژیم پوشالی است. پس بر آنها لازم است که خود مستقلانه به تحقیق و ارزیابی در مورد حوادث بپردازند و سپس بر مبنای همین تحلیل و ارزیابی مستقل شان به نتیجه گیری پرداخته و موضعگیری نمایند.

شدیدا تمایل دارند که مکاتب و معارف در منطقه رشد نماید، چنانچه به کوشش شخص نامبرده لیسه کنسرف دوباره اعمار گردیده است. ولی گروه لطف الله کامران فعلا پراکنده شده و افراد وابسته به آن از منطقه خارج شده اند. گفته می شود که خود کامران نیز دوباره به پوهنتون ننگرهار رفته است تا به تحصیلاتش ادامه دهد.

فعلا میان آنانی که از رژیم کنار مانده اند و آنانیکه "قیام" را واقعا به انگیزه قیام شروع نموده بودند و تعداد شان خیلی کم است، یک نوع سازش به وجود آمده است. قریه جاتی که این افراد در آنها مسلحانه حضور دارند، فعلا در اصل تحت اداره نیروهای پولیس محلی (حربکی) قرار دارد که در پهلوی شان نیروهای "پولیس ملی" و "امنیت ملی" رژیم نیز در منطقه جابجا شده اند.

چون نیروهای طالبان در منطقه سخت زیر فشار قرار دارند، شاید به نظر آنها بهتر باشد تا حد اقل یک بخش از این نیروها را که گویا کمی غیر دولتی تر هستند خنثی نمایند. از طرف دیگر، تمامی افراد کنار مانده از رژیم به علت عدم دریافت "کمک خوب" از رژیم شکایت دارند و انتظار دارند که رژیم برای آنها امکانات بهتر فراهم نماید. به همین دلیل آنها فعلا به شکلی از اشکال با هر دو طرف، هم دولت و هم طالبان، در معامله اند. در بهار سال آینده هر طرف که قوت بیشتر پیدا نماید، احتمالا این افراد به همان طرف خواهند گلتید. طالبان نیز فعلا به صورت عمدی فقط پولیس محلی (حربکی) را هدف عمده خویش قرار داده و با بقیه چندان کار ندارند.

در این اواخر تبلیغات مطبوعاتی دوباره به نفع این حرکت شروع شده است تا گویا بتوانند در فصل زمستان از نبود و یا ضعف نیروی طالبان در منطقه استفاده نموده و تجربه سال گذشته را تکرار نمایند. ولی از قرار معلوم، طالبان نیز تجربه سال گذشته را در نظر گرفته و تا حال منطقه را ترک نکرده اند. البته ممکن است این تبلیغات بخاطر چیدن یک دام برای نیروهای طالبان براه افتاده باشد، تا آنها در محلات و مناطق یخبندان ولایت غزنی باقی بمانند و در فصل زمستان که امکان تحرک وسیع نظامی از گروه های شان سلب می گردد، توسط طیارات اشغالگران و گروه های جنگی ویژه آنها

تلاطم سرمایه داری امپریالیستی در قالب بحران بدهی حوزه یورو

یکم) آغاز بحران بانکی:

آغاز بحران مالی حوزه یورو با بحران بانکی این حوزه رقم خورده است. این بحران بانکی به نوبه خود محصول تلاش های نظام سرمایه برای پرونرفت از رکود اقتصادی سالهای پس از ۲۰۰۰ می باشد. تلاش هایی که مشمول اعطای وام های هنگفت با مفاد نسبتاً کم برای آن اقشار از اجتماع می شد که دستمزد واقعی شان اکثراً ثابت بود و یا هم کاهش می یافت. اما این توام بود با تورم خزنده. هر چه از سالهای ۲۰۰۰ دور شدند، اوسط بدهی های خانوار افزایش یافت و نرخ بهره این وام ها نیز افزایش بیشتر یافت. این دایره خبیثه تا اندازه ای دوام کرد که دیگر خانوار ها را یارای پرداختن بدهی های شان نبود و بناچار اعلام نکول (اعلام عدم توان در بازپرداخت بدهی) کردند. از طرف دیگر، هر چه نرخ بهره این وام ها افزایش می یافت، نرخ خانه های رهاشیشی نیز کاهش می یافت. در نتیجه بانکهایی که درین معاملات سهمیم بودند دیگر نتوانستند قرضه های خویش را پس بگیرند و نه هم این خانه ها و ضمانت های خانوارها به درد شان میخورد، زیرا بازار دیگر نمی خواست روی این ضمانت ها و معاملات شبیه آن سرمایه گذاری کند.

از طرف دیگر، عین روند در آمریکا در حال تکرار بود. نهاد های مالی و بانکهایی که در معاملات فوق، چه در اروپا و چه در آمریکا، سرمایه گذاری کرده بودند، یکی پی دیگری، اعلام ورشکستگی کردند. در واکنش به این آشفتگی، دول اروپایی وارد عمل شدند و بانکها و نهادهای آسیب دیده را تضمین مالی نمودند. به این ترتیب، قرض بانکها، که ناشی از بی نظمی در تادیه وام بود، به گردن دول اروپایی افتاد؛ دولی که قبلاً نیز مقروض بودند.

هزاره فعلی با بحرانهای مداوم نظام سرمایه داری رقم خورده است: رکود اقتصادی بعد از ۲۰۰۰؛ بحران انرژی ۲۰۰۰؛ بحران اقتصادی ارجنتین ۲۰۰۱؛ بحران اوراق قرضه برازیل ۲۰۰۲؛ بحران املاک آمریکا ۲۰۰۷؛ بحران قیمت مواد خوراکی ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸. در حالیکه نظام هنوز هم در تب بحران های سابق می سوخت و می سوزد؛ از چاله به چاه افتاد و خود را در تب دیگری یافت، تبی که باید برای ده سال دیگر نیز در آن بسوزد و میلیون ها توده زحمتکش را نیز بسوزاند.

بله، صحبت از بحران مالی حوزه یورو است، بحرانی که سه سال می شود آغاز شده و هم چنان ادامه دارد. در نوشته مختصر حاضر تلاش خواهد شد که بحران مالی کنونی در حد توان در چهار نکته به کنگاش گرفته شود.

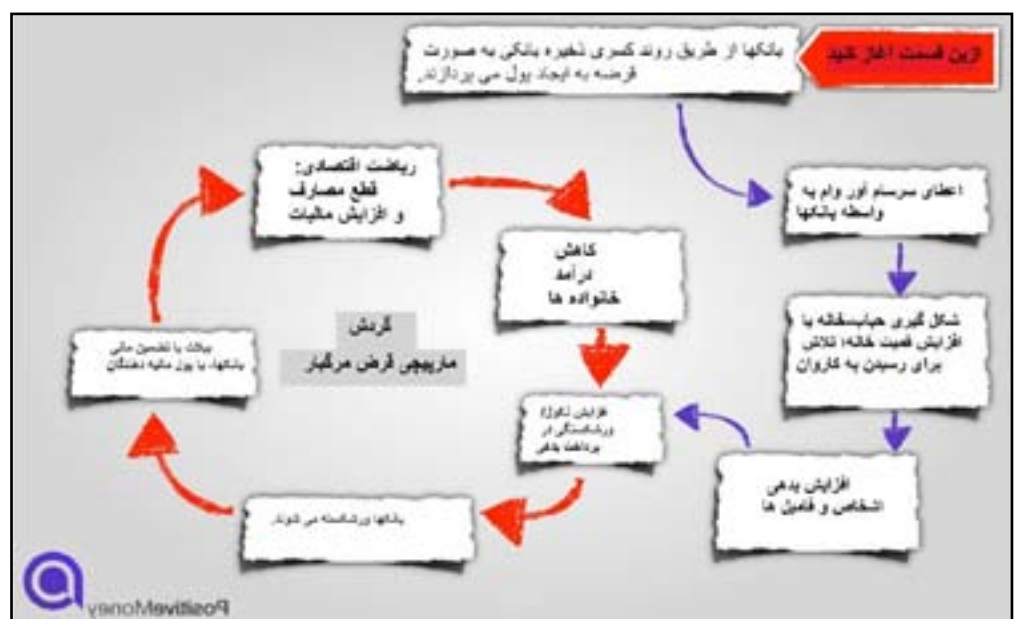
۱ - بحران مالی حوزه یورو از کجا آغاز شد؟

۲ - ماهیت بحران کنونی چیست؟

۳ - بحران مالی کنونی دستاویزی برای استثمار بیشتر توده ها

۴ - کلام آخر

۱ - بحران از کجا آغاز شد؟



در میان کشور های فوق، عایدات سالانه و نرخ رشد کشورهای هم چون اسپانیه، پرتگال، یونان، ایتالیا و ایرلند به اندازه ای نیست که بتوانند پول کافی را برای گرداندن چرخ مصارف شان و هم چنان بدهی های شان پیدا کنند. از جمع ۱۲ کشور فوق الذکر، یونان اولین کشوری بود که در دسامبر ۲۰۰۹، نخست وزیر دولتش، رسماً اعلام کرد که مجموعه بدهی های آن از مرز ۳۰۰ بیلیون یورو گذشته است که معادل ۱۱۳٪ فیصد تولید ناخالص ملی کشورش می شود؛ رقمی که دو برابر سقف تعیین شده توسط اتحادیه اروپاست. علیرغم این، نخست وزیر یونان، احتمال نکول یا اعلام ضعف در بازپرداخت وام ها را رد کرد. ولی وضعیت وقتی وخیم شد که مراکز رتبه بندی مالی، رتبه بانکهای یونان و به تعاقبش توان مالی خود یونان را کاهش داد و گزارشات اتحادیه اروپا نیز از بی نظمی وسیع مالی در یونان خبر داد. سپس، برای کاهش کسر بودجه، دولت یونان بستهء ریاضتی بی را معرفی کرد که منجر به آغاز و تشدید تنش های سیاسی بین جناح های حاکم و مخالف دولت و هم چنین سیل وسیعی از توده های فقیر یونان شد. این وضعیت پر تلاطم، سراسیمگی و آشفتگی وسیعی را به دنبال داشت و دسترسی یونان به بازار وام را قطع کرد و در عین حال تداوم پرداخت وام به کشورهای دیگری را که در شرایط مشابه یونان قرار داشتند قطع کرد. با در نظر داشت خطرات هنگفت وام دهی به این دول، بازار پولی، نرخ بهره را شدیداً افزایش داد که آتش را فروزان تر می کرد. به این ترتیب، کشورهای یونان، ایرلند، اسپانیه، پرتگال و اخیراً قبرس به ترتیب دست خواهش به سوی اقتصاد های قدرتمند حوزه یورو دراز کردند تا به استقراض ارزانتر از آنها پرداخته و بدهی های سررسید موجود و بهره های شان را بپردازند.

برای جلوگیری از سرایت این وضعیت و هم چنان برای جلوگیری از نکول احتمالی دولت یونان، اقتصاد های قدرتمند حوزه یورو مثل آلمان و فرانسه از طریق بانک مرکزی اروپا به پرداخت بسته های تضمینی مالی پرداختند و پرداخت هر بسته تضمینی را مشروط به اجرای یک سلسله اصلاحات اجباری نمودند تا بتوانند هم منافع خویشان را و هم اعتبار بازار مالی را نسبت به این کشورها حفظ نمایند. درین خصوص در قسمت بعدتر بیشتر صحبت خواهیم کرد. وخامت اوضاع و تداوم بحران، پای صندوق بین المللی پول را نیز به میان کشاند و منجر به تاسیس تریکا گشت. تریکا کمیته ایست تحت رهبری کمیسیون اروپا و عضویت صندوق بین المللی

دوم: بحران بدهی دول اروپا:

دومین مرحله بحران که تافته بهم تافته و نتیجه مستقیم بحران بانکی اروپا به صورت خاص و بحران جهانی نظام سرمایه به صورت عام می باشد، با دخیل شدن پای دول به تضمین ثبات بانکهای دول مربوطه آغاز شد. وام های قبل از آغاز بحران و وام های واپسین که برای تضمین نهادهای مالی در حال سقوط گرفته شد، مجموعه وام های این دول را در حد سرسام آوری افزایش داد. باید به یاد داشت که درین مقطع، افزایش بدهی نفس مشکل نیست. مشکل وقتی ایجاد می شود که کشور بدهکار از درجهء رشدی برخوردار نباشد که بتواند سود بدهی ها و اصل بدهی اش را بپردازد. از نگاه تنوریکی، یک اقتصاد در حالت زیر دچار مشکل بدهی می شود: $\text{قرض دولت} + \text{حجم سیستم بانکداری} > \text{عاید سالانه دولت}$ شود. نظر به این فرض، کشورهای زیر تحت خطر ناشی از انباشت وام می باشند:

۱. ایرلند - مجموع وام = ۴۳ برابر عاید سالانه = ۱۷۳ بیلیون یورو
۲. جاپان - مجموعه وام = ۳۷ برابر عاید سالانه = ۱۳,۶۴ تریلیون دالر - ۲۰۱۱
۳. آمریکا - مجموعه وام = ۱۶ برابر عاید سالانه = ۱۶ تریلیون دالر
۴. انگلیس (مجموعه وام) = ۱۴ برابر عاید سالانه
۵. اسپانیه - مجموعه وام = ۱۱ برابر عاید سالانه = ۸۰۴ بیلیون یورو
۶. پرتگال - مجموعه وام = ۱۰ برابر عاید سالانه = ۱۹۸ بیلیون یورو
۷. هلند - مجموعه وام = ۱۰ برابر عاید سالانه
۸. فرانسه - مجموعه وام = ۱۰ برابر عاید سالانه = ۱۸۳۲ بیلیون یورو
۹. آلمان - مجموعه وام = ۹ برابر عاید سالانه
۱۰. یونان - مجموعه وام = ۸,۵ برابر عاید سالانه = ۳۷۲ بیلیون دالر
۱۱. آتریش - مجموعه وام = ۸,۴ برابر عاید سالانه
۱۲. ایتالیا - مجموعه وام = ۷,۵ برابر عاید سالانه = ۱,۹ تریلیون دالر

آمار فوق الذکر تقریبی می باشند.

داری امپریالیستی برای برنرفرت از بحران های قبلی است. زیرا رشد هردم فزایندهء بدهی خانوارها از یک طرف و ثابت ماندن و در مقاطعی کاهش دستمزد حقیقی این خانوارها، خود تلاشی است مضحک برای وحدت این پدیده های مجزا و متناقض، که بنیاد بحران کنونی را در بطن خود نهفته دارد.

بحران مالی کنونی دستاویزی

برای استثمار بیشتر:

"علیه داکتر موضع نگیرید، بعضی وقت ها داکتر به شما دوايي را تجویز می کند که شما از آن نفرت دارید. اما حتی اگر شما از آن دوا بدتان بیاید، داکتر تلاش می کند تا به شما کمک کند! - دومنیک ستراس کان، مدیر سابق صندوق بین الملل پول.

در سطور قبلی گفتیم که تریکا - کمیته متشکل از نمایندگان کمیسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین المللی پول - بسته های مالی تضمینی یی را برای دول مقروض در ازای یک سلسله شرایطی که به ریاضت اقتصادی معروف است، تادیه نموده بودند. درین بخش به این شرایط پرداخته و عواقب آن را خواهیم سنجید. از روزی که سر و صدای بحران مالی از یونان برخاست، دول اتحادیه اروپا و در راس آن تریکا، ازین بحران به عنوان دستاویزی برای یغمای هر چه بیشتر توده ها استفاده نمودند. نه تنها در کشورهای مقروض که توانایی پرداخت بدهی های شان را نداشتند بلکه در کلیه کشورهای عضو اتحادیه اروپا، بسته های اصلاحات تحت عنوان ریاضت اقتصادی اعمال گردیدند که وسیعاً ضد توده یی و شدیداً ارتجاعی بودند. ماهیت ارتجاعی و ضد توده یی این بسته های اصلاحاتی و ریاضت ها چنان آشکار است که نه تنها سرو صدای نیروهای چپ و رادیکال را بلکه نوازندگان بورژوا را نیز به آسمان رسانده است.

تداوم بحران بهانهء دیگری بود برای صندوق بین المللی پول - این شیخ آصف حوزه مالی - تا با سلاح های کهنه و فرسوده و ضد توده یی اش به دخالت در سرنوشت شهروندان دول مقروض اروپا پردازد. این غول استثمار، یکبار دیگر همان خواسته های "شخصی سازی" نهاد ها و منابع عایداتی ملی از قبیل شبکه آب رسانی، میدان های هوایی و غیره را علم کرد. خواسته هایی که کشورهای تحت سلطه را به روز سیاه نشانده است. این بحران مثال دیگری از این واقعیت تلخ جهان کنونی

پول و بانک مرکزی اروپا که به دول مقروض فرض می دهد. در مجموع حدود ۴۹۵ بیلیون یورو قرار است تا سال ۲۰۱۶ در چوکات " صندوق ثبات مالی اروپا"، " مکانیسم پایاسازی/ تثبیت اروپا" و " مکانیسم ثبات اروپا" پرداخته شود. قسمت وسیعی ازین پول پرداخته شده است و قرار است بر آن اضافه نیز شود، زیرا کشورهای هم چون قبرس هنوز هم مبلغ مورد نیازشان را مشخص ننموده اند.

از عواملی چون پنهانکاری در اعلام نرخ واقعی بدهی، پرداخت بسته های هنگفت کمکی به نظام مالی، افزایش سرسام آور نرخ بدهی های خانوار ها، عدم توازن تجاری، مشکلات ساختاری سیستم یورو، انعطاف ناپذیری سیاست پولی حوزه یورو، بی اعتباری بازار نسبت به اوضاع، بحران مالی جهانی، فساد در کشور های بدهکار، مالیات گریزی به عنوان عوامل موثر در آغاز بحران و تعمیق آن نام برده می شود.

ماهیت بحران کنونی:

ولی آنچه که خیلی کم شنیده می شود این واقعیت است که عامل این بحران در واقع خود نظام سرمایه داری است. این بحران در واقع نتیجه تضادهای تشدید شونده خود نظام سرمایه داری امپریالیستی است. نوازندگان نظام سرمایه داری امپریالیستی خود نیز به این واقعیت اعتراف میکنند. آنها این بحرانها را تحت نام "ادوار تجاری" بررسی می نمایند. هنوز هم از باشندگان آلمان می توان شنید که شهروندان یونانی سست عنصر و ولخرج و تند رو هستند. این تنها باشندگان آلمان نیستند که همچون موضعی را اتخاذ نموده اند بلکه دولتمردان آن کشور نیز ازین اتهام به عنوان دستاویزی استفاده کردند و می کنند تا خواسته های ستمگرانهء شان را بر یونانی ها تحمیل کنند. واقعیت نه در زیاده روی یونانی ها، بلکه در ساختار تشکیلاتی حوزه یورو نهفته است. واقعیت نه تنها در ساختار تشکیلاتی حوزه یورو بلکه در ساختار و سازوکار و عملکرد نظام سرمایه داری نهفته است. بحران هیچگاهی مشکلی در سرمایه داری نبوده است. بلکه سرمایه داری خودش مدام بحران بوده است. بنابراین سرمایه داری خودش مشکل است. زیرا نفس "تلاش برای وحدت پدیده های مجزا و متضاد" بحران آفرین است. این بحران نیز استثناء بوده نمی تواند. این بحران در واقع نتیجه مستقیم تلاش نظام سرمایه

اگر گزینه های فوق را یک بار مرور کنیم می بینیم که کل این گزینه ها تیشه هایی است که به پای کارگران و اکثریت فقیر اروپا می خورند. گزینه های دیگری شامل کاهش بیلین ها یورو از بودجه صحتی در کشورهای آطریش (۱,۴ بیلین یورو) ، جمهوری چک، یونان (بیشتر از یک بیلین یورو)؛ کاهش بیلین ها یورو از بودجه تحصیلات؛ کاهش سرسام آور مصارف فرهنگی مثلا در هالند؛ خصوصی سازی کامل و یا قسمی منابع عایداتی دولتی در یونان (به ارزش بیشتر از ۱۰ بیلین)، ایتالیا و پرتگال.

اما آنچه به چشم نمی خورد و یا خیلی هم به ندرت دیده می شود، کاهش در مصارف نظامی در کلیه کشورهای اروپایی است به استثناء فنلند (۴۹ میلیون یورو)، یونان (۳۰۰ میلیون یورو). به قول صحرا واگینیخت: " یک سال قبل وقتی آلمان در حال مذاکره روی موضوع حمایت از یونان بود، یکی از اصلی ترین خواسته هایش این بود که یونان باید واردات اسلحه از آلمان را همچنان ادامه بدهد. یونان باید حقوق بازنشستگی و سهولیات اجتماعی را کم کند. نه واردات اسلحه از آلمان را. این امر تصویر این دول را به عنوان کشورهای نظامیگرا و جنگ افروز و درعین حال استعمار کننده واضح تر می سازد.

کلام آخر:

۱. بازندگان اصلی این بحران خدایان سرمایه و بانکها نیستند، زیرا دول مرتجع با استقراض بیشتر و چپاول بیشتر توده ها، به آنها دوا تجویز کرده اند. بازندگان اصلی، توده های میلیونی اند، زیرا آنهاست که باید هزینه را بپردازند. این بحران وضعیت زندگی توده های میلیونی را به حدی متاثر ساخته که به قول کاناکیس، رئیس مجمع داکتران جهان " به نظر ما آتن هم اکنون با بحران انسانی مواجه است! نرخ بیکاری در اسپانیه از مرز ۲۵ فیصد گذشته است و در کشورهای دیگر صدها هزار نفر به صورت مستقیم یا بیکار شده اند و یا هم میروند تا در مخرج خط فقر آویزان شوند. اما درین میان وضعیت اقلیت های ملی، مهاجرین، افراد کم سواد و جوانان وخیم تر است .

۲. بحران کنونی بحرانیست که از ساختار نظام سرمای داری سرچشمه گرفته و مسلم است که آخرین بحران این نظام نخواهد بود. بحران هایی

است که طی آن بورژوا ها می لغزند و دردش را توده ها تحمل می کنند. عمال سرمایه به استقراض بیلین ها یورو پرداختند و به یغمای وسیع دست زدند و سپس دول مرتجع غرب را وادار کردند تا نان قاق سفره های توده های میلیونی را دزدیده و به نجات شان بتازند. این تنها مشخصه این بحران نیست. بلکه در هر بحرانی که تا هنوز پایه های نظام سرمایه را لرزانده، این توده ها بوده اند که توانش را پرداخته اند. بحرانها همیشه از طریق وسایل ضد توده یی و ضد اجتماعی حل می شوند، که می توانند مخصوصاً خشن باشند. این شیوه ایست که با آن سرمایه داری به کنترل اوضاع می پردازد. چالش سرمایه داری این است که چطور این وسایل را بقبولاند. برای این کار به اعزام خشونت می پردازد. لیست مختصر اصلاحاتی که در قالب ریاضت های اقتصادی مشهور به اصلاح مو (cuts- Hair) بر توده ها تحمیل شده است؛

۱. کاهش حداقل دستمزد
۲. کاهش دستمزد در بخش عامه تا 25%
۳. توقیف معاشات و کاهش امتیازات دستمزد (برای بیشتر از دو سال)
۴. افزایش سن بازنشستگی و کاهش حقوق بازنشستگی (تاسنن ۶۵ - ۶۶)
۵. کاهش پرداخت انفکاک (پرداختی که به کارگران در صورت ترک وظیفه داده می شود، مخصوصاً به بازنشستگان)
۶. کاهش روزهای تعطیلی
۷. کاهش محدودیت های بیکار سازی
۸. کاهش مدت و اندازه مزیت بیکاری
۹. فسخ پیمان های چانه زنی جمعی در سطح کل اقتصاد
۱۰. کاهش مزیت های رفاهی
۱۱. افزایش کارهای موقت و نیم وقت
۱۲. افزایش مالیات
۱۳. کاهش تعداد شغل در بخش عامه (۱۵۰۰۰۰ در یونان)، (۲۴۰۰۰ در آیرلند)

و افزایش قیمت ها خواهد شد. این چرخه ادامه خواهد یافت تا اینکه دول سرمایه داری، باز هم به تزریق پول در اجتماع بپردازند، به اعطا وام مبادرت بورزند. دوباره همان آش و همان کاسه.

۴. تضاد میان دول ضعیف و دول قدرتمند که به شکل عدم توازن تجاری خود را می نمایاند، همچنان ادامه خواهد یافت. رکود فعلی اقتصادی در یونان به نوبه خود توان یونان را برای پرداخت بدهی هایش کم خواهد کرد. این به نوبه خود یونان را وادار خواهد کرد تا به استقراض بیشتر بپردازد. این دایره خبیثه، یعنی تداوم بحران یا ادوار تجاری در نظام سرمایه داری هم چنان ادامه خواهد یافت و یکی پی دیگری تکرار خواهد شد.

۱. کلید حل دائمی این بحران در دستان ترایکا یا بانک جهانی نیست، بلکه در دستان میلیون ها کارگر است. نیاز زمان حال، اتحاد کلیه کارگران جهان تحت رهبری پیشاهنگ های انقلابی اجتماع است، تا به مثابه نیروی پیشتاز، علت وجودی بحران ها و مصائب اجتماع را برویند.

ازین قبیل، ادامه خواهد داشت، مگر اینکه علت وجودی این بحرانها از ریشه ساقط شود. علت وجودی این بحران همانا خود نظام سرمایه داری است. زیرا سرمایه داری خود بحران است!

۳. برای حوزه یورو، بر آمدن ازین بحران زیاد دشوار نیست زیرا این توده های فقیر است که هزینه این برونرفت را می پردازند و گوشت دم توپ نظام سرمایه داری امپریالیستی می شوند. به قول لنین "هیچ بحرانی نیست که سرمایه داری نتواند از آن بیرون نیاید. اگر کارگران برای آن بپردازند". ولی این برونرفت، برونرفت دائمی نخواهد بود. زیرا علت وجودی این بحران که تضادهای نهفته در بطن این نظام است، همچنان وجود خواهد داشت. بحران جاری نتیجه تلاش برونرفت از بحران هزاره جدید است و عامل آغاز بحران دیگر خواهد شد. زیرا ریاضت های اقتصادی که بر توده ها تحمیل شده است، خود یکبار دیگر، کل تولیدات نظام سرمایه داری را متاثر خواهد کرد. توده ها بدون پول نمی توانند تولیدات سرمایه داران را بخرند، در صورت نبود تقاضا، تولیدات کاهش خواهد یافت. کاهش تولیدات، به نوبه خود، منجر به افزایش بیکاری

ویژه هشت مارچ روز جهانی زن

ما باید قویا

به وظایف مبارزاتی کشوری و بین المللی خود

در قبال جنبش رهایی زنان توجه نماییم

انسانهای دیگر نه تنها آرزوی دستیابی به جامعه نوین و مناسبات متفاوت و الهامبخش را به واقعیت بدل ساخته، بلکه فراتر از تخیلات ما آنرا عملی ساخته اند، امید و شادی ما ابعاد دیگری به خود میگیرد و در خود احساس قدرت میکنیم.

انقلاب چین تحت رهبری صدر مائو تسه دون در جریان گذار سوسیالیستی در آن کشور توانست مناسبات اسارتبار گذشته تحمیل شده بر زنان را تا حد زیادی بگسلد و در آن جامعه ستم هزاران ساله مرد بر زن را

در جهان کنونی که استثمارگری سرمایه داری امپریالیستی ابعاد جهانی بخود گرفته و در این چهارچوب در مستعمرات و نیمه مستعمرات، انواع ستم بر مردمان اسیر سرزمینهای اشغال شده و وابسته روا داشته میشود، ستم جنسی که زنان را آماج قرار می دهد، از یک جنبه یکی از بخش های ستم امپریالیستی به شمار میرود.

اما هنگامیکه ما تاریخ خلق ها و ملت ها را از نظر میگذرانیم و مشاهده میکنیم که در جای دیگری

امپریالیستی چهار چوب جهانی اقتصادی این تشدید و گسترش دامنه استثمار را تشکیل می دهد. آنها فشار و ستم بر خلق ها و ملل تحت ستم را افزایش می دهند و به اعمال اشکال جدیدی از استعمار کهن می پردازند. کارزار جهانی امپریالیستی به رهبری امپریالیست های امریکایی، این هدف را دنبال می نماید. مرتبط با تشدید استثمار و ستم در سطح جهانی توسط امپریالیست ها، ستم بر زنان، نه تنها در کشور های تحت سلطه، بلکه در خود کشور های امپریالیستی نیز افزایش می یابد و اشکال جدید برده دارانه و نیمه برده دارانه را بخود می گیرد. کلیت این استثمار گری ها، ستمگری ها و غارتگری ها، با توسل به ددمنشانه ترین روش ها و استفاده از سخیفانه ترین و کهنه ترین حربه های امپریالیستی و ارتجاعی پیش برده می شود.» (برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، صفحه ۳۸)

اشکال جدید اینگونه ستمگری ها و استفاده از حربه های سخیفانه، ستم بر زنان را تشدید نموده و می نماید؛ اما

وظایف ما درین رابطه چه میتوانند باشند؟ یقیناً برای از میان برداشتن این شکل و شمایل از ستمگری ها، نیاز به مبارزه سخت و طولانی و مبتنی بر تحلیل وضعیت جامعه ای که در آن زیست میکنیم، وجود دارد.

موقعیت زنان در هر جامعه بستگی به مناسبات حاکم آن جامعه دارد. این مناسبات را باید عمیقاً و وسیعاً شناخت و بر مبنای این چنین شناختی در راه متحول ساختن انقلابی آن در تمامی عرصه ها، منجمله عرصه زنان، به سختی و با تمامی قوت و توان مبارزه مرد. مسلماً اگر زنان یک جامعه در بند باشند، به طور قطع آن جامعه آزاد نخواهد بود و برعکس جامعه ای که برای آزادی زنان اهمیت میدهد، در راه تحقق هر چه بیشتر این آزادی تلاش میورزد و برای درک این رسالت به بالابردن سطح درک و دانش سیاسی زنان و پیشبرد مبارزات آنان میکوشد یقیناً جامعه ای است که برای نیل به اهداف رهائی بخش خود از ستم امپریالیستی، ستم ملی، ستم جنسی و همه انواع ستم و استثمار قدم برمیدارد.

صدر مائو تسه دون میگوید:

«تا وقتی حتی یک زن تحت ستم در دنیا وجود داشته باشد، هیچکس آزاد نشده است.»

قویا مورد ضربت قرار دهد. امروز وقتی دستاوردهای انقلاب چین در عرصه مبارزه علیه ستم جنسی بر زنان، همانند سایر عرصه های مبارزاتی، را مورد مطالعه قرار می دهیم، با باورمندی عمیق و خلل ناپذیر، ابعاد عظیم مبارزاتی این انقلاب در پیشروی بسوی جامعه بی طبقه کمونیستی یعنی جامعه عاری از استثمار و ستم را سرمشق وظایف مبارزاتی انقلابی خود قرار می دهیم.

اما ستم جنسی بر زنان از کجا منشاء میگیرد، چرا چنین است و در مبارزه علیه آن چه باید کرد؟

ستم بر زن و سیستم مرد سالاری نمیتواند طبیعت دایمی غیر قابل تغییر بشر به شمار رود. در جوامع اولیه بشری استثمار طبقاتی و توأم با آن ستم بر زن و مرد سالاری یک پدیده ناشناخته بود. رشد نیروهای مولده بعدی که انسان ها توانستند بیشتر از نیازمندی های معمولی آن وقت شان تولید نمایند باعث گردید که مناسبات تولیدی جوامع مذکور متحول گردد. مناسبات تولیدی جوامع مذکور طوری تغییر یافت که بخشی از جامعه توانست کنترل ابزار تولید را به دست گیرد و در نهایت امر بر کل زندگی اجتماعی حاکم شود. توأم با چنین وضعیتی زن و مرد نیز به دو بخش مجزاء تقسیم شده و مناسبات میان آنها بر مبنای ستمگرانه عیار گردید. ازینجاست که ستم بر زن و مرد سالاری به وجود می آید و سپس در طول تاریخ جوامع برده داری، فیودالی و سرمایه داری با مضمون و شکل های متفاوتی ادامه می یابد. ستم بر زن از جمله ریشه دارترین ستم ها به شمار میرود و علیرغم تمام تغییرات و تحولات جوامع طبقاتی به درجات و اشکال و صور متفاوت تا الحال بوجود خود ادامه داده است. این ستم یک رکن قدرت تمامی ساختارهای اقتصادی - سیاسی و اجتماعی دولتهای ستمگر، منجمله دولت های ستمگر کنونی امپریالیستی و دولت های پושالی و وابسته در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره به شمار می رود.

برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان درین مورد بیان می نماید:

«امپریالیست ها برای فایق آمدن بر بحران نظام شان و حفظ موجودیت استثمارگرانه آن، به تشدید و گسترش دامنه استثمار در سطح جهانی، هم در کشور های امپریالیستی و هم در کشور های تحت سلطه، می پردازند. گلوبالیزسیون

خواهیم بود. اما نشانی کردن تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار به مثابه یکی از تضادهای درون خلق، چه در شرایط قبل از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و چه در شرایط بعد از پیروزی آن انقلاب و حتی در دوران انقلاب سوسیالیستی، نادرست و اشتباه است.

گرچه مائوتسه دون در اثر معروفش بنام " حل صحیح تضادهای درون خلق " تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار را به مثابه یکی از تضادهای درون خلق نشانی نموده است، اما بعد ها و در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی اعلام نمود که ممکن است انقلاب فرهنگی بعدی ما در رابطه با مسئله زنان برپا گردد. طوری که می دانیم برپایی انقلاب فرهنگی تبارز عملی تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است و بخاطر مبارزه علیه ستاد فرماندهی بورژوازی در درون حزب و دولت سوسیالیستی و سرنگونی آن یعنی بخاطر مبارزه علیه ضد انقلاب و سرنگونی آن برپا می گردد و نه بخاطر حل یکی از تضادهای درون خلق. در واقع در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، مبارزه علیه شوونیزم مرد سالار بخاطر رهایی زنان بخش تفکیک ناپذیری از کل پروسه انقلاب بود و به دستاوردهای عظیمی نایل گردید. مطالعه کتاب وزین " نیمی از آسمان " در رابطه با این موضوع عمیقا و وسیعا آموزنده است.

برعلاوه ایده ها و سنن کهنه و ارتجاعی نه تنها در میان مردان بلکه در میان زنان هم، عمیق و ریشه دار میباشد و این امر نیز یکی از موانعی است که جلوی رشد، حرکت سریع و بدون افت و خیزمان را در عرصه های متعدد مبارزاتی، منجمله عرصه مبارزاتی زنان، میگیرد و پروسه های مبارزاتی مرتبط با این عرصه ها را به پروسه های دراز مدت و طولانی مبدل می نماید.

متأسفانه بیش از سه دهه است که چین سوسیالیستی به کام سرمایه داری فرو رفته و دستاوردهای عظیم ساختمان سوسیالیزم در زمینه های مختلف منجمله در مسیر رهایی زنان نابود شده است. کشتن نوزادان دختر که قبل از انقلاب در چین ارتجاعی رایج بود، دوباره به راه افتاده است، نقش و موقعیت اجتماعی زن به قهقراء رفته و فحشاء و تجارت سکس یکی از ستون هائی است که سرمایه داری، حاکمیت و سلطه خود را بر آن استوار میکند. بنابراین در چین نیز احیای سرمایه داری بناگزییر با احیای ستم جنسی همراه بوده است.

چین انقلابی در جریان انقلاب کبیر سوسیالیستی تحت رهبری صدر مائو تسه دون به این مسئله یعنی رهایی زنان از زیر سلطه و اسارت هزاران ساله مردسالاری توجه ویژه نمود و درین رابطه تدابیر ویژه ای را سازماندهی کرد. حزب کمونیست چین در دوران جنگ آزادیبخش سیاستی را پایه گذاری نمود که زنان نیز صاحب زمین شدند. قانون جدید ازدواج برای لغو ازدواج های اجباری و به رسمیت شناختن حقوق زنان در عرصه های سیاسی - اجتماعی به میان آمد. بعد از کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون فحشا در مدت بسیار کمی برچیده شد و...

این تغییرات همه و همه با بسیج وسیع توده ها عملی گردید، طوریکه توده ها خود دست به تغییر زندگی شان زدند و با ابتکارات خویش در ایجاد مناسبات و اشکال نوین ساختارهای اجتماعی نقش فعالی را ایفاء نمودند. بر مبنای همین شالوده بود که قدرت در دست توده های چین قرار گرفت و دستیابی به جامعه نوین و مناسبات متفاوت و الهامبخش را به واقعیت های فراتر از تخیلات ما بدل ساخت. واقعیتی را که نمیتوان انکار کرد این است که تغییرات عظیمی که در مدت کوتاه توانست جامعه نیمه فئودالی چین را دیگرگون سازد، حتی برای کسانی که در جوامع پیشرفته و صنعتی و کشورهای امپریالیستی زندگی میکنند، حیرت انگیز بوده است. میتوان گفت که انقلابیون چین تحت رهبری صدر مائوتسه دون با تکیه بر اساسات مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی و جمع بندی از دستاوردهای انقلابی شوروی سوسیالیستی بود که توانستند این تحولات را متحقق سازند.

امروز نوبت ماست تا با تکیه بر اساسات مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی جامعه خویش را تحلیل نموده و بر مبنای تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جامعه خویش حرکت کنیم.

ستم بر زن دارای ریشه تاریخی طولانی است و نمی توان یک شبه آنرا از میان برد. انقلاب دموکراتیک نوین ضربه اساسی بر ستم مرد سالار فیودالی و امپریالیستی وارد می نماید، اما نمی تواند کلا این ستم را از میان ببرد. ما حتی در جوامع سوسیالیستی با این ستم و نابرابریهای اقتصادی - اجتماعی مرتبط با آن روبرو

به هزاران طریق متوسل میشوند و این عزم و اراده تمامی اقشار ملی، دموکرات، انفلابیون و کمونیست ها را میطلبد تا به یاری نسل جوان شتافته و دست شان را بگیرند و مدد رسانند. ما باید اندوخته هایمان را به هر شکلی که هست به نسل جوان انتقال دهیم، ما باید تجارب تاریخی مان را به دسترس توده عظیم جامعه اعم از زنان و مردان، پسران و دختران اقشار متفاوت قرار دهیم، مشکلات اجتماعی حاد آنها را بیرون کشیده و راه حل آنها را برایشان ترسیم نماییم و جوانان را در راه رسیدن به هدف درست هدایت نموده و رهنمون سازیم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این مسئولیت عظیم مبارزاتی را برعهده میکشد و درین راه از هیچ گونه سعی و تلاش دریغ نخواهد ورزید. جوانان ما اعم از پسر و دختر نیازمند یک درک پایه ای از شرایط عینی جامعه خویش اند، باید این جامعه را آنطور که هست بشناسند و آنطور که هست به تحلیل قضایا پردازند و با تمام جنبه های اجتماعی جامعه بصورت علمی و به شکلی درست و ماتریالیستی آن به مبارزه برخیزند نه اینکه به طرق نادرست چنگ اندازند. تعداد زیادی از محصلین جوان افغانستانی کماکان تجارب شخصی شان را در مبارزه برای کسب آزادی بیان استفاده میکنند، در حالیکه ماهیت اشغالگران و رژیم پوشالی برایشان گنگ و نامفهوم مانده است. بر مبنای همین تجربه هست که گرایش به نادیده گرفتن جوانب بسیاری از بردگی زنان و معضلات ستم جنسی در جامعه را دارا میباشند. "هان سوئین" که از مادر چینی و پدر هالندی زاده شد و در دهه ۱۹۳۰ بعنوان کارآموز در یک زایشگاه میسیونری امریکائی در ایالت سچوان (چین) فعالیت میکرد، از نزدیک شاهد جنگ رهائی بخش خلق چین بود. او در یک قسمت از کتاب خود تحت عنوان "رگبار صبحگاهی" که تاریخ انقلاب و حزب کمونیست چین را از زمان تاسیس تا سال ۱۹۴۹ به رشته تحریر در می آورد، چنین مینویسد:

"اغلب در سخنرانی هایم در بسیاری از کشورهای غربی با مردان و زنانی برخورد میکنم که ظاهراً معتقدند "مناسبات جنسی" و "آزادی جنسی" که بمعنای مناسبات جنسی زنان و دختران جوان بدون قید و بند ازدواج است، رهائی کامل زنان میباشد. بهرحال این چیزی است که از بحث های آنها بر می آید و به نظر میرسد که همه امید خود را در این

سرمایه داری و تبعات آن بعد از بدروید حیات مائو تسه دون و کودتای ۱۹۷۶ در چین آشکارا خود را نشان داد.

بدون شک بورژوازی در زمان حیات صدر مائو تسه دون در آن جامعه وجود داشت و بقول وی درست در خود حزب کمونیست لانه کرده بود.

«... نمایندگان سیاسی این طبقه در جناح رویزیونیستها که حامل خط و برنامه احیاء سرمایه داری در جامعه بودند، تجسم می یافتند. اما دولت، دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود. پرولتاریا در چین این قدرت را داشت که مبارزه بین دو راه را به شکل نسبتاً مسالمت آمیز هدایت کند.» (رساله چان چون چیائو "درباره اعمال همه جانبه دیکتاتوری بر بورژوازی")

از طرفی، طی چهار دهه و چند سال اخیر (از سال ۱۹۷۰ تا حال)، سرمایه داری جهانی بخش زیادی از زنان را به کار خارج از خانه کشانیده است و جنبش رهائی زنان در سطح جهانی نیز رشد فزاینده ای داشته است. همه اینها باعث میگردد که زنان نقش بسیار فعالتر و آگاهانه تری در زندگی اجتماعی - سیاسی و اقتصادی بازی نمایند. طی این مدت درک جنبش بین المللی کمونیستی و احزاب مائوئیست جهان نیز از مسائل زنان و امر رهائی زنان نسبت به قبل روشنتر و عمیقتر گردیده است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که جزء لاینفکی از جنبش بین المللی کمونیستی است امیدوار است که بتواند در کنار سایر مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی در سطح بین المللی نقش خود را در رابطه با شگوفایی بخشیدن هرچه بیشتر مبارزه در عرصه زنان از لحاظ تیوریک و پراتیک بخوبی ایفا نماید.

درین میان ارزیابی مجدد از تمامی به اصطلاح ارزش گذاری های به عمل آمده در مورد زنان مثل مناسبات زنان با جامعه، خانواده و مرد، و همچنان عملکرد تمامی زنان بعنوان مادر، همسر و کارگر ضروری میباشد. تشریح و توضیح درست هریکی از این امور به نوبه خود میتواند افق دید زنان را نسبت به خودشان و محیط ماحول شان تغییر دهد.

یکی از خصوصیات جوانان پسر و دختر امروزی این است که برای دست یابی به حقیقت و یافتن راه درست

میان می آید درین زمینه بسیار هستند که میگویند:

« مردم شدیداً بر پایه تک همسری به جلو میروند در حالیکه یکتا همسری زندان جنسی است.»

و یا می‌شنویم که گفته میشود:

« این یا آن مناسبات سرکوبگرانه است، زیرا آزاد نیست، و یا برعکس.»

این توهم غیر منطقی ما را گرفتار دور باطلی می‌کند و نتیجه مطلوبی هم نمیتواند بار بیاورد. تاسف ما این است که هرکس درین رابطه نظر میدهد اما کمتر کسی را می‌بینیم که برای معین کردن مفهوم آزادی تلاش به خرج دهد.

آزادی چیست؟ در یک کلام باید گفته شود که:

« آزادی به معنی درک ضرورت است.»

تئوری رابطه جنسی "طبیعی" که پشتوانه این بحث انحرافی است، آخرین استدلال مربوطه به شمار میرود. این تئوری میگوید همه ما نیاز و انگیزه‌های طبیعی جنسی داریم. این تئوری می‌افزاید که معیارهای گوناگون اجتماعی است که این نیازها و انگیزه‌ها را تحت سرکوب و ستم قرار میدهد. این تئوری میگوید اینگونه معیارهای گوناگون اجتماع است که مردسالاری را تضمین نموده تا حس فرودستی و احترام آکنده از ترس را در زنان ایجاد و ابقا کند و نهایتاً نتیجه‌گیری میکند که اگر چنین معیارهایی از بین برود و بطور کلی اخلاقیات نابود شود، رابطه جنسی رها شده و جلوه "طبیعی" خود را خواهد یافت، و همزمان، این عمل تخریبی، ضرورتاً ریشه‌های اقتدار را که عبودیت ایدئولوژیک و محصول ستمگری جنسی میباشد را خواهد سوزاند!

اگر با یک نگاه سطحی به مطالب اینگونه تئوری‌ها نظر افکنده شود، دیده میشود که اینها استدلال‌ات مناسبی به نظر میرسد، اما وقتی از دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به آن بنگریم دیده میشود که متأسفانه کلیه این تئوری‌ها اشتباهند زیرا چیزی بنام رابطه جنسی "طبیعی" وجود ندارد. یا به بیان دیگر اشکال گوناگون روابط جنسی که طی تاریخ برقرار شده است همگی "طبیعی" بوده‌اند. در یک جامعه فئودالی

خلاصه کرده‌اند و فکر میکنند که اگر این آزادی را کسب کنند آنوقت سایر مسائل حل میشود. من با این نظریه مبارزه کرده‌ام. چون به نظر من رابطه زن و مرد یک مقوله اجتماعی است. اما حالا می‌بینیم که به حد کافی نمیدانستم "تئوری سکس" واقعا چقدر زیانبار است. فصلی که تحت عنوان "پیش در آمدی بر بحث درباره مسئله جنسی در چین" آمده، برای روشن کردن این موضوع بسیار مهم است.

(هان سوئین / کتاب "رگبار صبحگاهی" / سافت کاپی انتشار یافته انترنتی)

به این اساس است که می‌گوییم دید درست نسبت به مسئله جنسی در جامعه و برخورد علمی نسبت به ستم جنسی و وضعیت زنان به خوبی میتواند انسان آگاه را از تفکر پترنالیزم (Paternalism) یعنی حمایتگری پدرانه و نظام آقا بالا سری دور ساخته و از تفکرات دگم خوش خیالی، جوانان ما را، که گفته میشود "وضعیت زنان بهبود یافته، دیگر نباید دنبال چیز بیشتری بود" دور نماید.

ما در بحث چگونگی اعمال ستم جنسی، حاکمیت نظام مردسالارانه و اعمال قیودات بالای زنان در سطح جامعه و گرایش ناخواسته جوانان به سمت تفکر پترنالیزم (Paternalism) منشاء در نظام طبقاتی حاکم بر جامعه دارد، خواسته و ناخواسته به بحث روابط عاشقانه پسر و دختر و مسائل جنسی جوانان می‌رسیم. بدین اساس بی‌تناسب نخواهد بود که درین زمینه روشنی کاملی برین مسائل بیاندازیم:

ما می‌گوییم در عشق یک مفهوم اساسی وجود دارد که هر پسر و دختری باید آنرا دریابد:

"رنج و خشم واراده مبارزاتی مشترک"، این نکته‌ای است که باید دقیقاً درک شود.

هر دو طرف در شرایطی باید به یکدیگر عشق بورزند که نفرتی یکسان علیه جامعه کهن و عزمی یکسان برای آفرینش جامعه نوین داشته باشند، در غیر آن نتیجه عشق و عاشقی شکل صوری به خود گرفته و ستم جنسی را بار خواهد آورد.

علم به خوبی ثابت نموده است که غریزه فطری انسانها و حیوانات یک نیاز طبیعی به شمار میرود، اما وقتی پای بحث از مناسبات جنسی بصورت انقلابی اش به

کارکردی در جامعه خدمت میکند! این نکته مهمی است که باید بدان اشاره کرد نه تئوری های من درآوردی جوامع سرمایه داری و امپریالیستی، جوامعی که روز بروز ستم جنسی در آنها تشدید می گردد.

یکی از خصایل ذاتی امپریالیزم لشکرکشی به کشورهای دیگر است، کاری که در افغانستان و عراق انجام یافت و در نتیجه این کشورها به مستعمرات تمام عیار امگریالیست های اشغالگر مبدل گردید. یکی از قانونمندی های فرهنگ استعماری در کشورهای نیمه فئودالی این است که این فرهنگ انعکاس دهنده منافع امپریالیستهای اشغالگر و دست نشانده فئودال و بورژوا کمپرادور آنهاست و در ضدیت با منافع راستین و خواسته های برحق توده های مردم قرار دارد.

جوانان ما اعم از پسر و دختر در شرایط کنونی، نیازمند آن هستند که تصویر درست تری از روابط اجتماعی شان داشته باشند و از هرگونه تئوری های من درآوردی امپریالیستها دوری بجویند. لنین در مورد عشق و روابط عاشقانه میان یک زن و شوهر در نامه ای به " اینیسا آرماند " چنین می نویسد:

« حرف تو اینست که "حتی یک شور زودگذر و رابطه نامشروع" از "بوسه های عاری از عشق" یک زن و شوهر (عامی و سطحی) "شاعرانه تر و پاکتر" است... آیا این دو رابطه را در مقابل هم گذاشتن، منطقی است؟ بوسه های عاری از عشق یک زوج عامی، کثیف است. موافقم که رابطه دیگری را در مقابل آن بگذاریم ... اما چه رابطه ای؟ بوسه های حاکمی از عشق؟ اما تو "شور زودگذر" را در برابر بوسه های عاری از عشق گذاشته ای؟ چرا زودگذر؟ چرا شور، و نه عشق؟ بنابراین، منطقی اینطور میشود که بوسه های عاری از عشق (چون زودگذر است) در برابر بوسه های عاری از عشق زوج ها قرار گرفته است... عجیب است ... بهتر نیست که ازدواج متمدنانه پرولتری حاکمی از عشق را در برابر ازدواج ساده لوحانه - روشنفکرانه - دهقانی ... عامیانه و کثیف عاری از عشق قرار دهیم. »

دقیقا اگر ما نتوانیم منافع طبقاتی نهفته در پشت ظواهر امور را ببینیم، به هیچوجه نمیتوانیم علت اخلاقیات مغشوش و غامضی که مشخصه سرمایه داری معاصر است را دریابیم.

به هر حال تمامی شواهد در دست داشته حاکمی از آن

این امریست طبیعی که مرد بخاطر کام جوئی و لذت گرفتن از زن، هر زنی را که بخواهد تصاحب کند. حتی تصاحب کردن زنان بصورت زورگویانه آن مایه لذت مرد است. این خصوصیت را سادیزم (از اذیت کردن دیگران لذت بردن) می نامند که بیشتر در وجود مردان دیده میشود. در افغانستان کنونی برقراری چند همسری برای مردان کماکان به عنوان یک امر طبیعی محسوب میگردد! در چنین جامعه ای طبیعی است که یک زن به هنگام ازدواج باکره باشد و سپس همسری وفادار برای مردی باشد که در عمل قبل و بعد از ازدواج چند همسره است! این هم طبیعی است که در تمامی جوامع مبتنی بر استثمار، زنان به سوژه تجارت سکس و ابزار لذت جوئی مردان تنزل یابند! و ...

اینکه هر رابطه جنسی "طبیعی" در خدمت چیست، فقط زمانی آشکار میشود که یک طبقه حاکمه استثمارگر و ستمگر سقوط میکند و اخلاقیاتش، که برای خویش ساخته و پرداخته بود، نیز فرو می ریزد. آنگاه معلوم میشود که این رابطه "طبیعی" تنها نقابی برای پوشاندن یک مناسبات کثیف استثمارگرانه بوده است.

بناء رفتارهای ظاهرا طبیعی ما نه تنها جهت ارضای نیازهای جنسی توسط نظام اجتماعی حاکم تعیین میگردد بلکه نیازهای جنسی نیز خود محصول جامعه اند. مارکس میگوید:

« تولید... از طریق ایجاد نیاز در مصرف کننده (نیاز به اشیائی که از قبل بعنوان محصول عرضه داشته) ... مصرف را بوجود می آورد. بنابر این تولید، ابزار مصرف، شیوه مصرف و خواست مصرف را بوجود می آورد. »

این بحث، کاملا در امور جنسی هم صدق میکند. در نظام سرمایه داری رابطه جنسی نیز به کالائی بدل میگردد که مانند سایر کالاها خرید و فروش میشود، تابع قانون عرضه و تقاضا میگردد و توسط مصرف از میان میرود. فرقی ندارد که این کالا از طریق قانونی مبادله شود یا غیر قانونی؟! "دعای خیر" جامعه پشت آن باشد یا برعکس! مورد تایید جامعه قرار داشته باشد یا خیر! و خواه بین دو جنس مخالف برقرار گردد، خواه بین دو همجنس! به هر حال یک کالا است!

باید از خود سوال کنیم که فرهنگ جنسی ما به چه

شود. این جنبش فقط در صورتی می تواند در راستای رهایی حقیقی و کامل زنان گام بردارد که تحت رهبری طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست آن قرار داشته باشد. بنابراین کلید پیشبرد درست و اصولی جنبش رهایی زنان پیشبرد ساختمان حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست از لحاظ کیفی و کمی و تیوریک و پراتیکی است تا حزب هرچه اصولی تر و سریعتر قادر به اجرای قدرتمندانه وظایف مبارزاتی خود در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین در کشور گردد، وظایف مبارزاتی ای که محور عمده آن در حال حاضر تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنها و پیشبرد موفقانه چنین جنگی است.

اما چنین امری را نمی توان - و نباید - به عنوان یک موضوع یکطرفه در نظر گرفت. سازماندهی اصولی و درست مبارزاتی جنبش رهایی زنان در کشور، خود عرصه مهمی از پیشبرد وظایف اساسی و عمده انقلابی محسوب می گردد. حزب مکلف است برای پیشبرد اصولی و قدرتمندانه وظایف مبارزاتی اش درین عرصه، تشکیلات دموکراتیک نوین زنان کشور را تحت رهبری خود به وجود بیاورد و برای تقویت و گسترش روز افزون آن مبارزه نماید.

این تشکیلات دموکراتیک نوین که عبارت از "سازمان دموکراتیک نوین زنان افغانستان" خواهد بود، می تواند - و باید - برای سازماندهی جنبش رهایی زنان در کشور در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین و در حال حاضر عمدتاً بر محور تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان گام بردارد. این سازمان به مثابه یک سازمان ویژه زنان در مقاومت و مبارزه بر ضد اشغالگران و خائنین ملی، مسئولیت خواهد داشت که قاطعانه جنبش رهایی زنان علیه ستم جنسی و مردسالاری فیودالی - بورژوا کمپرادوری و امپریالیستی را پیش ببرد و در عین حال این جنبش را در مسیر جهتگیری و استقامت جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بر ضد اشغالگران و ضد خائنین ملی دست نشانده آنها پیش ببرد.

به پیش در راه تشکیل هرچه اصولی تر و سریعتر "سازمان دموکراتیک نوین زنان افغانستان!"

است که علاقه جوانان و جنبش نوین زنان به موضوع مناسبات جنسی را نمیتوان صرفاً به حساب خیالبافی های بی اساس خرده بورژوازی ننانیده گرفت.

هنگامیکه برای از بین بردن ستم جنسی در اردوی انقلابی چین بحث به میان آمد از صدر مائوتسه دون پرسیده شد که "حال چه باید کرد؟" و صدر مائوتسه دون با قدرت تمام در جواب گفت:

« همه کار! »

این "همه کار" در حال حاضر برای ما دارای دو جنبه بین المللی و کشوری خواهد بود.

از لحاظ بین المللی جنبش رهایی زنان باید مرتبط به یک جنبش بین المللی کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی دانسته شده و در پیوند و تحت رهبری آن پیش برده شود.

در حال حاضر متأسفانه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخاطر تاثیرگذاری های منفی تیوریک و پراتیکی خط رویزیونیستی پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی حزب کمونیست انقلابی امریکا (RCP) و رویزیونیزم پاراچندا باترای از هم پاشیده و کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حالت انفعال افتاده است. بنابراین اولین وظیفه و عاجل ترین وظیفه در سطح بین المللی، مبارزه بخاطر احیا و باز سازی تشکیلات بین المللی کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است تا مبارزه انقلابی در سطح بین المللی در تمامی سطوح و عرصه های مبارزاتی، منجمله در عرصه جنبش رهایی زنان، از یک سازماندهی و رهبریت بین المللی برخوردار گردد.

اما سازماندهی بین المللی جنبش رهایی زنان را نمی توان - و نباید - موقوف به تحقق عملی وظیفه مبارزاتی بین المللی فوق الذکر نموده و تا آن زمان دست روی دست گذاشت. ما می توانیم - و باید - توام با پیشبرد وظیفه مبارزاتی بین المللی متذکره، برای سازماندهی منطقه ای و بین المللی جنبش رهایی زنان نیز داخل اقدام گردیده و گام های اصولی و ضروری را درین راستا برداریم.

جنبش رهایی زنان از لحاظ کشوری نیز نمی تواند - و نباید - یک جنبش در خود و برای خود در نظر گرفته

یک بررسی مستند اجمالی در مورد

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)

رهبری کیرن، دستیابی به انقلاب دموکراتیک نوین و جمهوریت دموکراتیک نوین در نیپال را سه محله ای ساخته است:

۱ - مرحله بورژواکراتیک.

۲ - مرحله دستیابی به جمهوری فیدرال خلق

و ۳ - مرحله دستیابی به انقلاب دموکراتیک نوین و جمهوریت دموکراتیک نوین.

ازینقرار در حالی که حزب تحت رهبری پاراچندا و باترای به ادامه موجودیت جمهوری بورژواکمپرادوری موجود تن داده اند، حزب تحت رهبری کیرن خواهان نشانیدن جمهوری فیدرال خلق بجای آن است. با وجودی که حزب اخیر الذکر تا حال چندان تعریف مشخصی از جمهوری فیدرال خلق مورد نظرش به عمل نیاورده است، اما مسلماً این جمهوری نمی تواند به مثابه یک جمهوری دموکراتیک نوین تعریف گردد. طرح تاکتیک دستیابی به جمهوری فیدرال خلق به عنوان یک تاکتیک استراتژیکی توسط حزب متذکره به مفهوم درک اهمیت استراتژیک آن است. به عبارت دیگر آنچه به عنوان تاکتیک مطرح می گردد، در واقع خود یک استراتژی است. ازینجا می توان عمق و پهنای این انحراف را اندازه گیری نمود.

۲ - اتخاذ استراتژی مبارزاتی " قیام مردمی " یا نفی از سرگیری و ادامه جنگ خلق به شکل جنگ توده یی طولانی مبتنی بر استراتژی محاصره شهرها از طریق روستاها؛

در شرایط نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی کشوری مثل نیپال، یگانه استراتژی مبارزاتی درست و اصولی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی صحیح، همانا استراتژی جنگ توده یی طولانی از طریق پیشبرد خط استراتژیک محاصره شهرها از طریق دهات است. در چنین کشوری استراتژی قیام عمومی پایه و اساس طبقاتی ندارد و اتخاذ آن فقط می تواند یک انحراف تلقی گردد که یا به انحراف کودتاگرایانه منتهی می گردد و یا به انصراف کلی از استراتژی مبارزاتی قهری و اتخاذ استراتژی مبارزاتی مسالمت آمیز و پارلمانتاریستی.

به نظر می رسد امیدواری اولیه ما در مورد موضعگیری عمیق و همه جانبه جناح تحت رهبری " کیرن " در حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)، که پس از برگذاری مجمع "ملی جناح انقلابی حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)" در ماه جون ۲۰۱۲، تحت نام حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) برآمد نمود، علیه رویزیونیسم پاراچندا - باترای، پایه و اساس محکمی نداشته است. اخیراً " حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) کنگره اش را برگزار نموده است، اما ما تا هنوز اسناد این کنگره را دریافت و مطالعه نکرده ایم. بنابراین هنوز لازم نمی بینیم در مورد حزب متذکره به یک موضعگیری مبسوط و نتیجه گیری نهایی بپردازیم. ولی حتی با مطالعه دقیق اسناد اساسی ماقبل کنگره یی جناح و حزب متذکره، می توان موضعگیری های مشخص ایدئولوژیک - سیاسی ای را دریافت که نشاندهنده تکرار انحرافات حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) در اشکال و صور جدید است. ذیلا ترجمه دری چهار سند مهم ماقبل کنگره یی جناح تحت رهبری کیرن یا حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) ارائه می گردد. انحرافات جدی مطروحه درین اسناد عبارت اند از:

۱ - خواست تشکیل " جمهوری فیدرال خلق "، قبل از تشکیل " جمهوری دموکراتیک نوین " در نیپال و آنرا یک تاکتیک استراتژیکی خواندن؛

حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)، بجای ادامه مبارزه و ادامه جنگ خلق برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تشکیل جمهوری دموکراتیک خلق در نیپال، به تشکیل جمهوری دموکراتیک بورژواکمپرادوری در نیپال تن در داد. در واقع همین حزب بود که سپس تشکیل جمهوری فیدرال خلق در نیپال را به مثابه مرحله دیگری برای رسیدن به انقلاب دموکراتیک نوین و تشکیل جمهوری دموکراتیک نوین پذیرفت. اما بعد ها پاراچندا و باترای از این هدف دست کشیدند و به ادامه موجودیت همان جمهوریت بورژوا کمپرادوری موجود تن در دادند. در واقع از همین زمان به بعد بود که اختلافات میان جناح های تحت رهبری پاراچندا و باترای و جناح تحت رهبری کیرن اوج گرفت. به این ترتیب حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) تحت

بنیادی دارد. در آن زمان بلشویک ها شعار صلح را در تقابل با جنگ امپریالیستی ای که دولت تزاری و سپس دولت موقت روسیه در آن درگیر بود، بلند کرده بودند و خواهان تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی بودند. اما در نیپال شعار صلح در تقابل با پیشبرد جنگ انقلابی داخلی مطرح گردیده است.

۵ - جهتگیری بین المللی انحرافی؛

رویزیونیسم پاراچندا - باترای نقش مهمی در فروپاشاندن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، این تجمع بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست جهان، بازی نمود و همزمان گرایشاتی بطرف نزدیکی با رویزیونیست های حاکم بر چین از خود نشان داد.

مائوئیست های اصیل نیپالی نمی توانند و نباید این خیانت را در نظر و عمل به فراموشی بسپارند و این ممکن نیست مگر اینکه آنها در نظر و عمل برای گردهمایی مجدد مائوئیست های جهان به گرد یک تشکیلات بین المللی جدید بصورت جدی کار و پیکار نمایند.

متاسفانه حزب تحت رهبری کیرن، از همان ابتدای شکلگیری اش در درون حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) تا حال، نه تنها درین عرصه نقش جدی و پیشروانه ای بر عهده نداشته است، بلکه می توان گفت که نقشش تا حدی ریاکارانه بوده و عملا به کند سازی این روند مبارزاتی خدمت کرده است. اخیرا این حزب نیز گرایشاتی بطرف نزدیکی با رویزیونیست های حاکم چینی از خود نشان داده است، در حالیکه امر مبارزه برای ایجاد تشکیلات بین المللی مائوئیستی در جهان را آنچنان نظرا و عملا به فراموشی سپرده است که از هم اکنون می توان گفت پیشبرد اصولی و موفقیت آمیز مبارزه درین راستا به امر مبارزه علیه انحرافات این حزب نیز گره خورده است.

۳ - تأیید اصولی ادغام ارتش چریکی خلق در ارتش دولتی نیپال تحت نام " ادغام آبرومندانه و با عزت"؛

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) با ادغام ارتش چریکی خلق نیپال با ارتش دولتی نیپال مخالف نیست، بلکه صرفا خواهان ادغام به اصطلاح آبرومندانه این دو ارتش است. کاملا مشخص است که منظور از ادغام آبرومندانه، کسب امتیازات بیشتر است که هر چه باشد، نمی تواند تغییر اساسی در اصل موضوع محسوب گردد و در هر حال نتیجه اش انحلال ارتش چریکی خلق است و نه چیز دیگری.

این احتمال بعید نیست که منظور از ادغام آبرومندانه و با عزت، ادغام بصورتی است که امکان دست زدن به یک کودتای نظامی را در آینده برای حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) مساعد سازد که این نیز یک انحراف از استراتژی مبارزاتی مائوئیستی جنگ خلق است.

۴ - تأیید اصولی پروسه به اصطلاح صلح آغاز شده در نیپال؛

پروسه صلح به همان ترتیبی که در "عهد نامه انتخاباتی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) مطرح گردیده است، هیچ چیز دیگری جز اعلام اختتام جنگ خلق در نیپال نبوده و نیست. حزب تحت رهبری کیرن نه تنها با این پروسه از اساس مخالفتی ندارد، بلکه خواهان ادامه آن است و این به مفهوم دوری از جنگ خلق و اتخاذ استراتژی مبارزاتی صلح آمیز است که تعقیب آن در ذات خود در تناقض با استراتژی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر آمیز قرار دارد.

درینجا باید توجه داشت که شرایط کنونی نیپال و شرایط قبل از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه با هم تفاوت

سند شماره اول:

یادداشت: این طرح پیشنهادی توسط موهن وایدیا یا رفیق کیرن معاون ارشد صدر به جلسه برگزار شده کمیته مرکزی در اپریل ۲۰۱۱ عرضه گردیده است. کیرن این سند را عرضه کرد تا نظرات مخالف خود در حزب را بعد از آنکه صدر پاراچندا طرح پیشنهادی ای را مبنی بر تمرکز روی صلح و قانون اساسی با انحراف از خط سیاسی "قیام مردمی" پذیرفته شده توسط جلسه وسیع حزبی برگزار شده در نوامبر ۲۰۱۰ در پالونگ تار ولسوالی گورخه ارائه کرد، بیان نماید. این سند بعدا با تعدیلات مبتنی بر پیشنهادات اعضای کمیته مرکزی بیرون داده خواهد شد.

طرح پیشنهادی سیاسی

"طرح پیشنهادی سیاسی" ارائه شده توسط رفیق صدر علیه خط، پالیسی و مقصود "طرح پیشنهادی سیاسی" جلسه کمیته مرکزی که ادامه جلسه وسیع ششم در پالونگ تار بود، می باشد. در این زمینه، ضروری است که مطالب ذیل را مورد توجه قرار دهیم:

اول، طرح پیشنهادی رفیق صدر به بهانه "واضح ساختن اغتشاش در خط سیاسی و تعدیل پلان های عملی در چشم انداز فشار تحولات و ایام جدید"، علیه خط سیاسی پذیرفته شده توسط کمیته مرکزی، که طبق رهنمود های جلسه وسیع پالونگ تار برگزار گردید، قرار دارد. درست درینجا رفیق صدر در طرح پیشنهادی خود از موضوع بازبینی وضعیت بعد از جلسه پالونگ تار دوری جسته و دیدگاه شخصی خود در آن را گنجانده است. درین جا سوفیزم علیه ماتریالیزم دیالکتیک بکار برده شده است.

دوم، در مطابقت با حکم پولینوم پالونگ تار، سندی که بعد از تجزیه و تحلیل اوضاع ملی و بین المللی توسط کمیته مرکزی پذیرفته شده بود، توضیح داده است:

«حزب تشکیل جمهوری فیدرال خلق را به مثابه تاکتیک فوری پذیرفته است. حزب پالیسی روشن سازماندهی قیام توده یی برای تشکیل جمهوری فیدرال خلق یا جمهوری خلق از طریق مبارزه در سه جبهه مثل قانون اساسی، صلح و حکومت از طریق تقدم دادن به مبارزات خیابانی و از طریق ساختمان چهار تدارک و چهار اساس، پذیرفته است. همچنان حزب روشن ساخته است که از طریق تحکیم جنبش مربوط به استقلال ملی، برتریت خلق و سائر امور مستقیماً مربوط به مردم به شمول معیشت آنها، به پیش حرکت می نماید. هم اکنون برای حزب رهسپار شدن به طرف پراتیک، از طریق فرمولبندی نقشه های عمل بر اساس این خط سیاسی، یک امر فوری است.»

اما طرح پیشنهادی ارائه شده کنونی توضیح داده است:

«ضروری است که پروسه ادغام ارتش و ملکی سازی را به مثابه بخشی از چهار تدارک و ساختمان چهار اساس، به پیش سوق دهیم، با وجود اختلافات در مورد بعضی از موضوعات کلیدی به شمول موضوعات مربوط به بازسازی دولت، شکل حکومت و سیستم انتخاباتی، یک طرح متحده قانون اساسی تهیه نماییم و آن را در معرض مباحثات مردم قرار دهیم.»

"طرح سیاسی عاجل" ارائه شده توسط رفیق صدر در جلسه دفتر سیاسی برگزار شده در ۲۰ اپریل ۲۰۱۱ و همچنان در جلسه فعلی کمیته مرکزی، علیه روحیه اساسی خط سیاسی پذیرفته شده توسط جلسه کمیته مرکزی، که بلافاصله بعد از جلسه وسیع پالونگ تار برگزار گردید، قرار دارد. من با بیان نظر مخالف خود با طرح پیشنهادی صدر می خواهم طرح پیشنهادی سیاسی جداگانه ای به این جلسه ارائه نمایم.

۱ - دو مسئله اصلی کنونی:

در حال حاضر کشور در بحران عمیقی قرار دارد. ما فعلاً با دو مسئله اصلی روبرو هستیم. اینها عبارت اند از: مسایل مربوط به مبارزه طبقاتی و مبارزه ملی و مسایل مربوط به مبارزه دو خط. مسئله مبارزه ملی مربوط به مسئله تشخیص درست دشمن طبقاتی و مسئله پیشبرد موثر مبارزه علیه آن است. هم اکنون از یکطرف مرتجعین در حال توطئه برای مبدل نمودن حزب ما، حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)، به یک حزب ریفورمیست و طرفدار وضع موجود از طریق انداختن آن به دام مرداب پارلمانی هستند و اگر در اجرای این کار ناکام شدند دسیسه چینی می کنند که متوسل به پیشبرد سرکوب علیه حزب ما شوند. ما باید این واقعیت را به درستی درک نماییم. در عین حال، مبارزه دو خط در درون حزب، به مثابه انعکاس مبارزه طبقاتی، پیچیده شده است. ما باید روی موضوع درک درست از مبارزه دو خط و پیشبرد آن به طرز رفیقانه جدی باشیم.

هم اکنون خانواده های شهدا، خانواده های رزمندگان مفقود شده و جنگجویان زخمی و معلول در انتظار حزب هستند تا روحیات و رویاهای آنان برای آزادی را تحقق ببخشد. تمام مردم نیپال به شمول کارگران، دهقانان، زنان، دالیت ها، ملیت ها، مسلمانان و همه مردم و طبقات عقب نگه داشته شده و همچنان پرولتاریای بین المللی، به حزب ما به مثابه مرکز امید برای آینده درخشان شان می نگرند. ما باید توجه خود را به تمامی این فاکتور ها معطوف نماییم. یک حزب کمونیست راستین و رهبران شان باید راه حل علمی برای این مسایل جستجو نمایند. در غیر آن اعتبار اینچنین رهبری ای بطور اتوماتیک به آخر میرسد. ما باید روی این موضوع بسیار جدی باشیم.

۲ - در باره طرح پیشنهادی رفیق صدر:

ایدیولوژیکی عبارت اند از:

اول، مسئله تقسیم یک به دو یا ترکیب دو در یک قرار دارد. این مسئله، یک موضوع مبارزه شدید میان دیالیتیک و التقاط گرایی در قلمرو فلسفه و مبارزه طبقاتی و همکاری طبقاتی در قلمرو سیاست است. تقسیم یک به دو مربوط به دیالیکتیک ماتریالیستی و مبارزه طبقاتی است، و ترکیب دو در یک مربوط به التقاط گرایی و همکاری طبقاتی. در این مقطع تعیین کننده، ما باید به طرفداری از دیالیکتیک ماتریالیستی در ضدیت با التقاط گرایی و به طرفداری از تیوری مبارزه طبقاتی در ضدیت با همکاری طبقاتی، قاطعانه بایستیم.

دوم، مناسبات میان امپریالیزم و رویزیونیزم است. انگلس گفته بود که احزاب کارگری بورژوایی یا احزاب کارگران اشرافی در انگلند، این اولین کشور انحصارگر، ساخته شده بود. بعد تر، با تکامل سرمایه داری به امپریالیزم، لنین مخصوصاً روی این حقیقت که احزاب رویزیونیست کارگران اشرافی در کشورهای مختلف ایجاد شدند و این پروسه آغاز انشعاب در جنبش کمونیستی را رقم زد، روشنی انداخت. هم اکنون امپریالیزم، عالی ترین مرحله سرمایه داری، همچنان خود را در اشکال جدید تر تبارز می دهد. در این اوضاع، اتحاد میان امپریالیزم و رویزیونیزم نیز تحت ماسک های جدید تر تکامل می یابد. فرقه بازی، بخش گرایی و فرصت طلبی در هر حزب کمونیست انقلابی تبارزاتی از این اتحاد می باشد. کمونیست های انقلابی راستین باید در قبال این اتحاد میان امپریالیزم و رویزیونیزم هوشیار باشند. سوم، مسئله خواست تبدیل تاکتیک مجلس موسسان به یک استراتژی قرار دارد. در پروسه انقلاب دموکراتیک بورژوایی، پرولتاریا می تواند تاکتیک مجلس موسسان را بپذیرد و این می تواند به مثابه یک تاکتیک درست به نظر آید. اما ما باید هوشیار باشیم که این تاکتیک به استراتژی چرخش نکند. این بخاطری است که مرتجعین نیز می توانند مجلس موسسان را برای منافع شان مورد استفاده قرار دهند. اگر مجلس موسسان از چنگ پرولتاریا بیرون رفت، این امر دیگر هیچ معنا و اعتباری نخواهد داشت. در چنین اوضاعی قانون اساسی مردمی نمی تواند توسط مجلس موسسان نوشته شود.

چهارم، مسئله مربوط به مقابله مارکسیزم انقلابی علیه طرفداری از رویزیونیزم تحت نام خلاقیت، ابتکار و تجدد گرایی، قرار دارد. یک حقیقت انکار ناپذیر که در تاریخ جنبش کمونیستی جهانی و جنبش کمونیستی

آنچه درین جملات روشن است این است که طرح پیشنهادی ارائه شده با روحیه گزارش اخیر پذیرفته شده توسط کمیته مرکزی و هدایت شده توسط پولینوم پالونگ تار سازگار نیست. طرح پیشنهادی کنونی ماهیت خط سیاسی پذیرفته شده توسط کمیته مرکزی بعد از پولینوم پالونگ تار را رد می نماید. درین طرح، از طریق رها کردن خط قیام توده یی، پالیسی و نقشه ادغام ارتش و نوشتن قانون اساسی در یک راه تسلیم طلبانه پیش کشیده شده است.

سوم، طرح پیشنهادی صدر با توضیح اینکه امپریالیست ها، توسعه طلبان و مرتجعین "توطئه ها برای شکستن پروسه صلح، منحل کردن مجلس موسسان، تحمیل استبداد بر مردم و غصب دستاوردهای جنگ خلق و جنبش توده یی" را تشدید کرده اند، توضیح می دهد که ضروری است تا بیدرنگ ارتش را ادغام نماییم و یک طرح متحده قانون اساسی برای عقیم ساختن اینچنین توطئه ها آماده سازیم. این استدلال مبتنی است بر تفکر بدبینانه و تسلیم طلبانه ای که مرتجعین را قویتر از توان واقعی شان فکر می کند و تنها جوانب منفی اوضاع را می بیند. این تفکر مبتنی بر ذهنیتگرایی مخالف دیالیکتیک ماتریالیستی است که می گوید خط سیاسی یا تاکتیک باید بر پایه تحلیل مشخص از اوضاع مشخص تعیین گردد.

چهارم، این سند هیچ جواب صحیح و علمی برای این سوال که چرا خط انقلابی نمی تواند مورد اجرا قرار بگیرد، در بر ندارد. این سند با قرار دادن نقش رهبری اصلی در جایگاه درجه دوم، که نمی تواند روی چهار اساس و چهار تدارک برای قیام توده یی متمرکز گردد، دلایل درجه دوم مثل فرقه بازی در حزب، انارشیزم، توهم، شک و تردید و فعالیت های تفرقه افکنانه و خصومت آمیز نمایان شده در بعضی از کمیته های دولتی و تشکلات جبهه یی را عمده می سازد.

پنجم، رفیق صدر در جاهای مختلف گزارش خود طبق معمول در باره سه گرایش در حزب تذکر داده است، در حالیکه فعلاً در حزب صرفاً دو گرایش وجود دارد. گرایشات پارلمانتاریستی و نوسانی تذکر داده شده در طرح پیشنهادی صدر، دو گرایش جداگانه نیستند و در حال حاضر اساساً به یک گرایش مبدل گردیده اند.

۳ - برای نظم بخشیدن به تکامل حزب کمونیست به یک حزب کمونیست طراز نوین و پیشبرد موثر وظایف انقلاب، در حال حاضر ضروری است که توجه لازم به بعضی مسایل ایدیولوژیکی معطوف گردد. این مسایل

در مناطق مختلف عملی گردید، اما اوضاع به قسمی تکامل نیافت که بتوان با نقشه واقعی به پیش حرکت نمود. از اجرای خط سیاسی حزب نه تنها توسط آنانیکه با آن موافق نبودند، بلکه توسط بخش وسیعی از آنانیکه با آن موافق بودند، جلوگیری گردید. علاوه برین، رهبری اصلی کرکتر دو پهلوی، از طریق پذیرش خط سیاسی در حرف و عدم توافق در اجرای عملی آن، از خود به نمایش گذاشت. همچنان تلاش هایی صورت گرفت که میان رفقای موافق با خط سیاسی از بالا تا پایین شکاف ایجاد شده و دشمنی به وجود بیاید.

بعضی از ویژگی های کرکتر دو پهلوی یا دوآلیم تشخیص شده در نزد رفیق صدر عبارت اند از: او با یک بخش حزب از قیام مردمی حرف می زند، اما با بخش دیگر قویا با آن مخالفت می ورزد، او می گوید که قانون اساسی در هر حالتی نوشته نخواهد شد، اما از طرف دیگر می گوید که قانون اساسی در هر صورتی تا نیمه شب ۲۸ می نوشته خواهد شد، او با یک بخش می گوید که داوطلبان مردمی غیر قابل انصراف هستند، اما با بخش دیگر می گوید که طرح ایجاد داوطلبان مردمی نادرست است. او از یکجانب حکومتی بر مبنای موافقتنامه هفت نکته بی شکل می دهد و از جانب دیگر سعی می کند آن را از طریق عقب رفتن به موافقتنامه دوازده نکته بی واژگون سازد و غیره و غیره. هر کسی می تواند اینگونه مشخصات بی شمار در وجود او بیابد. آنچه از این حقایق روشن می گردد این است که تا کنون هیچگونه تحول انقلابی در رهبری اصلی حزب به وجود نیامده است. بدین طریق، رهبری اصلی مسئول اساسی ناکامی در اجرای خط سیاسی حزب می باشد.

با توجه به کلیت اوضاع، درست از پولینوم پالونگ تار تا حال، به نظر می آید که در رهبری اصلی: (الف) یک گرایش ترفیع طبقاتی از طریق افزایش عدم اطمینان به طبقات پایینی مردم و توده های وسیع، اما اعتماد بالای طبقات بالایی یا ارتجاعی تکامل یافته است.

(ب) تغییر جهت ایدئولوژیکی از التقاط گرایی به تدریجگرایی عامیانه.

(پ) از لحاظ سیاسی افزایش انحراف از ضعف های سنتریستی به طرف ریفورمیزم و تسلیم طلبی ملی. ضروری است تلاش های ویژه در یک سطح عالی جدیدتر برای تصحیح این اوضاع و اتخاذ مبارزه ایدئولوژیکی رویدست گرفته شود.

نیپال به اثبات رسیده است، این است که اشکال مختلف رویونیوم راست، مارکسیزم و مارکسیست های انقلابی را تحت نام خلاقیت، ابتکار و تجدد گرایی مورد حمله قرار داده اند. رویونیوم ها مارکسیزم انقلابی را به مثابه مارکسیزم کهنه، دگماتیسم و مارکسیزم محافظه کار توصیف می نمایند و به عین طریق آنها مارکسیست های انقلابی را به مثابه سنت گرایان و دگماتیست ها توصیف می نمایند. درست از زمان برنشتین تا حال، تمامی رویونیوم های راست، به اصطلاح چپ های جدید و پسا مدرنیست ها عین همان کار را انجام داده اند. بسیاری از انقلابیون همچنان از این حمله ارتجاعی می ترسند و این ضروری است که در مورد این موضوع بخوبی روشن باشیم. پنجم، مسئله درک از انحلال طلبی است. مشخصه انحلال طلبی ترک ایدئولوژی انقلابی و حزب تحت رهبری ایدئولوژی انقلابی و خط سیاسی و مبارزه انقلابی، و تاکید بر قانونگرایی در تمامی جبهات است. همچنان ضروری است ما هوشیار و مطمئن شویم که بطرف انحطاط انحلال طلبانه رهسپار نیستیم.

۴- مرور مختصر اوضاع بعد از جلسه پالونگ تار:

مبارزه دو خط در جلسه وسیع کمیته مرکزی در پالونگ تار ولسوالی گورخه به اوج خود رسید. سر انجام جلسه به یک جمع بندی در جهت تحول، وحدت و قیام مردمی نایل آمد. در جلسه کمیته مرکزی برگزار شده بعد از پولینوم پالونگ تار، از یکطرف یک سند سیاسی از طریق ادغام جوانب مثبت گزارش رفیق پاراچندا و رفیق کیرن مورد پذیرش قرار گرفت و از طرف دیگر فیصله گردید که مباحثه روی موضوعات باقیمانده در جلسات عمومی صورت گیرد و این موضوعات در کنفرانس یا کنگره ملی آینده تصفیه گردد. علاوه بر جمع بندی از جمهوری فیدرال خلق، موضعگیری روی دفاع از استقلال ملی و تصمیم گیری در مورد تضاد عمده مردم نیپال که با مرتجعین داخلی و توسعه طلبی هندی بصورت مشترک می باشد، جلسه رویدست گرفتن چهار تدارک و استحکام چهار اساس برای قیام مردمی را فیصله نمود، در حالیکه از جانب دیگر یک متودولوژی پنج نکته بی در باره موضوعات مربوط به مبارزه دو خط پذیرفته شد. اینگونه تصمیم گیری، روشنی بخش مجدد امیدواری و شوروشوق در تمام صفوف حزب و در میان توده ها گردید. اما پیشرفت واقعی در پروسه ترجمه خط سیاسی به نقشه و سپس به عمل به وجود نیامد. با وجود پیچیدگی های زیاد، برنامه های کارآموزی سیاسی، بعد از جلسه در هر دو سطح مرکزی و محلی

خلاء قانونی ایجاد نخواهد شد، حتی اگر قانون اساسی در ۲۸ می منتشر نگردد. بخاطری اینچنین خواهد شد که قانون اساسی موقت ماده ای دارد که واضح می سازد مجلس موسسان تا زمان انتشار قانون اساسی جدید به موجودیت خود ادامه خواهد داد. اگر کسی کوشش نماید که از طریق ملغا ساختن این ماده قانونی کودتایی را رویکار بیاورد، اوضاعی انکشاف خواهد یافت که در آن می تواند یک توفان قوی جنبش توده یی تکامل نماید و این می تواند امکان قوی ای را به وجود بیاورد که قادر باشد بحران سیاسی را به بحران انقلابی تبدیل نماید. انقلابیون نیاز دارند توجه ویژه ای به بهره برداری از این وضعیت به نفع قیام مردمی به عمل بیاورند. اما توجه رفیق صدر هیچگاه بطرف این امکان معطوف نگردیده است.

در عین حال بعضی از افراد مسئول، عمدا از پروسه نوشتن قانون اساسی ممانعت به عمل می آورند و در عین زمان بخاطر گیج کردن و اقناع مردم که گویا مائوئیست ها از نوشته شدن قانون اساسی جلوگیری می نمایند، شایعه پراگنی می کنند.

علاوه بر این، بعضی فعالیت های جنایی برنامه ریزی شده مثل انفجارات، انداخت بالای زندانیان در درون زندان، حمله کشنده بالای وزیر انرژی و انداخت بالای کارکنان هیئت دیپلماتیک یک کشور معین پیش برده شده است. این حوادث بصورت جدی با موضوع استقلال ملی در پیوند قرار دارد. هم اکنون مسئله نوشتن قانون اساسی نه تنها با دموکراسی بلکه با موضوع استقلال ملی نیز مرتبط است.

در اینچنین اوضاعی، خشم مردم نیپال علیه مرتجعین داخلی و بین المللی تعمیق می یابد. مردم میخواهند پروسه صلح به طریقه انقلابی به نتیجه برسد، قانون اساسی از طریق مجلس موسسان نوشته شود و مسایل مرتبط با معیشت شان حل گردد. در اوضاعی که قانون اساسی نوشته نشده و مخاطره بر استقلال ملی افزایش می یابد، یقینا خشم مردم بیشتر تشدید خواهد گردید.

به معنای عام کلمه، اوضاع عینی برای انقلاب یا قیام مردمی همچنان مساعد است. اما اوضاع ذهنی ضعیف است. اگر ما وحدت حزب مان را تامین نکنیم و وظایف مرتبط با چهار تدارک و چهار اساس را تکمیل نماییم، نخواهیم توانست در ممکن ساختن تبدیل بحران سیاسی به بحران انقلابی و شکل عملی بخشیدن به قیام مردمی در مطابقت با اندیشه وقت نقش بازی نماییم.

سرانجام، آنچه که درینجا باید تذکر داد این است که رفیق صدر مسئولیت دارد که چرا متودولوژی فیصله کن دست زدن به مبارزه دو خط مورد اجرا قرار نگرفته است. این مسئله یک موضوع جدی است. مادامی که خط ایدیولوژیکی و سیاسی در یک قطب قرار دارد و متود و اصل سانترالیزم دموکراتیک در طرف دیگر، اوضاع جدی و خطیر است. این موضوع مستلزم مباحثات گسترده و متمرکز می باشد.

۵ - اوضاع سیاسی کنونی؛

هم اکنون از یکطرف پروسه گلوبالایسیون امپریالیستی بصورت تند تر تعمیق یافته است، در حالیکه از جانب دیگر رقابت میان قدرت های امپریالیستی نیز تدریجا شدید گردیده است. تضاد میان امپریالیزم و ملل و خلق های تحت تحت ستم در جهان امروزی تضاد عمده است. علاوه برین، آسیا، افریقا و آمریکای لاتین مراکز توفانی انقلاب هستند و انقلاب روند عمده در جهان کنونی است.

در این مقطع، تضاد میان خلق نیپال از یکطرف و ارتجاع داخلی تحت رهبری بورژوازی کمپرادور و توسعه طلبی هندی از جانب دیگر تضاد عمده را می سازد. نه تنها توطئه جدی علیه نوشتن قانون اساسی از طریق مجلس موسسان وجود دارد، بلکه گاهگاهی استقلال ملی ما نیز تحت تهدید قرار دارد. در این اوضاع، ضروری است که بحران سیاسی موجود بطرف بحران انقلابی، که ما باید در مورد آن جدی باشیم، چرخش داده شود. در این فرصت خطیر ضروری است که اوضاع سیاسی تذکر یافته در گزارش ارائه شده توسط رفیق صدر تجزیه و تحلیل گردیده و روی استنتاج مبتنی بر این تجزیه و تحلیل گفتگو صورت بگیرد. در این طرح پیشنهادی، توضیح داده شده است که امکان اجرای نقشه بکارگیری بحران سیاسی برای چرخش دادن آن به بحران انقلابی در ۲۸ می ناممکن گردیده است. در گزارش مستقیما یا بصورت غیر مستقیم انگشت نشان گردیده است که در ۲۸ می یک خلاء قانونی به وجود خواهد آمد و در چنین وضعیتی یک امکان برقراری حاکمیت مستقیم ریاست جمهوری یا نوعی از کودتا می تواند در صحنه ظاهر گردد. در چشم انداز این وضعیت، گزارش صدر آنچنان جمعبندی ای را ترسیم می نماید که نیازمند ادغام ارتش و آمادگی برای قانون اساسی پیشنهادی می باشد. درینجا در گزارش صدر ما نیازمند روشن گردیم که نه اوضاع بصورت درست تجزیه و تحلیل گردیده است و نه جمعبندی بصورت علمی به عمل آمده است. حقیقت این است که هیچ

خط سیاسی عاجل، پالیسی و نقشه؛

خط سیاسی اصلی تکمیل انقلاب در کشوری مثل نیپال که در شرایط نیمه فیودالی و نیمه مستعمراتی قرار دارد، مبتنی بر پیشروی به سوی سوسیالیزم و کمونیزم بعد از تکمیل انقلاب دموکراتیک نوین است. انقلاب دموکراتیک نوین در نیپال بر اساس استراتژی اتحاد نیروهای میهن پرست، دموکراتیک و چپ و توده های وسیع علیه فیودالیزم و امپریالیزم تحت رهبری پرولتاریا صورت می گیرد. برای سازماندهی انجام این نوع انقلاب در زمینه مشخص سیاست های ملی و بین المللی امروزی، مسئله برقراری جمهوری فیدرال خلق، حفاظت از استقلال ملی و حل و فصل مسایل اساسی معیشت، موضوعات تاکتیک سیاسی اصلی حزب ما هستند. این نوع تاکتیک استراتژیکی بطور تفکیک ناپذیری مرتبط است با صلح، قانون اساسی و قیام مردمی.

مقاومت در مقابل سرکوبگری ضد انقلاب یا توطئه تحمیل حکومت مطلقه بر مردم نمی تواند از طریق ادغام ارتش به شیوه تسلیم طلبانه و نوشتن قانون اساسی طرفدار حفظ موجود، پیش برده شود. این امر می تواند توسط مداخله از طرف حکومت، بسیج مردم در خیابان ها و پیشبرد موثر کارزار افشاگرانه و همچنان توسط شکل عملی دادن به وظایف مربوط به چهار تدارک و چهار اساس، پیش برده شود.

قیام مردمی چیزی نیست که بتواند در یک زمان از پیش تعیین شده صورت بگیرد. در عوض، این امر مبتنی بر تحلیل و تجزیه بیشتر از شرایط عینی و ذهنی است. معنای اینکه قیام مردمی نمی تواند در یک زمان از پیش تعیین شده به موفقیت بینجامد این نیست که ما باید ارتش را بطریقه تسلیم طلبانه ادغام کنیم و قانون اساسی طرفدار حفظ وضع موجود را بنویسیم. قیام مردمی در هر زمانی می تواند صورت بگیرد و باید تاکید ویژه ای روی تدارک برای اجرای آن به عمل بیاوریم.

درین زمینه ما نیاز داریم که از راه های ذیل به پیش حرکت نماییم:

الف - در باره قانون اساسی:

ذکر " جمهوری فیدرال خلق " در مقدمه قانون اساسی.

گزارش کمیته بازسازی دولت را به عنوان اساس آن در نظر گرفتن.

بزرگترین تعداد آراء در کمیته فرعی برای شکلدهی حکومتداری را به عنوان اساس آن در نظر گرفتن. برتری دادن به کارگران، دهقانان، زنان، ستمدیگان، ملیت ها و مردمان متعلق به ساحات عقبمانده به شمول مدهیش. نوشتن قانون اساسی ای که در محتوا ضد فیودالیزم و ضد امپریالیزم باشد.

حزب باید یک قانون اساسی کوتاه بر اساس این موضوعات طرح نموده و در بین مردم ببرد.

ب - در باره ادغام ارتش:

عدم پذیرش دسته بندی مجدد بدون تصمیم گیری در مورد کیفیت.

فرمولبندی نمودن برتری بخشیدن به پالیسی امنیتی در حصه ادغام ارتش.

ادغام ارتش آزادیبخش خلق به مثابه یک نیروی جداگانه یا مختلط و باقی ماندن فرماندهی آن با ارتش آزادیبخش خلق. دادن مسئولیت نیروی امنیتی مرزی به ارتش آزادیبخش خلق.

پ - در باره مناسبات میان قانون اساسی و ادغام ارتش:

برقرار کردن ارتش آزادیبخش خلق به مثابه نیروی عمده ای که نیپال را متحول ساخت.

تکمیل همزمان فرمولبندی قانون اساسی مردمی و ادغام ارتش.

ت - در باره حکومت:

ادامه کار با حکومت کنونی

فرستادن نمایندگان به کابینه بر پایه تناسبی و فراگیر

ث - در باره وظیفه تشکیلاتی:

مبارزه برای ساختمان یک حزب کمونیست طراز نوین از طریق رهایی حزب از تمامی انواع افکار نادرست و گرایشاتی مثل گروپ بازی و بخش بازی.

سازماندهی موثر کمیته های حزبی، جوانان و جبهه در

سطح محلی.

کارزار علیه کشتار، اوباش صفتی و بی امنیتی.

فراهم نمودن یک میلیون روپیه به خانواده های شهدا، معرفی نمودن جنگجویان مفقود شده به همگان، اعطای کمک های اختصاصی به جنگجویان مجروح و معلول. براه انداختن کارزار بخاطر کنترل افزایش قییم و فساد. ابطال تمامی دوسیه های کهنه و جدید ترتیب شده علیه مائوئیست ها.

بسیج این سه سلاح برای اجرای وظایف بسیج توده ها، خدمات مردمی و کارزار های افشاگرانه بطور موثر. شکلهی یک جبهه متحد از نیروهای وطنپرست، دموکرات و چپ در سطوح محلی و مرکزی برای رسیدگی به نیازمندی های ملی کنونی.

ج - در باره بسیج مردم، خدمات مردمی و کارزارهای افشاگرانه:

موضوعات اصلی این کارزار ها قرار ذیل است:

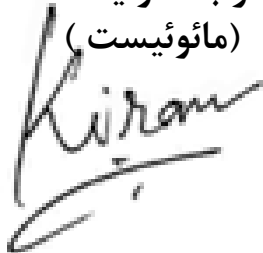
صلح و قانون اساسی.

دفاع از استقلال ملی و حق حاکمیت، فسخ معاهدات و توافقنامه های غیر مساویانه به شمول پیمان ۱۹۵۰، مقاومت علیه مداخلات خارجی و تخطی های مرزی.

۲۲ اپریل ۲۰۱۱

کیرن

معاون صدر حزب کمونیست متحده نیپال
(مائوئیست)



سند شماره دوم

معمای فیصله نامه پذیرفته شده توسط اتحاد دوجانبه

گردد و یک مصوبه مشترک بر اساس توافق آماده شود. و مصوبه متذکره بر این پایه آماده گردید. موضوعات اصلی قابل ذکر در اجرای آن مصوبه و موضوعات مربوط به آن عبارت بودند از:

الف: نوشتن یک قانون اساسی ضد فئودالی و ضد امپریالیستی دموکراتیک فیدرال خلق و رساندن پروسه صلح به فرجام منطقی آن به موازات ادغام ارتش به یک طریقه با عزت.

ب: پیشبرد همزمان وظایف دوگانه نوشتن قانون اساسی جدید و ادغام ارتش.

پ: آماده ساختن پلان و پروگرام فوری همراه با کار های مبتنی بر چهار اساس و چهار تدارک.

ت: اتخاذ ابتکار ویژه برای شکلدادن یک حکومت وحدت ملی.

ث: اتخاذ ابتکار ویژه برای ساختمان یک جبهه متحد نیروهای چپ، میهن پرست و دموکراتیک در سطوح محلی و مرکزی و

۱ - اخیرا یک مصوبه دوجانبه تحت عنوان " در باره مسایلی که اجرای مصوبه در مورد پلان و برنامه عاجل حزب با آن مواجه است، پذیرفته شده توسط کمیته مرکزی " توسط یک نشست مشترک آن اعضای کمیته مرکزی که رفیق پاراچندا و معاون صدر رفیق بابورام باترای را حمایت می کنند، اتخاذ گردیده و بصورت بی نام و نشان و آشکارا منتشر نیز گردیده است. این مصوبه بی نام و نشان، حاوی استنتاج نادرستی است که با تحریف حقایق پیچیده مسایل حزب و مبارزه دو خط ترسیم گردیده است. این مصوبه تلاش کرده است روی اینکه تاخیر اجرای مصوبه کمیته مرکزی از کجا شروع گردید و ماهیت آن چه بود، روشنی بیندازد.

۲ - در آغاز، آنچه درین جا یادآوری آن ارزشمند است این است که مصوبه متذکره کمیته مرکزی بر اساس موافقت فیصله شده است. دو طرح پیشنهادی مختلف توسط صدر پاراچندا و معاون صدر کیرن به جلسه کمیته مرکزی ارائه گردید. روی این طرح های پیشنهادی، در کمیته مرکزی مباحثات جدی صورت گرفت. در ضمن توافق حاصل گردید که هر دو طرح پیشنهادی به کمیته های پائین تر برای مباحثه توزیع

مختلف تصمیم خواهند گرفت. بنابراین ما یک جلسه از رفقای مان در کمیته مرکزی را سازماندهی کردیم، تصمیم مان را گرفتیم و برنامه های مبارزه را نشانی نمودیم.

در فیصله نامه دو جانبه، تقاضای استعفای نخست وزیر به مثابه نقض مستقیم تصمیم کمیته مرکزی و علیه نورم های سیاسی و فرهنگی حد اقل نگریسته شده است. در واقع، این مضحک است. کمیته مرکزی تصمیم گرفته بود که ابتکار ویژه ای برای شکل دادن به یک حکومت وحدت ملی، نه حکومت اکثریت، اتخاذ نماید و این تصمیم معنای دیگری نداشت جز استعفای نخست وزیر. خوب است گفته شود که کسی نباید علیه ارزش های سیاسی و فرهنگی حرکت نماید. اما این باید در زندگی واقعی توسط خود شخص پذیرفته شود، نه برای موعظه به دیگران. بزرگترین ارزش سیاسی و فرهنگی برای یک حزب انقلابی اتخاذ یک تصمیم گیری جمعی و ایستادگی به طرفداری از اجرا کردن آن تصمیم است. اما سوال این است که تحت کدام ارزش سیاسی و فرهنگی، مسایلی مثل موافقه چهار نکته بی حاصل شده با جبهه مدیری برای شکلدهی حکومت، رهنمود نخست وزیر به اداره محلی برای برگرداندن زمین به فئودالها، BIPPA، توافقات با هندی ها در مورد مسایل مختلف به شمول سد پنچیسور و ارتفاعات کوشی، سقوط می نماید؟ تحت کدام ارزش سیاسی و فرهنگی، پیشبرد حکومت با یک روش فردی علیه تصمیم حزب از طریق عدم توجه به میکانیزم حزبی قبلا شکل داده شده برای اداره آن، سقوط می نماید؟ این، شباهت به یک گفتار مشهور دارد: "یک مرد نابینا تیر انداز ماهر و نامدار است."

در فیصله نامه دو جانبه، گفته شده است:

« در زمانی که جلسه کمیته دایم برقرار است، بیان یکجانبه برنامه آشکار از طریق یک "جبهه" جدید توسط رفقای حامی کیرن صرفا نقض جدی تصمیم کمیته مرکزی و شیوه جدید اتخاذ شده اش و مخالفت علیه آن را ثابت می سازد. اینگونه فعالیت مشکل جدیدی از بابت وحدت حزب ایجاد کرده است.»

این سوالات مطرح شده در فیصله نامه دو جانبه جدا قابل اعتراض است. اولاً موقعی که صدر خودش گفت که او قادر به حل مشکلات نیست و موقعیکه موافقه حاصل شد که روی این مسایل در نشست های جداگانه اعضای کمیته مرکزی بحث صورت بگیرد، کسی نمی تواند موافقه داشته باشد که جلسه کمیته دایم برقرار

ج: بسیج توده ها و براه انداختن مبارزات توده بی پیرامون مسایل قانون اساسی مردمی و همچنان موضوعات داغ استقلال ملی، دموکراسی و معیشت مردم.

برعلاوه موضوعات فوق الذکر، در صورت امکان یک طرز العمل اضافی در عرصه تشکیلاتی مبنی بر کوشش برای رسیدن به یک فیصله متفقه یا عمومی، اتخاذ گردد. اما در صورتیکه رسیدن به چنین فیصله ای به ناکامی بینجامد، جناح ایدیولوژیک مربوطه اجازه داشته باشد که در مشوره با ادارات مرکزی علنا بتواند مسایل مورد اختلاف را مورد اعتراض قرار دهد. از طرف دیگر توافق حاصل گردید که مشکلات موجود تشکیلاتی در کمیته های ایالتی به شمول ماتیلا حل و فصل گردد.

همراه با این خط کشی ها تصمیم گرفته شد که یک نقشه آینده یکجا با برنامه های مبارزاتی بعد از تکمیل کلاس های آموزشی سیاسی، جلسات و همچنان تجلیل از هفدهمین سالگرد جنگ خلق در ۱۳ فبروری ۲۰۱۲ مورد اجرا قرار بگیرد. اما این فیصله ها نه تنها توسط رفیق صدر محکم به دست گرفته نشد بلکه او این فیصله ها را نقض کرد. در کلیت این پروسه، صدر از یکجانبه در اجرای این فیصله اتخاذ شده توسط کمیته مرکزی بذل توجه ننمود و از جانب دیگر هیچ ابتکار مشخصی برای حل مشکلات مربوط به مبارزه دو خط نیز رویدست نگرفت.

در مصوبه دوجانبه دو چیز به مثابه سبب تاخیر اعلام برنامه های اضافی یکجا با نقشه آینده ذکر گردیده است. این عوامل عبارت اند از: اول - اختلاف تبارز یافته در زمینه ساختمان حکومت وحدت ملی. دوم - پیچیدگی پدیدار شده در حل گشمکش درون حزبی در ماتیلا. در واقع مشکلات و پیچیدگی ها صرفا همین دو مورد نبود. در جریان مباحثه درونی به مثابه تدارکی برای جلسه کمیته دایم، ما به پیشگاه یک تیم تحت رهبری پاراچندا، موضوعاتی مثل مندرجات قانون اساسی، برنامه های بسیج توده بی و نقشه فوری همراه با چهار اساس و چهار تدارک، مسایل مربوط به استقلال ملی به شمول پنچیسور، پروژه های سد سازی کرنلی فوقانی و ارتفاعات کوشی، بسیج تیم های فرهنگی و غیره و غیره را ارائه کردیم. فعل و انفعالات داخلی زیادی در طی چند روز ادامه یافت، اما هیچ نتیجه ای ببار نیاورد. بعد از یک انتظار طولانی، صدر رفیق پاراچندا گفت که او قادر نیست آن مشکلات را حل و فصل نماید و سپس توافقی حاصل شد که نشست های جداگانه اعضای کمیته مرکزی مبتنی بر جناح بندی های ایدیولوژیکی

نامه دوجانبه حاضر نیز انعکاس یافته است. اینچنین وضعی نه تنها در باره مبارزه تحمل ناپذیر است بلکه یک قطب گرایی جدی ای نیز هست.

۶. فیصله نامه اتحاد می گوید که ضعف هایی چون دگماتیزم در ایدیولوژی، انحلال طلبی "چپ" متبازر در شکل رومانیتیزم انقلابی در سیاست و ناشکیبایی و انارشیزم خورده بورژوایی در تشکیلات، بر رفقای حامی کیرن غالب شده و مبارزه ایدیولوژیکی علیه آنان را قوت بخشیده است. صدر واضحاً خط ایدیولوژیکی خود را علیه گرایش انقلابی طرح ریزی کرده است. رویونیست ها و فرصت طلبان راست هر دو در جنبش کمونیستی جهان و نیپال کمونیست های انقلابی را برچسپ دگماتیزم و انارشیزم می زنند و این برچسپ زنی درینجا به اشکال مختلف تکرار می گردد. هر چند بخاطر یک نمایش، رویونیست راست بمتابه خطر عمده مطرح گردیده است اما در اساس گرایش مارکسیست انقلابی و نه رویونیست راست در این فیصله نامه به مثابه خطر اصلی مورد ملاحظه قرار دارد. ۷. فیصله نامه دوجانبه تلاش کرده است متود چهار نکته یی تشکیلاتی را، که در آخرین جلسه کمیته مرکزی جمع بندی شد، نفی کند. با صحبت در مورد اصل تشکیلاتی سانترالیزم دموکراتیک تحت عنوان فرعی "در باره ساختمان حزب" فیصله نامه متذکره می گوید که مفکوره «آزادی بیان و وحدت در عملکرد استوارانه اجرا خواهد شد.» در یک وضعیت عادی هر کسی می تواند - و باید - مطابق به این مفکوره پیش برود. اما در وضعیت پیچیده کنونی مادامی که کل کشور و حزب از یک مرحله انتقالی گذر می نماید، صرفاً این مفکوره نمی تواند وحدت حزب را نگاه داشته و آن را انقلابی بسازد.

۸. بنابراین بطور کل این فیصله نامه از لحاظ تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی از فیصله نامه مشترک پذیرفته شده توسط آخرین جلسه کمیته مرکزی بسیار دورتر و عقبتر می رود. در فیصله نامه فعلی هیچ توجهی در مورد مسایلی که در برگیرنده انقلاب دموکراتیک نوین، دفاع از استقلال ملی، مقابله با فئودالیزم و امپریالیزم/ توسعه طلبی، چهار تدارک و چهار اساس به عمل نیامده است. در آخرین جلسه کمیته مرکزی قاطعانه روی این موضوع انگشت گذاشته شده بود که اگر قانون اساسی جمهوری فیدرال خلق نوشته نشود و پروسه صلح به فرجام منطقی خود از طریق ادغام درخور شان ارتش،

است. دوما منطقی نیست که گفته شود: «نقض جدی شیوه جدید و مخالفت با آن»، مادامی که جلسه کمیته مرکزی برای ساختمان یک جبهه متحد و پیشبرد برنامه های مبارزه تصمیم گرفته بود و مادامی که علاوه بر اعتراف آشکار بر اینکه یکطرف می تواند روی مسایل مورد اختلاف حرکت علنی داشته باشد، این توافق حاصل شد که جناح های ایدیولوژیکی می توانند جلسات جداگانه اعضای کمیته مرکزی را در مشاوره با ادارات مرکزی دایر نمایند. بیشتر از آن، این امر ثابت میسازد که آن عمل، که برنامه های مبارزه را از طریق یک جبهه جدید در زمانی به پیش سوق داد که تصامیم کمیته مرکزی اجرا نشده بود، در توافق با تصمیم کمیته مرکزی و شیوه جدید پذیرفته شده اش قرار داشت.

۵. فیصله نامه صدر رفیق پاراچندا با تذکر در مورد «اختلافات در خط ایدیولوژیکی و سیاسی» توضیح می نماید که: «عناصر ارتجاعی و فرصت طلب نیروی عظیمی بکار می گیرد که حزب را بطرف انشعاب و انحلال طلبی از طریق حاد ساختن اختلافات سوق دهد، نه بطرف وحدت از طریق تحول.» درینجا نیز حقایق تحریف شده است. آنچه درینجا آشکار است این است که ماموریت عناصر ارتجاعی و فرصت طلب همیشه این است که حزب انقلابی را نه بطرف وحدت بلکه بطرف انشعاب و انحلال طلبی سوق دهد. تا جائیکه مربوط به وحدت حزب است، این امر بر توافق عمومی روی مسایل مربوط به مفاهیم اساسی مبادی و اصول انقلابی، خط سیاسی، پالیسی و برنامه استوار است. روشن است آنکه روی این اساسات ایستادگی ندارد انشعابگر است.

عصر ما عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتری است. در این عصر امپریالیزم به مثابه جدیدترین نسخه ارتجاع پدیدار گردیده است. درین عصر یک اتحاد نامقدس میان رویونیست و این نوع امپریالیزم وجود دارد. مقدار عظیمی از مدارک در جهان و در جنبش کمونیستی نیپال وجود دارد که {نشان می دهد} این اتحاد نتیجه برآمد یک طبقه ممتاز از درون احزاب کمونیست و تغییر رنگ این احزاب است. بدین معنی، این نه انقلابیون بلکه رویونیست ها و فرصت طلبان اند که حزب کمونیست را منشعب میسازند.

رفیق صدر در مورد اختلافات درونی حزب و انشعاب گزافه گویی می نماید و سعی می نماید رفقای دارای اختلاف را به وحشت اندازد؛ عین وضعیت در فیصله

هدایت نگرده، مردم بصورت بدیهی حق خواهند داشت دست به شورش بزنند. اما در این وضعیت توسط همین حکومت تاکید یکجانبه بر صلح و قانون اساسی به عمل می آید و روی توطئه های جدی ای که توسط مرتجعین و در مناسبات با آنها براه انداخته شده و پیش برده می شود هیچ توجهی به عمل نمی آید. در مقابل، رفقای که علیه این {توطئه ها} اخطار می دهند به مثابه مخالفین صلح و قانون اساسی برچسپ می خورند. با نگاه از این زاویه، این فیصله نامه نه علیه دشمن طبقاتی بلکه علیه گرایش مارکسیستی انقلابی در حزب توجیه شده است و این امر در عمل نیز تبارز یافته است.

در نتیجه، گرچه بخشا تفاوت هایی میان صدر رفیق پارچندا و رفیق بابورام در ایدئولوژی و طرز تفکر وجود دارد

اما گاهگاهی، و فعلا در رسیدن به این فیصله نامه، اختلاف تقریبا وجود ندارد. این فیصله نامه که توسط ابتکار مشترک دو جناح ایدئولوژیکی پذیرفته شده و ارائه گردیده است، نشان می دهد که رهبران هر دو جناح سریعا بطرف پراگماتیسم در فلسفه، انحلال طلبی رویزیونیستی راست، تسلیم طلبی طبقاتی و ملی در سیاست، انفراد منشی بوروکراتیک و انارشستی در تشکیلات، حرکت می نمایند. اینست مفهوم واقعی فیصله نامه پذیرفته شده توسط اتحاد دو جانبه.

۹. این یک امر باعث نگرانی برای حزب، انقلاب، کشور و مردم است. در این وضعیت وظایف تشدید مبارزه علیه رویزیونیسم راست، جلوگیری از تغییر رنگ حزب و واضح ساختن اتحاد نامقدس میان رویزیونیسم راست و امپریالیسم در حزب و توده ها باید از طریق رسانه های مختلف بطور موثری به پیش سوق داده شود. غیر از این، وظایف در عرصه تشکیلاتی نیز باید سیستماتیک گردد.

۱۰. امروز برنامه های مبارزه که با در دست گرفتن موضوع نوشتن قانون اساسی، دفاع از استقلال ملی و مسایل داغ معیشت مردم با پیشگامی حزب و جبهه پیش می رود، باید بیشتر تکامل داده شود و بطور موثری به پیش سوق یابد. تئوری انقلابی در جریان مبارزه مورد دفاع قرار می گیرد، تطبیق می گردد و تکامل می یابد؛ غیر از این راه دیگری وجود ندارد.

۱۱. ما باید حتی الامکان برای حفظ وحدت حزب تلاش نماییم. برای انتظام این امر ضروری است مشکلات مربوط به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم/اندیشه، خط انقلاب دموکراتیک نوین، مبارزه علیه ریفورمیسم و پارلمانتاریسم، تفکر انقلابی و سبک کار و مبارزه دو خط را از طریق رفیقانه حل نماییم. ما باید در باره این طریق جدی، محتاط و فعال باشیم.

تاریخ: ۳ اپریل ۲۰۱۲

"کیرن" بایدیا موهن

صدر

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)

رام بهادر «تاپه»

منشی عمومی

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)






کمیته مرکزی حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) بیانیه مطبوعاتی

امروز یک جلسه ویژه جناح انقلابی حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)، تحت ریاست معاون ارشد صدر رفیق کیرن و هدایت منشی عمومی رفیق بادل، منعقد گردیده است. فیصله های مهمی که درین جلسه اتخاذ شده است، از طریق این کنفرانس مطبوعاتی به اطلاع عموم رسانده می شود:

۱ - در ابتدا با یک دقیقه سکوت پرهیجان در یاد بود از شهدای بزرگ، تجلیل و احترام به عمل آمد.
۲ - رفیق کیرن، به نیابت از اداره مرکزی، یک گزارش سیاسی را پیشنهاد نمود و این گزارش بعد از بحث و تصحیح لازمه، مورد پذیرش قرار گرفت. نکات مهم گزارش متذکره قرار ذیل است:

الف - ما درامه سازماندهی یک انتخابات دیگر مجلس موسسان از طریق انحلال مجلس موسسان و قوه مقننه موجود، در ۲۷ می ۲۰۱۲ را که بدون هیچگونه مشوره ای در درون حزب و همچنان مشوره با سائر احزاب سیاسی و به نحو غیر قانونی و شدیداً توطئه گرانه به نمایش در آمده است، قویاً مورد مخالفت و تقبیح قرار می دهیم.
ب - طرح مجلس موسسان پیدایش خود را مرهون نیرومندی جنگ خلق ده ساله و جانسپاری، قهرمانی و فداکاری مردم نیپال بود. اهداف اصلی مجلس موسسان تامین حقوق کارگران، دهقانان، زنان، ملیت ها، دالیت ها، مدیسی ها و مسلمانان به شمول مردمان مناطق تحت ستم، دفاع از آزادی ملی و دیگرگون نمودن قدرت دولتی کهن بود. چشمداشت مردم انقلابی نیپال از مجلس موسسان، یک قانون اساسی جدید بود. برعکس آن، انحلال مجلس موسسان چشمداشت، آرزو و ارزش قربانی های مردم را جدا جریحه دار می سازد.

پ - دلایلی که در عقب ناکامی نوشتن یک قانون اساسی از طریق مجلس موسسان قرار داشت شامل برخورد های مبتنی بر حرص قدرت در درون مجلس موسسان، توطئه علیه قانون اساسی جدید، ناتوانی رهبران عالی احزاب بزرگ سیاسی، مداخلات ارتجاعی خارجی، مقاومت در بخش انحصار طلب قدرت دولتی و طبقه مربوطه و تفکرات رشد یابنده تسلیم طلبانه طبقاتی و ملی در میان بخشی از رهبری مائوئیستی میباشد. درین زمینه، رهبران عالی احزاب سیاسی در کمیته فرعی قانون اساسی، صدر مجلس موسسان و عمدتاً همآهنگ کننده این کمیته رفیق پاراچندا و نخست وزیر بابورام باترای بیشتر از همه مسئول هستند.

ت - اعلام انتخابات دیگر، در حصه حکومت که ناتوانی و عدم موفقیت آن در نوشتن قانون اساسی کاملاً ثابت شده است، یک مسئله خیلی خنده دار و بی معنا است. درامه به نمایش در آمده در چهار سال اخیر، ناتوانی رهبران عالی احزاب بزرگ سیاسی و فعالیت های توطئه گرانه متعددی که در مقابل نوشتن یک قانون اساسی طرفدار مردم مقاومت کرده است، مثل روشنی روز واضح ساخته است که از طریق اینگونه انتخابات مجلس موسسان هیچ راه خروجی سیاسی ای برای کشور نمی تواند وجود داشته باشد. در چنین وضعیتی انتخابات مجلس موسسان نمی تواند قابل توجیه باشد.

ث - امروز یک راه خروجی سیاسی جدید و یک سیستم بدیل برای کشور و مردم مورد نیاز است. برای سازماندهی این بدیل باید یک مجمع میزگرد سراسری همه احزاب سیاسی، کارگران و دهقانان، همراه با طبقات تحت ستم، زنان، ملیت ها، دالیت ها، مسلمانان، مدیسی ها و مردمان مناطق تحت ستم بر اساس نمایندگی تناسبی فراگیر سازماندهی گردد و این مجمع باید یک حکومت موقتی اتحاد ملی را سازماندهی نموده، وظیفه باقیمانده نوشتن یک قانون اساسی جدید را تکمیل کند و یک راه خروجی سیاسی جامع را جستجو نماید.

ج - برای دریافت یک راه خروجی سیاسی و به پیش سوق دادن مبارزه، جلسه فیصله نموده است که از طریق تشکیل یک جبهه متحد تمامی نیروهای میهن دوست، جمهور یخواه، طرفدار فدرالیسم، مترقی و چپ، پیش برویم.

۳- در وضعیت کنونی، مادامی که رهبران پارلمانتاریست، ضد فدرال و انحصار طلب ناکام گردیده اند، توطئه احیای سیستم پارلمانتاریستی انحصاری از طریق به نمایش گذاشتن انتخابات برای مجلس موسسان شکل گرفته است و ما باید مراقب این توطئه باشیم. برای سازماندهی دفاع از استقلال ملی، برقراری جمهوری فدرال و حل مشکلات اساسی زندگی مردم، نظام جمهوریت دموکراتیک نوین یک ضرورت است و ما باید به همین جهت پیش برویم.

۴- در وضعیت پیچیده کنونی مادامی که یک بخش از رهبری یکجا با صدر، سریعا به دام تسلیم طلبی طبقاتی و ملی و انحلال طلبی راست افتاده اند، ضروری است که متحد باشیم و در حزب بر اساس خط انقلابی دیگری ایجاد نماییم و ما به ویژه از تمامی رفقای حزب می خواهیم که در مورد این موضوع به صورت جدی فکر نمایند.

۵- در یک چنین وضعیت خطیری، فیصله به عمل آمده است که یک گردهمایی ملی در ۱۵ جون ۲۰۱۲ سازماندهی گردد؛ زیرا ضروری است که فیصله های سیاسی و تشکیلاتی متعددی صورت بگیرد.

تاریخ: اول جون ۲۰۱۲



صدر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)

"کیرن" بایدیا موهن



منشی عمومی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)

رام بهادر "تاپه"

سند شماره چهارم

زننده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم

کارگران همه کشورها متحد شوید!



بیانیه مطبوعاتی کمیته مرکزی حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)

مرکزی و اعضای کمیته مشورتی مرکزی دایر گردید.

ب - جلسه افتتاحیه با پخش زننده و دلچسپ سرود انترناسیونال توسط دسته فرهنگی سامانه آغاز گردید.

پ - به پاس احترام به جانبختگان جنگ با شکوه خلق و جنبش های توده یی متعدد دیگر، یک دقیقه سکوت رعایت گردید.

ت - رفیق کیرن معاون صدر با روشن کردن یک چراغ تیلی سنتی و ایراد یک سخنرانی مجمع ملی را افتتاح کرده و روی ضرورت ساختمان یک حزب کمونیست طراز نوین از طریق قطع مناسبات با گروپ اپورتونیست روشنی انداخت.

مجمع ملی جناح انقلابی حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) شامل سه جلسه افتتاحیه، جلسه محرمانه و جلسه پایانی به تاریخ ۱۶ - ۱۸ جون ۲۰۱۲ دایر گردید. در برنامه های اجرا شده در مجمع ملی تاریخی قرار ذیل چندین فیصله مهم به عمل آمد:

جلسه افتتاحیه:

الف - جلسه با شکوه افتتاحیه تحت هدایت رفیق گوجرال منشی حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) برگزار گردید. این جلسه تحت ریاست معاون صدر رفیق کیرن و با شرکت گسترده توده ها همراه با شرکت رفیق بادل منشی عمومی حزب، رفیق دیوگورونگ و رفیق نیترا باکرام، چند تن از اعضای کمیته دایمی اعضای دفتر سیاسی، اعضای کمیته

رفیق اودایا چالون از گروه بیستم، رفیق هسته بهادر کی سی از گروه بیست و یکم، نظرات و پیشنهادات گروه های مربوطه شان را در مورد گزارش سیاسی و اساسنامه موقت که در آنها توافق عمومی بالای روحیه و اساس گزارش سیاسی موجود بود، ارائه کردند. ۶ - به تعقیب ارائه مباحثات توسط گروه های مختلف، یک جلسه کمیته مرکزی جناح ایدیولوژیک برگزار گردید و در آن تصمیم گرفته شد که افکار و نظرات ارائه شده توسط گروه های مختلف مورد احترام قرار گرفته و بر طبق آن گزارش سیاسی و اساسنامه موقت از طریق وارد کردن پیشنهادات مهم در آنها، غنی ساخته شود. ۷ - بر اساس موضع کمیته مرکزی، رفیق کیرن معاون صدر توضیحات خود را در مورد گزارش سیاسی و همینگونه رفیق دیوگورونگ توضیحات ضروری در مورد اساسنامه موقتی را ارائه کردند.

۸ - رفیق رام بهادر تاپه منشی عمومی گزارش سیاسی و اساسنامه موقت را برای پذیرش به پیشگاه مجمع ملی تقدیم نمود. و مجمع ملی هر دو طرح پیشنهادی را به اتفاق آراء مورد پذیرش قرار داد.

۹ - نکات و استنتاجات برجسته گزارش سیاسی می تواند ذیلا ارائه گردد:

اولاً، گزارش وضعیت ملی کنونی را تجزیه و تحلیل کرده است. گفته شده است که دلایل اصلی در عقب فروپاشی مجلس موسسان بدون نوشتن قانون اساسی، عبارت است از بیکارگی و بی کفایتی رهبران عمده احزاب بزرگ در شرایط افزایش توطئه ارتجاعی داخلی و خارجی. با اعتراف به اینکه تضاد میان بورژوازی کمپرادور بروکرات و طبقه فئودال و توسعه طلبی هندی در یک قطب و توده های وسیع مردم نیپال در قطب دیگر تضاد عمده است، گزارش سیاسی روی لزوم بلند کردن صدای نیرومند در دفاع از استقلال ملی تاکید به عمل آورد. همینطور در تجزیه و تحلیل از وضعیت بین المللی، گزارش اظهار داشت که تضاد میان امپریالیسم و ملل تحت ستم تضاد عمده کنونی است. درین ضمن گزارش بیان کرد که ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای امپریالیستی دستخوش بحران اقتصادی بوده و این امر تاثیر منفی جدی روی حیات مردم در سراسر جهان داشته است. گزارش تذکر داده است که این وضعیت به طرف ایجاد یک جهان چند قطبی به پیش می رود. با پذیرش اینکه نیروهای ذهنی در مقایسه با نیروهای عینی ضعیف تر است، گزارش روی لزوم ایجاد استحکام در احزاب کمونیست انقلابی حقیقی در جهان تاکید ویژه به عمل آورده است.

• گزارش، انکشاف وقایع بعد از آغاز جنگ خلق و وظیفه حزب و انقلاب را قرار ذیل جمع بندی کرده است:

۱. با وجود اینکه پالیسی پذیرفته شده در کنفرانس

ث - رفیق تیلک پریار صدر جبهه آزادیبخش سرتاسری دالیت های نیپال، رفیق کریشنادیوسینگ دانووار صدر جبهه آزادیبخش مدهیسی، رفیق جایاپوری چارتی مگر صدر جمعیت انقلابی سرتاسری زنان نیپال، رفیق سوریش علی مگر صدر فیدراسیون سرتاسری ملیت های بومی نیپال، رفیق ایکراج بندری صدر جمعیت خانواده های مفقود شدگان در دوران جنگ خلق، رفیق پربت از طرف جمعیت جنگجویان مجروح و معلول دوران جنگ خلق و سایر رفقا به آرزوی پیروزی مجمع به ایراد سخنرانی پرداختند.

ج - سپس جلسه افتتاحیه خاتمه یافته اعلام گردید.

۲ - جلسه محرمانه:

تحت ریاست رفیق موهن بایدیا " کیرن "، صدر سابق حزب ما، حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)، و هدایت رفیق رام بهادر تاپه " بادل " منشی عمومی، جلسه محرمانه مجمع ملی جناح انقلابی حزب کبیر و پر افتخار ما، در اوایل صبح آغاز گردید. در جلسه محرمانه، بحث و بررسی روی اجندای پیشنهادی در یک فضای دموکراتیک آغاز گردید و فیصله های ذیل به عمل آمد:

۱ - رفیق کیرن گزارش سیاسی از طرف کمیته مرکزی را ارائه نموده و بطور مختصری روی آن روشنی انداخت.

۲ - پمپا بازل عضو دفتر سیاسی گزارش سیاسی را به خوانش گرفت.

۳ - دیوگورونگ عضو کمیته دائمی اساسنامه موقتی حزب را ارائه نمود.

۴ - هیتمن شاکیا (سومن) عضو دفتر سیاسی فیصله کمیته مرکزی در مورد تقسیم شرکت کنندگان به ۲۱ گروه برای بحث سیستماتیک روی گزارش سیاسی و اساسنامه موقتی حزب و بر طبق آن پیشبرد طریقه گروپیک مباحثه را اعلام نمود.

۵ - رهبران گروه های مختلف نتایج مباحثات و پیشنهادات شان را به مجمع ارائه کردند. رفیق پریتیوی از گروه اول، رفیق شرادا پوکریل از گروه دوم، رفیق موسم از گروه سوم، رفیق روشن جانکپوری از گروه چهارم، رفیق سوواس از گروه پنجم، رفیق دیران از گروه ششم، رفیق لکشمی مودباری از گروه هفتم، رفیق سودیپ از گروه هشتم، رفیق بیرگونج از گروه نهم، رفیق گونار لوهانی از گروه دهم، رفیق اجیت سینگ از گروه یازدهم، رفیق انداراجیت از گروه دوازدهم، رفیق اکاندا از گروه سیزدهم، رفیق کمبیر از گروه چهاردهم، رفیق ساراد سینگ از گروه پانزدهم، رفیق اشور چندرا گیوالی از گروه شانزدهم، رفیق لکشمین پنت از گروه هفدهم، رفیق رمدیپ اچاریا از گروه هجدهم، رفیق ایکراج بندری از گروه نوزدهم،

گیری ترسیم گردید که ما باید با ایستادن برین پایه به پیش حرکت نماییم.

۷. یکی از تصامیم اصلی اتخاذ شده در این مجمع ملی تاریخی این است که پاراچندا و باترای هر دو به یک انحراف جدی راست رویز یونستی جدید گرفتار هستند. با پذیرش اینکه آنها نقش مثبتی در جریان انقلاب و جنگ کبیر خلق بازی کرده اند، نتیجه گیری شد که آنها درین اواخر به انحراف جدی گرفتار گردیده اند. این نوع انحراف در همه عرصه های تئوری، سیاست، فلسفه، استراتژی، تاکتیک ها و رفتار شان تبارز یافته است. در حالتی که این انحراف بصورت انحلال طلبی راست، تسلیم طلبی طبقاتی و ملی تبارز یافته است و مادامی که حزب در حال تغییر رنگ خود قرار گرفته است، تصمیم گرفته شده است که تشکیل یک حزب کمونیست طراز نوین ضروری است. با درک این حقیقت که رفقای انقلابی متعددی در درون این گروه رویز یونستی جدید وجود دارند، تصمیم گرفته ایم به همه آنان فراخوان دهیم که از طریق طغیان علیه این اپورتونیزم، به بخشی از جریان انقلابی مبدل شوند.

۸. تصمیم گرفته شده است که کنگره حزب در ۱۲ فبروری ۲۰۱۳ سازماندهی گردد. همچنان فیصله شد که هرگاه رهبری گروه رویز یونستی جدید اشتباهات خود را تصحیح نموده و خود را تغییر دهد، در برای وحدت تا زمان کنگره باز گذاشته شود.

۹. مجمع تصمیم گرفته است که از دستاوردهای کنونی از قبیل جمهوریت، فیدرالیزم و سکولاریزم دفاع نماید. در وضعیت فعلی مادامی که کشور هنوز در شرایط نیمه فئودالی، نیمه مستعمراتی و نو مستعمراتی قرار دارد و پذیرش نیاز به برپایی انقلاب دموکراتیک نوین در نیپال یک ضرورت است، مجمع تصمیم گرفته است که در مسیر پروسه انقلاب به پیش حرکت نماید. در متن اوضاع کنونی، برقراری جمهوریت فیدرال خلق و موضوع دفاع از استقلال ملی به مثابه تاکتیک های اصلی سیاسی پذیرفته شده است.

۱۰. مادامی که رویاهای تبارز یافته کارگران، دهقانان، زنان، دالیت ها، ملیت های بومی و توده های مناطق ستمدیده در جنگ خلق کبیر، جنبش های توده ای، جنبش های مدهیسی و مبارزات ملیت های بومی و توده های مناطق تحت ستم واقعیت نیافته اند و مادامی که مرتجعین بومی و خارجی و همچنان اپورتونیست های حزب به پروسه تحریر قانون اساسی خیانت کرده اند، تصمیم گرفته شده است که در مسیر تدارک انقلاب نیپال از طریق قیام مردمی با در دست گرفتن موضوعات رهایی طبقاتی، فیدرالیزم با هویت، نمایندگی تناسبی فراگیر، حق و امتیاز ویژه به پیش حرکت شود.

۱۱. با توجه به بی ارزشی تثبیت مجدد و انتخابات مجدد مجلس موسسان در متن اوضاع فعلی، مادامی

ملی دوم مبنی بر کنفرانس همه احزاب، حکومت موقت و تحریر قانون اساسی تحت رهبری آن، به مثابه یک تاکتیک، اساسا درست بود، اما گزارش نتیجه گرفته است که این تاکتیک در را برای افتادن حزب به دام اپورتونیزم باز کرده و این امر منجر به آن شده است که سلسله ای از ایده های پرورده شده در شکل بیان متمرکز رهبری کلکتیو به نام راه پاراچندا خوانده شود، که نادرستی آن در پراتیک ثابت گردیده است.

۲. در طرح پیشنهادی دموکراسی قرن بیست و یکم، کمیته مرکزی پذیرفت که نقش احزاب دوست رقابتی خواهد بود، نه صرفا همکار. اما در جریان مذاکرات صلح مشاهده شد که حزب رقابت سیاسی با نیروهایی را شروع کرده است که دوست نبودند. بنابراین نتیجه گیری گردید که منظور اصلی از ارائه این طرح پیشنهادی به کمیته مرکزی قربانی کردن هدف قدرت دولتی دموکراتیک خلق و قدرت دولتی پرولتری بوده است. همچنان نتیجه گیری شده است که پرورش دموکراسی در حزب کمونیست، اردوی آزادیبخش خلق و دولت نوین ضروری است.

۳. مادامی که جمهوری دموکراتیک به مثابه یک تاکتیک پذیرفته شده، توسط جلسه چانوانگ در پشت پرده به استراتژی چرخش نمود و موضع چانوانگ نمایش داد که تجزیه و تحلیل لنین و مائو در مورد امپریالیزم عقب مانده است، نتیجه گرفته شد که پذیرش استراتژیک سیاست های پارلماناریستی کهن با گفتن اینکه الزام به پرورش استراتژی و تاکتیک به طریقه جدید وجود دارد، نادرست بوده است.

۴. بدون پیروزی تضمین شده جنگ خلق و جنبش توده ای، مصالحه عجولانه به توافقنامه های ۱۲ نکته ای، ۸ نکته ای، توافقنامه جامع صلح و غیره منجر گردید و باور و ارزش انقلاب نیپال، جنگ خلق و انتظارات و آرزوهای خلق نیپال برای تحول را بصورت جدی آسیب رساند. در پروسه انقلاب می تواند - و باید - سازش هایی به وجود بیاید، اما در موقع سازش ها، به طریق اولی نباید به منافع پرولتاریا، توده های مردم و انقلاب خیانت صورت بگیرد. اما این چیزی بود که اتفاق افتاد.

۵. جناح انقلابی حزب شدیدا کار کرده است تا هر اشتباه، ضعف و انحراف را تصحیح نماید و درین رابطه مجامع و جلسات از جمله در کاریپاتی و پلونگ تار نقش مهمی بازی کرده است.

۶. ایجاد اردوی آزادیبخش خلق، برقراری مناطق پایگاهی و حکومت مردمی، نقش های ایفا شده توسط کارگران، دهقانان، زنان، ملیت های بومی و دالیت ها و آگاهی پرورش یافته در کل این پروسه، بعضی از دستاوردهایی اند که ما کسب کرده ایم. با در دست گرفتن تمامی اینها به یک مفهوم مثبت، این نتیجه

- که مجلس موسسان منحل گردیده است، تصمیم گرفته شده است که تاکتیک مجلس میز گرد همه احزاب، حکومت موقت متفقه و مسیر سیاسی استخراج شده از این طریق، تاکتیک درستی است که باید به مثابه متمم تاکتیک اصلی جمهوریت فیدرال خلق و دفاع از استقلال ملی در پیش گرفته شود.
- از طریق برپایی مبارزه ایدیولوژیک علیه رویونیوم جدید، مجمع در مورد سازماندهی یک حزب سیستماتیک، با دسپلین و انقلابی، تدارک یک نظامنامه اداری توسط کمیته مرکزی و اجرای استوار آن و سیستماتیک ساختن داوطلبان مردمی و سازمان های توده یی، تصمیم گرفته است. همچنان تصمیم گرفته شده است که یک جبهه متحد مشتمل بر نیروهای وطنپرست، جمهوریبخواه، چپی ها و طرفداران فیدرالیزم ایجاد گردد.

۱۵. پس از تصویب قطعنامه سیاسی و اساسنامه موقت حزب، جلسه کمیته مرکزی تحت ریاست مسن ترین عضو کمیته مرکزی، رفیق ایشووری داهال (اشاری کاکا) دایر گردید. جلسه رفیق کیرن را بحیث صدر، رفیق بادل را بحیث منشی عمومی، رفیق سی پی گجورل را بحیث منشی، رفیق دیو گورونگ و رفیق نیترا بگرام چند را بحیث اعضای کمیته دائمی انتخاب نموده و همچنان تصمیم گرفت که همه اعضای دفتر سیاسی، اعضای کمیته مرکزی و اعضای کمیته مشورتی را که از قبل در جناح انقلابی شامل بوده اند، در موقعیت های شان ابقا نماید. تصمیم گرفته شد که طرح پیشنهادی برای شمولیت رفقای بیشتری در کمیته مرکزی رویدست گرفته شود.

۱۶. رفیق رام بهادر تاپه تصامیم پذیرفته شده توسط کمیته مرکزی را به پیشگاه مجمع ملی برای تصویب ارائه نمود و تمامی تصامیم به اتفاق آراء تصویب گردید.

۱۷. رفیق سی پی گجورل طرح پیشنهادی در پاره موضوعات جاری را ارائه نمود و این طرح به اتفاق آراء تصویب گردید.

۱۲. از طریق برپایی مبارزه ایدیولوژیک علیه رویونیوم جدید، مجمع در مورد سازماندهی یک حزب سیستماتیک، با دسپلین و انقلابی، تدارک یک نظامنامه اداری توسط کمیته مرکزی و اجرای استوار آن و سیستماتیک ساختن داوطلبان مردمی و سازمان های توده یی، تصمیم گرفته است. همچنان تصمیم گرفته شده است که یک جبهه متحد مشتمل بر نیروهای وطنپرست، جمهوریبخواه، چپی ها و طرفداران فیدرالیزم ایجاد گردد.

۱۳. تصامیمی اتخاذ شده است که برای سازماندهی مجلس میز گرد، ایجاد حکومت موقت متفقه، انکشاف تاکتیک های فوری قابل استخراج برای طریقه سیاسی جدید، دفاع از استقلال ملی، فراهم آوری آسایش کامل برای خانواده های شهدا، همگانی ساختن موضوع جنگجویان مفقود شده توسط دولت در جریان جنگ خلق، پیشبرد مبارزه مقاومتی علیه عناصر فاسد و کمپرادور، رفع مشکلات داغ امرار معاش مردم و کنترل افزایش قیمت ها و فساد، مبارزه براه انداخته شود.

۱۴. جنبه های اصلی اساسنامه موقت حزب، پذیرفته شده توسط مجمع، قرار ذیل است:

- مبادی و اصول رهبری کننده حزب مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم می باشد.

۳. جلسه نهایی

الف - سرانجام، مجمع ملی به پایان رسید. در جلسه نهایی رفیق کونتا شرما از کمیته مشورتی، رفیق تکما کی سی از خانواده های شهدا، رفیق بیشنوپوکار شریستا از روشنفکران و رفیق میله لاما از جبهه فرهنگی، بهترین آرزوها و سرور شان را برای موفقیت مجمع بیان کردند. در خاتمه، رفیق کیرن، همراه با تعهد استوارش برای سوق دادن وظیفه حزب و انقلاب به جلو، سخنرانی اختتامیه اش را با اظهار تشکر از همه کسانی که برای موفقیت مجمع خدمت کردند، ایراد نمود.

ب - در خاتمه، برنامه با سر دادن شعارهای انقلابی در یک فضای پرهیجان و سرزنده به پایان رسید.

تاریخ - ۱۹ جون ۲۰۱۲

با درود انقلابی



"کیرن" بایدیا موهن

صدر

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)



رام بهادر "تاپه"

منشی عمومی

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)

دست داشتن نیروهای اشغالگر در کشت و قاچاق مواد مخدر

متجاوزین و اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین شان و همچنان رژیم دست نشانده شان، در پهلوی سایر تبلیغات دروغینی که بخاطر فریب ذهن عامه در افغانستان و جهان مداوماً براه انداخته و پیش می‌برند، یکی هم تبلیغات دروغین در مورد مبارزه با مواد مخدر در افغانستان است. اما درست برخلاف این تبلیغات دروغین، هر قدر عمر اشغال و رژیم دست نشانده طولانی می‌شود، کشت و تولید مواد مخدر در افغانستان سیر صعودی می‌پیماید. **صفحه (۱۸)**

گزارشی در مورد داستان ساختگی "قیام مردمی" علیه طالبان در ولسوالی اندر ولایت غزنی

این گزارش که به نقل از ویلاگ "دسته هشت مارچ زنان افغانستان" درج گردیده است، مورد تأیید ما قرار دارد. به همین جهت بدون هیچگونه تبصره ای بر متن آن، در شعله جاوید منتشر می‌گردد **صفحه (۲۱)**

ما باید قویا به وظایف مبارزاتی کشوری و بین المللی خود در قبال جنبش رهایی زنان توجه نماییم

در جهان کنونی که استثمارگری سرمایه داری امپریالیستی ابعاد جهانی بخود گرفته و در این چهارچوب در مستعمرات و نیمه مستعمرات، انواع ستم بر مردمان اسیر سرزمینهای اشغال شده و وابسته روا داشته میشود، ستم جنسی که زنان را آماج قرار می‌دهد، از یک جنبه یکی از بخش های ستم امپریالیستی به شمار میرود. **صفحه (۲۹)**

آوارگان سیاسی بر مائوئیزم

و مائوئیست ها می تازند

سایت انترنیتی "جمهوری سکوت" را باید ادامه کار کسانی دانست که سال ها قبل در "شورای نویسندگان نشریه امروز ما" (ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری) تجمع کرده بودند. در آن زمان بعد از کشته شدن عبدالعلی مزاری و چند تن از یاران نزدیکش توسط طالبان، مقاله کوتاهی تحت عنوان "تسلیم شدن برای مردن" در رابطه با واقعه متذکره در نشریه "شعله جاوید - دوره دوم" ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان به نشر رسید. نشر این مقاله بر گردانندگان ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی گران آمده و عکس العمل شدیدی از خود نشان دادند. نشر مقاله "شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش" به قلم فردی به نام "ارزگانی" در نشریه متذکره، تبلور چنین عکس العملی بود. "شعله جاوید - دوره دوم" از بحث براه افتاده استقبال کرد و بحث متقابل علیه عکس العمل غیر منتظره ارزگانی و یارانش تحت عنوان "بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا"، در شماره ۱۶ شعله جاوید، منتشره ماه حمل سال ۱۳۷۵، درج گردید. در آن موقع واقعا انتظار می رفت که آنها بحث متذکره را ادامه دهند. اما آنها بصورت غیر منتظره در موقعیتی قرار گرفتند که دیگر نتوانند بحث براه افتاده را ادامه دهند **صفحه (۸)**

تلاطم سرمایه داری امپریالیستی در قالب بحران بدهی حوزه یورو

هزاره فعلی با بحرانهای مداوم نظام سرمایه داری رقم خورده است: رکود اقتصادی بعد از ۲۰۰۰؛ بحران انرژی ۲۰۰۰؛ بحران اقتصادی ارجنتین ۲۰۰۱؛ بحران اوراق قرضه برازیل ۲۰۰۲؛ بحران املاک آمریکا ۲۰۰۷؛ بحران قیمت مواد خوراکی ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸. در حالیکه نظام هنوز هم در تب بحران های سابق می سوخت و می سوزد؛ از چاله به چاله افتاد و خود را در تب دیگری یافت، تبی که باید برای ده سال دیگر نیز در آن بسوزد و میلیون ها توده زحمتکش را نیز بسوزاند. **صفحه (۲۵)**

یک بررسی مستند اجمالی در مورد حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)

به نظر می رسد امیدواری اولیه ما در مورد موضعگیری عمیق و همه جانبه جناح تحت رهبری "کیرن" در حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)، که پس از برگذاری مجمع "ملی جناح انقلابی حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست)" در ماه جون ۲۰۱۲، تحت نام حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) برآمد نمود، علیه رویز یونیزم پاراچاندا - باترای، پایه و اساس محکمی نداشته است. اخیرا "حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)" کنگره اش را برگزار نموده است، اما ما تا هنوز اسناد این کنگره را دریافت و مطالعه نکرده ایم. بنابراین هنوز لازم نمی بینیم در مورد حزب متذکره به یک موضعگیری مبسوط و نتیجه گیری نهایی بپردازیم. ولی حتی با مطالعه دقیق اسناد اساسی ماقبل کنگره یی جناح و حزب متذکره، می توان موضعگیری های مشخص ایدئولوژیک - سیاسی ای را دریافت که نشاندهنده تکرار انحرافات حزب کمونیست متحده نیپال (مائوئیست) در اشکال و صور جدید است. **صفحه (۳۶)**

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایجل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com